

بُوْت

محمد بیانی اسکوئی



انتشارات نبا

سرشناسه: بیابانی اسکویی، محمد - ۱۳۴۱
عنوان و نام پدیدآور: نبوت / محمد بیابانی اسکویی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات نبا، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۰۰۲-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع: نبوت
رده بندی کنگره: ۲۱۳۹۰ ن ۹ ب / BP ۲۲۰
رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۲۴۱۶



انتشارات نبا

نبوت

مؤلف: محمد بیابانی اسکویی

ویراستاری علمی و فنی: دکتر اسماعیل تاجبخش، دکتر مهدی دشتی،
دکترا صغر غلامی، دکتر مرتضی نادری و محمد علی دزفولی
حروفچینی: انتشارات نبا / چاپ و صحافی: دالاهو، صالحانی
چاپ چهارم: ۱۳۹۸ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال
ناشر: انتشارات نبا / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،
کوچه مقدم، نبش خیابان ادبی، شماره ۲۶
تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۶۶۸۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۰۰۲-۴ ISBN : 978 - 600 - 264 - 002 - 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه ناشر
بخش اول: نبوت عامه	
۱۵	درس ۱: معنای نبوت و رسالت
۱۷	۱. تعریف نبی و رسول
۱۹	۲. فرق رسول و نبی
۲۳	۳. تجزیه پذیری نبوت
۲۴	خلاصه درس اول
۲۴	خودآزمایی
۲۵	درس ۲: معرفت نبی و ایمان به او
۲۷	۱. ایمان و اقرار به انبیا و رسل
۳۱	۲. نفاق یا اقرار زبانی بدون اقرار قلبی
۳۲	۳. مراد از شناخت نبی و رسول
۳۴	خلاصه درس دوم
۳۴	خودآزمایی

۶ □ نبوّت

درس ۳: ضرورت وجود نبی و رسول	۳۵
۱. مراد از ضرورت وجود نبی یا رسول	۳۷
۲. معنای وجود ارسال رسول از نظر فلاسفه	۳۷
۳. معنای وجود ارسال رسول از نظر متكلمان	۳۹
۳ - ۱. وجوب ارسال رسول از باب حسن و قبح عقلی	۳۹
۳ - ۲. معنای صحیح وجود لطف در کلام شیخ مفید	۴۳
خلاصه درس سوم	۴۷
خودآزمایی	۴۸
درس ۴: وجوب لطف بر خدای تعالی و اشکالات آن	۴۹
۱. اشکال وجود فلسفی لطف	۵۱
۲. اشکال نظر متكلمان	۵۲
۲ - ۱. اشکال قول به وجوب ارسال رسول از باب حکمت الهی	۵۲
۲ - ۲. اشکال قول به وجوب ارسال رسول از باب عدل الهی	۵۵
۳. نظر مرحوم آیت الله خوبی در عدم وجود لطف	۵۶
خلاصه درس چهارم	۵۸
خودآزمایی	۵۸
درس ۵: حکمت بعثت (۱)	۵۹
۱. اختلاف درجات پیامبران و رابطه آن با حکمت بعثت	۶۱
۲. حکمت بعثت	۶۶
۲ - ۱. بیدارگری و بازخواست پیمان فطری	۶۶
۲ - ۲. شناساندن طریق عبادت و بندگی	۶۸
خلاصه درس پنجم	۷۳
خودآزمایی	۷۴
درس ۶: حکمت بعثت (۲)	۷۵
۲ - ۳. اثاره گنج‌های عقول	۷۷

فهرست مطالب ۷

۷۹	۲ - ۴. بیان و تمیز حق از باطل	
۸۴	خلاصه درس ششم	
۸۴	خودآزمایی	
۸۵	درس ۷: حکمت بعثت (۳)	
۸۷	۲ - ۵. بیان مصالح و مفاسد	
۸۹	۲ - ۶. اتمام حجّت	
۹۱	۲ - ۷. بشارت و انذار	
۹۲	۲ - ۸. برقراری عدل و داد	
۹۶	خلاصه درس هفتم	
۹۶	خودآزمایی	
۹۷	درس ۸: حکمت بعثت (۴)	
۹۹	۲ - ۹. تعلیم و تربیت	
۱۰۱	تلاش جدی پیامبران در تعلیم و تربیت انسان‌ها	
۱۰۵	۲ - ۱۰. یاد آوری آیات و نعمت‌های الهی و بقای عالم	
۱۰۷	خلاصه درس هشتم	
۱۰۸	خودآزمایی	
۱۰۹	درس ۹: ویژگی‌های پیامبران (عصمت)	
۱۱۱	۱. معنای لغوی عصمت	
۱۱۱	۲. معنای اصطلاحی عصمت	
۱۱۲	۳. عصمت و اختیار	
۱۱۲	۴. مقدمات عصمت	
۱۱۲	۴ - ۱. معرفت	
۱۱۳	۴ - ۲. تقوا و پارسایی	
۱۱۴	۴ - ۳. دوری از شیطان	
۱۱۵	۴ - ۴. طبیعت پاک و اصلاح پاکیزه و تغذیه مناسب	

۱۱۷	۵. انواع عصمت
۱۱۷	۶. لزوم عصمت پیامبران
۱۲۰	خلاصه درس نهم
۱۲۰	خودآزمایی
۱۲۱	درس ۱۰: ویژگی‌های پیامبران (علم)
۱۲۳	۱. راه عالم شدن پیامبران
۱۲۶	۲. حدود علم پیامبران
۱۳۱	خلاصه درس دهم
۱۳۲	خودآزمایی
۱۳۳	درس ۱۱: سایر ویژگی‌ها
۱۳۵	۱. امامت و وجوب اطاعت از پیامبران
۱۳۷	۲. پیامبران گواهان ائتها
۱۳۸	۳. مردانی از جنس بشر
۱۴۰	۴. ابتلای پیامبران
۱۴۲	۵. صدق رؤيا
۱۴۳	۶. اخلاق خوب
۱۴۶	خلاصه درس یازدهم
۱۴۷	خودآزمایی
۱۴۹	درس ۱۲: راه‌های شناخت پیامبران
۱۵۱	۱. عقل و خرد
۱۵۳	۲. تنصیص و معرفی پیامبران سابق
۱۵۴	۳. آیه بیتنه (معجزه)
۱۶۰	۴. معجزات پیامبران و علم
۱۶۳	خلاصه درس دوازدهم
۱۶۴	خودآزمایی

بخش دوم: نبّوت خاصه

درس ۱۳: پیامبران پیشین	۱۶۷
۱. منع صحیح شناخت پیامبران پیشین	۱۶۹
۲. تعداد پیامبران	۱۷۰
۳. پیامبران اولوالعزم	۱۷۱
۴. سخن و زبان پیامبران	۱۷۲
۵. کتاب‌های پیامبران	۱۷۲
خلاصه درس سیزدهم	۱۷۴
خودآزمایی	۱۷۴
درس ۱۴: پیامبر اسلام	۱۷۵
۱. زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ	۱۷۷
۲. جهانی بودن بعثت پیامبر ﷺ	۱۷۸
۳. افضلیت پیامبر اسلام بر پیامبران دیگر	۱۷۹
۴. امّی بودن پیامبر ﷺ	۱۸۰
۵. راه‌های شناخت پیامبر اسلام ﷺ	۱۸۲
۶. ختم نبّوت و جاودانگی شریعت	۱۸۶
خلاصه درس چهاردهم	۱۸۹
خودآزمایی	۱۹۰
درس ۱۵: وحی (۱)	۱۹۱
۱. حقیقت وحی	۱۹۳
۲. اقسام وحی	۱۹۸
الف: وحی رسالت و نبّوت	۱۹۸
ب: وحی الهام	۱۹۸
ج: وحی ارشاد	۱۹۸
د: وحی تقدیر	۱۹۹
ه: وحی امر	۱۹۹

۱۹۹	و: وحی دروغ
۱۹۹	ز: وحی خیر
۱۹۹	۳. روح الامین و روح القدس
۲۰۲	خلاصه درس پانزدهم
۲۰۲	خودآزمایی
۲۰۳	درس ۱۶: وحی (۲)
۲۰۵	۱. مصونیت وحی
۲۰۶	۲. عصمت پیامبران در دریافت وحی
۲۰۹	۳. عصمت پیامبران در حفظ وحی
۲۰۹	۴. ابلاغ وحی
۲۱۰	۵. انقطاع وحی
۲۱۱	۶. ابعاد وحی
۲۱۲	خلاصه درس شانزدهم
۲۱۲	خودآزمایی
۲۱۳	درس ۱۷: شریعت
۲۱۵	۱. ماهیّت شریعت
۲۱۶	۲. حدود قلمرو شریعت
۲۲۰	۳. حجّیّت و اعتبار شریعت
۲۲۱	خلاصه درس هفدهم
۲۲۲	خودآزمایی
۲۲۳	فهرست منابع

مقدّمة ناشر

تفقّه در دین، یعنی به دست آوردن شناخت عمیق از آن، به حکم عقل، آیات قرآن و احادیث معصومان، بر زن و مرد مسلمان واجب است. اساساً «شناخت» پیش نیاز ایمان و اعتقاد است. آیا ممکن است بدون شناخت امری، بدان ایمان آورد یا به آن معتقد شد؟ از سوی دیگر، در دین مبین اسلام، ایمان و اعتقادی ارزشمند و پذیرفته است که مبتنی بر شناخت باشد. راه دستیابی به شناخت و آگاهی، تحقیق و پژوهش و دوری از تقلید است؛ کاری که در تمام مراحل مختلف زندگی، بر آدمیان واجب است.

مؤسسه فرهنگی نبأ، بر اساس آن‌چه یاد شد و در راستای رسالت فرهنگی خود، یعنی تقویت و ارتقاء مبانی اصیل اعتقادی مخاطبانش، حدود هشت سال پیش به استاد پژوهنده و محقق فرهیخته، آقای محمد بیابانی اسکویی، پیشنهاد کرد تا در اصول عقاید اسلامی، به روش آموزشی، کتاب‌هایی را بنگارد و دروس منظمی را تألیف و تدوین کند. خوشبختانه، استاد بیابانی، با همه مشاغل علمی و تحقیقی، پیشنهاد یاد شده را پذیرفت و درس‌هایی را در موضوعات توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد، به رشته نوشته در آورد. شکرالله مساعیه. از آن تاریخ تاکنون این مجموعه سه نوبت منتشر گردید و خوشبختانه مورد استقبال از طرف عزیزان

مخاطب، بهویژه از قشر حوزه و دانشگاه قرار گرفت.

از آن جاکه هنوز هم به صورت مرتب این مجموعه از طرف مخاطبین درخواست دارد، تصمیم به این گرفته شد که برای چهارمین بار به دست طبع سپرده شود. البته به دلیل وجود بعضی اغلاط مطبعی، و ضرورت ویراستاری و رفع نواقص به صورت جزئی در بعضی موارد، مجموعه بدون آن که تغییر اساسی در محتوای ایجاد شود مورد بازنگری قرار گرفت، و با صفحه‌آرایی مجدد برای انتشار آماده شد.

در اینجا لازم است که از برادران فاضل و گرامی، آقایان دکتر اسماعیل تاجبخش و دکتر مهدی دشتی از اساتید دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبائی، دکتر اصغر غلامی، محقق و پژوهشگر معارف دینی، دکتر مرتضی نادری و حجت‌الاسلام محمد علی دزفولی که در زمان تأليف این اثر، زحمت ویرایش علمی و فنی را به عهده داشتند تشکّر و قدردانی نماییم. وفقهم الله لمرضاته.

امیدواریم این مجموعه، در راستای اهداف یاد شده، در حوزه و دانشگاه و جامعه، مفید و مؤثر واقع شود.

مانند همیشه، پیشنهادها و انتقادهای خوانندگان دقیق و نکته‌سنجد راهنمای ما در عرضه بهتر آثار علمی و تحقیقی خواهد بود.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

مدیر مسئول مؤسسه فرهنگی نبا

محمدحسین شهری

۱۳۹۶/۱۲/۱۵

بخش اول

بِوْتَتْ عَامَّه

درس ۱

معنای نبوت و رسالت

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس با تعریف لغوی و اصطلاحی دو واژه «نبی» و «رسول» آشنا شود، فرق آن دو مقام را بداند و بتواند معنای صحیحی از تجزیه پذیری نبوت ارائه دهد.

۱. تعریف نبی و رسول

«نبی» صفت مشبه بر وزن فعلی یا مشتق از ماده «نبا» به معنای خبر است،^۱ و یا از ماده «نبوّة و نباؤة» به معنای ارتفاع، گرفته شده است.^۲ بنابر اشتراق اول «نبی» به معنی صاحب خبر است، اما معمولاً به معنی مُنْبِئٍ یعنی آورنده پیام - مانند نذیر به معنای مُنْذِر - به کار می‌رود. و بنابر اشتراق دوم «نبی» یعنی مرتفع، مانند زمین مرتفع. در حدیث آمده است: «لا تصلوا على النبی»^۳ یعنی بر زمین بلند ناز خوانید. پیامبران الهی رانیز به خاطر بلندپایگی مقامشان نبی گفته‌اند.^۴ پس «نبی» در لغت معنا و مفهوم عامّی دارد که شامل همهٔ صاحبان خبر یا خبر آورنگان است، خواه این خبر را از ناحیه خدای تعالی دریافت کرده باشد و به

۱. لسان العرب ۲۸۴/۱۱.

۲. همان ۳۰۲/۱۵.

۳. النهاية ۱۱/۵.

۴. کاربرد واژه «نبی» با همزه در لغت عرب خیلی نادر است و تنها اهل مکّه این واژه را با همزه استعمال می‌کنند و بقیه اعراب «نبی» را با «یاء» به کار می‌برند. شاید به همین مناسبت پیامبر گرامی اسلام در روایتی «نبی الله» بودن خویش را نفی فرموده است. عربی به رسول خدا ﷺ گفت: السلام عليك يا نبی الله، حضرت در جواب فرمود: «لست بنبی الله ولكنی نبی الله». (معانی الاخبار ۱۱۴/).

بندگانش برسانند یا از طرف بندهای به بندهای دیگر. امّا اگر آن را از مادّه «نَبَأ» بگیریم در کلام عرب و در آیات و روایات تنها درباره پیام آوران الاهی به کار رفته نه درباره پیام آوران دیگر.

«رسول» نیز صفت مشبهه از مادّه «رَسُل» به معنای شخصی است که از طرف دیگری برای رساندن رسالت و پیامی فرستاده می‌شود. البته در معنای این واژه پی در پی بودن رسالت نیز لحاظ شده است. ابن منظور در لسان‌العرب از ابن‌انباری نقل می‌کند:

الرَّسُولُ مَعْنَاهُ فِي الْلُّغَةِ الَّذِي يَتَابِعُ أَخْبَارَ الَّذِي بَعْثَهُ أَخْذَ مِنْ قَوْلِهِمْ:
جَاءَتِ الْإِبْلُ رَسَلًا أَيْ مُتَابِعَةً.^۱

رسول در لغت کسی را گویند که اخبار فرستنده خودش را پیروی می‌کند. و از این سخن عرب مشتق شده است که می‌گوید: شتر به صورت «رَسُل» آمد یعنی پشت سر هم آمد.

پس با توجه به معنای لغوی، رسول نقش وساطت را میان شخص فرستنده و اشخاصی که به سوی آن‌ها فرستاده شده، ایفا می‌کند. این واژه در کلام عرب و در آیات و روایات در معنای عام خود به کار رفته و به آنان که از طرف خدای تعالی دارای رسالت هستند و واسطه میان خدا و خلق شده‌اند، اختصاص ندارد. در قرآن و روایات گاهی رسول در مورد فرشتگان الهی استعمال شده است.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ﴾^۲

خداؤند رسولانی از فرشتگان و از مردم برمی‌گزینند.

﴿إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَقَّتُهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾^۳

آن‌گاه که مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما او را قبض روح می‌کنند و آنان کوتاهی نمی‌کنند.

۱. لسان‌العرب / ۱۱ / ۲۸۴

۲. یوسف (۱۲) / ۵۰

۳. الحج (۲۲) / ۷۵

درس ۱ : معنای نبوّت و رسالت □ ۱۹

و در روایتی از امام باقر علیه السلام از رسولی سخن رفته که نه از جنس جنیان است و نه از جنس فرشتگان و بشر:

فَأَخْبِرْنِي عَنْ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِيَسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ وَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ ذَكَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟ فَقَالَ: الْغُرَابُ حِينَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُرِيَ قَابِيلَ كَيْفَ يُوَارِي سَوَادَ أَخِيهِ هَابِيلَ حِينَ قَتَلَهُ.^۱

رسولی را برای من بیان کن که از جنس جن و انس و فرشتگان نیست و خداوند متعال در کتاب خویش از آن یاد کرده است. فرمود: آن کلام از آن گاه که خداوند متعال او را فرستاد تا به قabil نشان دهد که چگونه جسد برادرش هابیل را - که توسط او کشته شده بود - دفن کند.

۲. فرق رسول و نبی

در بحث پیشین روشن شد که نبی اگر از مادة «نبأ» مشتق شود معمولاً در معنی پیام آوران الاهی استعمال می شود، هرچند مفهوم آن شامل همه پیام آوران است ولی رسول، هم از جهت استعمال و هم از جهت معنا عمومیت دارد.

اگر از نبی و رسول معنای خاص آن دو، یعنی فرستاده خدای متعال، مورد نظر باشد این پرسش پیش می آید که نبی و رسول چه فرقی با هم دارند و میان آنان چه نسبتی است؟

در روایاتی که از سوی امامان اهل بیت علیهم السلام در بیان این موضوع رسیده، این دو مقام از هم تفکیک شده و نسبت میان آن دو مانند نسبت ایمان و اسلام بیان شده است که هر یک معنایی جداگانه دارند ولی در مورد استعمال ممکن است هر دو در شخصی جمع شود و ممکن است شخصی مقام نبوّت را حائز گردد ولی به مقام رسالت نرسد ولی امکان ندارد مقام رسالت را داشته باشد و مقام نبوّت را نه.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ از عدد انبیا و رسولان سؤال شد، حضرت انبیا را صد و بیست و چهار هزار و مرسلان (=رسولان) آنها را سیصد و

۱. احتجاج / ۳۲۹.

سیزده نفر بیان کرد:

يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمِ النَّبِيُّونَ؟ قَالَ: مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةُ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٌّ.
قُلْتُ: كَمِ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ.^۱

ای رسول خدا، انبیا چند نفر هستند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر.
گفتم: رسولان از آن‌ها چند نفر هستند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر.

از این روایت استفاده می‌شود که انبیای الهی صد و بیست و چهار هزار نفرند و از
میان آن‌ها سیصد و سیزده نفر علاوه بر مقام نبوّت، مقام رسالت نیز دارند.

پس روشن می‌شود که همه رسولان الهی نبی هم هستند ولی چنین نیست که همه
انبیای الهی رسول هم باشند بلکه فقط برخی از آن‌ها رسول هستند. در این روایت فرق
میان نبی و رسول تنها از جهت تعداد و به اجمال بیان شده است ولی در روایات دیگر
توضیح بیشتری در این باره آمده است؛ و آن این‌که نبی فرشته و حی را در خواب
می‌بیند و صدایش را می‌شنود اما او را مشاهده نمی‌کند و رسول صدای فرشته و حی را
می‌شنود و در خواب هم می‌بیند و مشاهده نیز می‌کند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يُعَاينُ الْمَلَكُ وَ
الرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ يَرَى فِي الْمَنَامِ وَ يُعَاينُ الْمَلَكُ.^۲

نبی شخصی است که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را
مشاهده نمی‌کند و رسول شخصی است که صدا را می‌شنود و در خواب
می‌بیند و فرشته را مشاهده کند.

و نیز امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌فرمایند:

الرَّسُولُ الَّذِي يَظْهَرُ لَهُ الْمَلَكُ فَيُكَلِّمُهُ وَ النَّبِيُّ هُوَ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ

۱. الخصال ۲/ ۵۲۴؛ بحار الانوار ۱۱/ ۳۲. در این روایت «مرسلین» ذکر شده است ولی در همین روایت در جای دیگر به نقل از ابن عباس به جای مرسلین «رسل» آمده است که جمع رسول می‌باشد، و نظریه این روایت را مرحوم قطب راوندی در قصص الانبياء ۲۱۳ و موسوعة الامام الجواد ۱/ ۵۰۹ به نقل از قصص الانبياء نقل کرده است.
۲. کافی ۱/ ۱۷۶؛ بحار الانوار ۱۱/ ۴۱.

درس ۱ : معنای نبوت و رسالت □ ۲۱

وَرُبَّمَا اجْتَمَعَتِ النُّبُوَّةُ وَالرِّسَالَةُ لِوَاحِدٍ.^۱

رسول شخصی است که فرشته بر او ظاهر می‌شود و با او سخن می‌گوید و نبی آن کسی است که در خواب [فرشته را] می‌بیند و گاهی نبوت و رسالت در یک شخص جمع می‌شود.

در برخی از روایات در تفاوت رسول و نبی آمده که رسول جبرئیل را می‌بیند و کلامش را می‌شنود و بر او وحی می‌شود و در خواب نیز او را می‌بیند چنانچه حضرت ابراهیم در خواب می‌دید.

ونبی گاهی کلام فرشته وحی را می‌شنود و بسا خود او را هم مشاهده می‌کند ولی صدایش را غنی شنود. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ أَنَّ الرَّسُولَ الَّذِي يُنْزَلُ عَلَيْهِ جَبَرِيلُ فَيَرَاهُ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُ وَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَ رُبَّمَا رَأَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ النَّبِيُّ رُبَّمَا سَمِعَ الْكَلَامَ وَ رُبَّمَا رَأَى الشَّخْصَ وَ لَمْ يَسْمَعْ.^۲

فرق بین رسول و نبی و امام این است که رسول شخصی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود و رسول او را می‌بیند و کلامش را می‌شنود و وحی بر او نازل می‌شود و بسا در خواب هم می‌بیند مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام. و نبی بسا کلام را می‌شنود و بسا شخص را می‌بیند و نمی‌شنود.

فرق این روایت با روایات دیگر که در آن‌ها رؤیت و مشاهده فرشته وحی از نبی نفی شده است در این است که در این روایت برای نبی نیز همانند رسول مشاهده شخص فرشته اثبات شده ولی این مشاهده همراه با نشنیدن کلام اوست پس ممکن است مراد دیدن فرشته در غیر حال وحی باشد. و روایات دیگر به دیدن در حال وحی نظر داشته باشند.

در برخی از روایات این باب به فرق میان امام و محمدّت هم اشاره رفته است، در

۱. کافی ۱/۱۷۷؛ بحار الانوار ۲۶/۷۷.

۲. کافی ۱/۱۷۶؛ بحار الانوار ۱۱/۴۱.

ادامه روایت بالا بیان شده که امام کلام فرشته را می‌شنود ولی خود او را غنی‌بیند.

وَالإِمَامُ هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ.

امام به کسی گفته شده است که صدا را می‌شنود ولی او را مشاهده نمی‌کند.

و در روایتی دیگر در مورد محدث فرموده‌اند:

وَأَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِي يُحَدِّثُ فَيَسْمَعُ وَلَا يُعَايِنُ وَلَا يَرَى فِي مَنَامِهِ.^۱

اما محدث کسی است که با او حدیث گفته می‌شود پس می‌شنود و معاینه نمی‌شود و در خوابش نمی‌بیند.

با نظر در معنای لغوی و اصطلاحی نبی و رسول معلوم گردید که از نظر روایات مأمور به تبلیغ بودن در معنای نبی و رسول لحاظ نشده است، اگر چه رسول از نظر لغوی این جهت رانیز در بر دارد. باید دانست که در استعمال قرآن و روایات معصومان ﷺ نبی و رسول هر دو متعلق «بعث» و «ارسال» قرار گرفته‌اند، خدای تعالی می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمِينِ رَسُولًا﴾.^۲

خدا اوست که در میان امی‌ها رسولی فرستاد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيًّا﴾.^۳

رسول و نبی پیش از تو نفرستادیم.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ﴾.^۴

امّت یک دست بود پس خدا انبیاء را مبعوث کرد.

از این امر استفاده می‌شود که نبی و رسول هر دو در مواردی از سوی خدای تعالی برای ابلاغ اموری به مردم مأموریت می‌یابند ولی این نکته دلالت نمی‌کند که این معنا

۱. کافی ۱ / ۱۷۶؛ بحار الانوار ۱۱ / ۵۴.

۲. جمیعه (۶۲) / ۲.

۳. حج (۵۲) / ۲۲.

۴. بقره (۲) / ۲۱۳.

در خود معنای نبی و رسول لحاظ شده باشد. پس با وجود این امر هم، نبی و رسول در همان معنای اصطلاحی خاص خود باقی است و این امری جدا از معنای آن دو است که به واسطه فعل «بَعَثَ» و «أَرْسَلَ» از آن حکایت شده است.

۳. تجزیه پذیری نبّوت

در بحث از معنای لغوی گذشت که نبی و رسول به کسانی گفته می شود که از سوی خدای تعالی حامل خبر و رسالت می شوند. و در بحث سابق هم روشن شد که خبر و رسالت به نبی و رسول از طرق مختلفی می رسد و نبّوت اسباب گوناگونی دارد.

با توجه به دو امر یاد شده روشن می شود که وقتی تجزیه پذیری و جزء داشتن نبّوت مطرح می شود مقصود این نیست که خود نبّوت ذاتاً و حقیقتاً قابل تجزیه است؛ بلکه منظور تجزیه پذیری از ناحیه طرق و خبرهایی است که نبی آنها را دارا می شود. پس روشن است که منظور از هفتاد یا چهل و پنج جزء داشتن نبّوت -که در برخی روایات مطرح شده- خبرها و طرق رسیدن آن است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

رَأِيُ الْمُؤْمِنِ وَ رُؤْيَاهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ أَجْزَاءِ
النُّبُوَّةِ.^۱

رأی مؤمن و رؤیای او در آخر الزمان جزئی از هفتاد جزء نبّوت است.

و رسول خدا علیه السلام می فرماید:

الْهَدِيُ الصَّالِحُ وَ السَّمْتُ الصَّالِحُ وَ الْإِقْتِصَادُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَ أَرْبَعِينَ
جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ.^۲

هدایت صالح و جهت صالح و میانه روی جزئی از چهل و پنج جزء نبّوت است.

۱. کافی ۸/۹۰ ح و بحار ۵۸/۱۷۷.

۲. الخصال ۱/۱۷۸؛ بحار الانوار ۶۸/۳۴۳.

خلاصه درس اول

- نبی در لغت به معنای آورندهٔ خبر یا شیء مرتفع است و از نظر روایات نبی کسی است که صدای فرشتهٔ وحی را می‌شنود و او را در خواب می‌بیند ولی در بیداری شخص او را مشاهده نمی‌کند.
- رسول در لغت به کسی گفته می‌شود که از سوی شخص دیگری برای رساندن پیام مأمور می‌شود و در انسان و غیر انسان به کار می‌رود. و در روایات در معنای خاص خود به انسانی گفته می‌شود که فرشتهٔ وحی را مشاهده می‌کند و در خواب هم می‌بیند و صدای او را هم می‌شنود.
- نبّوت فی حد نفسه قابل تجزیه نیست و تجزیه پذیری آن از جهت طرق و اسباب و خبرهایی است که نبی آنها را دارد.

خودآزمایی

- ۱ - کاربردهای رسول در آیات و روایات چگونه است؟
- ۲ - معنای این جمله «لا تصلوا علی النبی» چیست؟
- ۳ - انبیایی که دارای مقام رسالت هم هستند چند نفرند؟
- ۴ - رؤیایی صادق جزئی از هفتاد جزء نبّوت است یعنی چه؟
- ۵ - محدث چه کسی را گویند؟
- ۶ - فرق امام و نبی چیست؟

درس ۲

معرفت بی‌وای‌پی‌ان‌به‌او

اشاره

دانشجو پس از مطالعه این درس باید به جایگاه اعتقاد به نبیوت در دین پی برد، با معنای ایمان و نفاق آشنا گردد و مراد روایات را از معرفت رسول بداند.

۱. ایمان و اقرار به انبیا و رسول

ایمان و اقرار به نبوت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبد الله ﷺ از اصول و ارکان مهم اسلام به شمار می آید. و تا این اقرار و ایمان تحقیق پیدا نکند شخص، مسلمان محسوب نمی شود. علاوه بر این، اقرار و ایمان به همه آن چه حضرتش از طرف آفریدگار آورده و به ضرورت دین اسلام ثابت شده در تحقیق اسلام شخص، لازم و ضروری است. البته در این اقرار، تفصیل و ذکر خصوصیات و جزئیات ضرورت ندارد و همان اقرار اجمالی بسنده است.

با اندک تأمل روشن می شود که اقرار به نبوت پیامبر گرامی اسلام، اقرار به آن چه که ایشان از ناحیه خدای تعالی آورده، رانیز در بر دارد. زیرا نبوت و رسالت چنان که گفتیم نوعی ارتباط میان خدا و نبی و رسول است که در این ارتباط اموری از سوی خدای تعالی به رسول و نبی القامی شود.

به یقین می توان گفت یکی از اموری که به ضرورت دین، بر همه پیامبران الهی به ویژه پیامبر گرامی اسلام نازل شده است، تصدیق و ایمان به پیامبران دیگر الهی و اموری است که بر آنها نازل شده است. خداوند متعال در قرآن کریم در مقابل یهود و نصارا - که هدایت را تنها از آن خود می دانستند - مردم را دستور می دهد که به خدا و آن چه بر همه پیامبران نازل شده، ایمان آورند تا هدایت یابند. یعنی در نظر خداوند

متعال ایمان به هیچ پیامبری بدون ایمان به پیامبران دیگر تمام و کامل نیست. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿قُولُوا آمَنَا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلُّوا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ...﴾^۱

بگویید ایمان آوردمیم به خدا و آن‌چه بر ما نازل شده و آن‌چه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسپاط نازل شده است. و آن‌چه به موسی و عیسی داده شده است. و آن‌چه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است. بین هیچ‌کدام از آن‌ها فرق نمی‌گذاریم و ما در مقابل خدای تعالی تسلیم هستیم. پس اگر ایمان آورند به گونه‌ای که شما ایمان آوردید قطعاً هدایت خواهند یافت و اگر اعراض کنند پس همانا در اختلاف و دشمنی خواهند بود...

و در آیه‌ای دیگر دین اسلام را ایمان و تسلیم به همه آن‌چه بر پیامبران الهی نازل شده می‌داند و آنان را که به دنبال چیزی غیر آن هستند از زیانکاران آخرت به شمار می‌آورد.

﴿قُلْ آمَنَا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * وَمَنْ يَتَنَعَّمْ غَيْرُ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ...﴾^۲

بگو به خدا و به آن‌چه بر ما نازل شده و آن‌چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسپاط نازل شده و آن‌چه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آوردمیم بین هیچ‌کدام از آن‌ها فرقی

۱. بقره (۲) / ۱۳۶ و ۱۳۷.
۲. آل عمران (۳) / ۸۴ و ۸۵.

درس ۲ : معرفت نبی و ایمان به او ۲۹

نمی‌گذاریم و ما در مقابل خدا تسليیم هستیم. و کسی که غیر از اسلام دینی را طلب کند از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیان کاران است.

امام صادق علیهم السلام نیز، ایمان را عمل همه اعضا و جوارح انسان شمرده و در میان اعضا، قلب را امیر و فرمانده آنها بیان کرده است. براساس این روایت عمل واجب قلب؛ یعنی ایمان، عبارت است از اقرار و معرفت و اعتقاد و رضایت و تسليیم به خدای یگانه، و عبد و رسول خدا بودن محمد ﷺ، و اقرار به همه آن‌چه از سوی خدای تعالی نازل شده است. و این عمل برترین و ارزشمندترین عمل است. ایشان می‌فرمایند:

فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقُلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَ
الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَاحِدًا لَمْ
يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْإِقْرَارُ
بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقُلْبِ
مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ... وَهُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ.^۱

اما آن‌چه از ایمان بر قلب واجب کرده است اقرار و معرفت و اعتقاد و خشنودی و تسليیم است به این که خدایی جز «الله» نیست، او یگانه است و شریکی ندارد. خدای یکتایی است که برای خویش همنشین و فرزندی نگرفته است. و این که محمد بنده و رسول اوست. و نیز اقرار به تمام اموری است که از سوی خدا آمده است اعم از این که نبی باشد یا کتاب. این است آن‌چه خدا بر قلب واجب کرده است که عبارت است از اقرار و معرفت که عمل قلب است... و این اصل ایمان است.

امام رضا علیهم السلام نیز در جواب مأمون که از او خواسته بود اسلام را به اختصار بیان کند؛ اسلام را شهادت به یگانگی خدای تعالی و شهادت به رسالت و بنده‌گی محمد ﷺ و نیز شهادت به حقانیت همه آن‌چه پیامبر گرامی اسلام ﷺ آورده و نیز شهادت به همه پیامبران و رسولان و حجّتهای پیشین الاهی دانسته و به دنبال آن وظایف دیگر مسلمانان را به اختصار بیان کرده است. آن حضرت به خط مبارک خویش می‌نویسد:

۱. کافی ۲/ ۳۴ و ۳۳؛ بحار الانوار ۶۶/ ۲۴.

إِنَّ مَحْضَ الْإِسْلَامِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... وَ أَنَّ
مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِينُه... وَ أَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ بِجَمِيعِ مَنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ وَ
أَنَّبِيَّاَهُ وَ حُجَّاجِهِ...^۱

همانا حقیقت اسلام عبارت است از شهادت به این که خدایی جز الله نیست،
یگانه است و شریکی ندارد.... و این که محمد ﷺ بنده و رسول و امین
اوست.... و این که جمیع آن‌چه محمّدبین عبدالله ؓ آورده است حق
آشکاری است، و تصدیق به او و به همه رسولان خدا و پیامبرانش و
حجّت‌های او که پیش از پیامبر اسلام آمدند.

بنابراین بدیهی است که اگر کسی نبوّت یکی از پیامبران الهی را منکر شود در
حقیقت همه پیامبران الهی را منکر شده و یکی از ارکان و اصول مهم اسلام را که
پذیرفتن دین همه انبیای الهی است^۲ انکار می‌کند؛ و چنین شخصی را نمی‌توان مسلمان به
شار آورد. امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ رَجُلٌ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام وَ أَقْرَرَ بِمِنْ سِوَاهُ مِنَ
الرُّسُلِ لَمْ يُؤْمِنْ.^۳

بدانید کسی که عیسی بن مریم را انکار کند و به همه رسولان دیگر اقرار کند
مؤمن محسوب نمی‌شود.

و در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام کسی را که یکی از پیامبران الهی را انکار کند با
وجود این که همه انبیای دیگر را قبول دارد، گمراه و از هدایت بدور دانسته است.
محمد بن تّمام می‌گوید؛ به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلانی که یکی از دوستان و
موالیان شماست سلام رساند و گفت که شما شفاعت او را راضه‌انت کنید. حضرت فرمود:
آیا او از دوستان ما است؟ عرض کرد: آری. فرمود: پس امر او خیلی بالاتر از

۱. عيون اخبار الرضا علیه السلام ۱۲۱/۲ و ۱۲۲؛ بحار الانوار ۳۵۲/۱۰.

۲. خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران /۱۹) دین همه پیامبران الهی دین
تسلیم بود. آنان همه را دعوت به تسليم در مقابل خدا و همه پیامبران الهی می‌کردند.

۳. کافی ۱/۱۸۲؛ کمال الدین ۴۱۲/۲؛ بحار الانوار ۹۶/۲۳.

این هاست. عرض کردم:

إِنَّهُ رَجُلٌ يُوَالِي عَلَيْنَا وَ لَمْ يَعْرِفْ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ . قَالَ: ضَالٌ .
قُلْتُ: فَأَقْرَرَ بِالْأَئْمَةِ جَمِيعاً وَ جَحَدَ الْآخِرَ . قَالَ: هُوَ كَمَنْ أَقْرَرَ بِعِيسَى وَ
جَحَدَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ أَوْ أَقْرَرَ بِمُحَمَّدٍ وَ جَحَدَ بِعِيسَى عَلَيْهِ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ
جَحْدِ حُجَّةٍ مِنْ حُجَّجِهِ .^۱

مردی است که به ولایت امیر مؤمنان علیهم السلام معتقد است اما اوصیای بعد از او را نمی‌شناسد. فرمود: گم و غافل است. گفتم: به همه امامان اقرار می‌کند و آخربی را انکار می‌کند. فرمود: او مانند کسی است که به عیسی علیهم السلام اقرار کرده و محمد ﷺ را انکار می‌کند یا به محمد ﷺ اقرار کرده و عیسی علیهم السلام را انکار می‌کند. از انکار حجتی از حجت‌های خدا به خدا پناه می‌بریم.

۲. نفاق یا اقرار زبانی بدون اقرار قلبی

نکته مهمی که در باب ایان و اسلام وجود دارد این است که در اثبات اسلام یک شخص پی بردن به تسلیم باطنی و درونی او لازم نیست، بلکه شهادت زبانی و ظاهربی او به توحید و نبوت پیامبر ﷺ و اعمال ظاهربی دیگر - از قبیل نماز، روزه، حج، زکات و.... - بر مسلمان بودن کفايت می‌کند.

الإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَةِ وَ
حِجُّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَامُ.^۲

اسلام امر ظاهر و آشکاری است که مردم همه بر آن هستند یعنی شهادت به این که خدایی جز الله نیست، یگانه است، شریکی ندارد، و این که محمد بنده و رسول اوست، و بپا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان، پس اسلام همین است.

۱. بحار الانوار ۹۸ و ۹۷ / ۲۳؛ غیبت نعمانی / ۱۱۲ .

۲. کافی ۲ / ۲۴؛ وسائل الشیعه ۱ / ۱۹؛ بحار الانوار ۶۵ / ۲۴۷ .

از بررسی روایات به دست می آید که انسان‌ها آنگاه که شریعت الهی را متوجه شدند سه گونه‌اند: مؤمن، کافر، منافق. منافق به ظاهر به توحید و رسالت پیامبر اسلام و پیامبران دیگر اقرار می‌کند ولی اعتقاد درونی به این مسائل ندارد. البته چنین کسی به واقع مسلمان نیست ولی تا وقتی که نفاق درونی او معلوم نشود و اقرار زبانی و عمل ظاهری داشته باشد در جامعه اسلامی، مسلمان به شمار می‌آید و احکام مسلمانان بر او جاری می‌شود.^۱

۳. مراد از شناخت نبی و رسول

گفتیم که اقرار اجمالی به نبوت پیامبر گرامی اسلام و سایر پیامبران الهی از اصول مهم اسلام است. بدیهی است که اقرار به چیزی فرع بر معرفت آن است. و به همین دلیل است که امام صادق علیه السلام افضل واجبات و فرائض الهی را بعد از معرفت پروردگار و اقرار به عبودیت برای او، معرفت رسول و شهادت به نبوت او دانسته است. ایشان می‌فرمایند:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أُوجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ
بِالْعُبُودِيَّةِ... وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ بِالنُّبُوَّةِ وَ أَذْنَى مَعْرِفَةِ
الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فَذَلِكَ
مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۲

همانا بهترین فرایض و واجب‌ترین آن‌ها بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار بندگی برای او... و بعد از آن معرفت رسول و شهادت به نبوت اوست. و درجه اول معرفت رسول اقرار به نبوت او و اقرار به کتاب و امر و نهی است که از سوی خدا آورده است. پس همه این‌ها از خدای تعالی است.

در این حدیث شریف، پایین‌ترین درجه معرفت به رسول، اقرار و شهادت به نبوت

۱. بحث درباره کفر و ایمان و شرک و نفاق از نظر حقیقت و احکام، دامنه‌دار و گسترده است که در کتب فقهی و اصولی مباحث فراوانی در این زمینه از سوی عالمان دینی طرح گردیده است. در اینجا به همین اندازه اکتفا می‌شود.

۲. کفایة الاثر / ۲۶۲؛ بحار الانوار / ۳۶۷.

درس ۲ : معرفت نبی و ایمان به او ۳۳

او دانسته شده است. این امر نشانگر آن است که هر اقراری معرفتی را در بر دارد. و درجه و مرتبه اقرار، نشان دهنده درجه معرفت است. اقرار اجمالی به نبوّت پیامبر و تصدیق اجمالی به این که همه آن چه او آورده است از طرف آفریدگار است؛ پایین ترین درجه شناخت اوست. و هر اندازه این اقرار و تصدیق کامل‌تر و محکم‌تر شود به همان اندازه معرفت نیز کامل‌تر خواهد بود.

بنابراین در لزوم شناخت پیامبران الهی نیز هیچ تردیدی نیست و آن چه درباره این شناخت مهم است راه‌های دست‌یابی به آن است که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

خلاصه درس دوم

- اقرار و شهادت به نبوت و رسالت همه انبیا و رسولان الهی از اصول دین اسلام است و تکذیب یکی از پیامبران تکذیب همه آن‌هاست. و فرقی نمی‌کند که پیامبر تکذیب و انکار شده پیامبر گرامی اسلام ﷺ باشد یا یکی از پیامبران پیشین.
- در صدق اسلام بر کسی، اقرار و شهادت قلبی لازم نیست و اقرار زبانی – اگر کفر و انکار درونی او شناخته نشود – بر مسلمان بودنش کافی است، و در صورت شناخته بودن آن، نباید چنین شخصی را مسلمان دانست.
- چون هر اقراری فرع بر معرفت است، پس شخص اقرار کننده باید به نبوت و رسالت و نسبت این مقامات با شخص نبی و رسول معرفت داشته باشد تا اقرارش صحیح باشد. ولی در روایات به جهاتی که در بحث راههای معرفت به آن‌ها پرداخته خواهد شد اقرار، پایین‌ترین درجه معرفت شمرده شده است.

خودآزمایی

۱. حکم تکذیب یکی از پیامبران گذشته چیست؟
۲. جایگاه اعتقاد به نبوت و رسالت در دین را تبیین کنید.
۳. از نظر روایات، کم‌ترین درجه معرفت رسول چیست؟
۴. فرق اسلام و ایمان را تبیین کنید.

درس ۳

ضرورت وجودنی و رسول

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس، با مفهوم ضرورت وجود نبی و رسول از دو منظر نیاز انسان به وجود پیامبر و رسول و وجوب ارسال رسولان و پیامبران بر خدای تعالی، آشنایی گردد و معنای صحیح را از معنای ناصحیح باز شناسد. با گروه‌های مختلفی که به وجود ارسال رسولان بر خداوند معتقدند آشنا شود و تقریر هر یک از این گروه‌ها و اختلاف میان آن‌ها را نیک بداند.

۱. مراد از ضرورت وجود نبی یا رسول

ضرورت وجود نبی و رسول از دو منظر قابل تأمل و بررسی است:

۱- نیاز انسان به وجود پیامبر و رسول

۲- وجوب ارسال رسولان و پیامبران بر خدای تعالی

مطلوب اوّل در بخش حکمت بعثت پیامبران الهی مورد بحث و تحقیق قرار خواهد گرفت و اثبات خواهد شد که انسان از جهات گوناگون به وجود پیامبران الهی نیاز دارد. ولی معلوم است که اثبات نیاز انسان به وجود پیامبران الهی مساوی با اثبات لزوم و وجوب ارسال رسولان بر خدای تعالیٰ نخواهد بود. زیرا نیاز داشتن انسان مطلبی است و بر آوردن آن نیاز به وسیله آفریدگار، امری دیگر. بنابراین لازم است مطلب دوم را جداگانه بررسی کنیم.

دربارهٔ وجوب لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالیٰ دو دیدگاه وجود دارد:
دیدگاه کلامی و دیدگاه فلسفی.

۲. معنای وجوب ارسال رسول از نظر فلاسفه

مرحوم مظفر در تقریر این نوع وجوب بر خدای تعالیٰ می‌فرماید:

إِنَّ الْلَطْفَ بِالْعِبَادِ مِنْ كَمَالِهِ الْمُطْلَقِ وَهُوَ الْلَطِيفُ بِعِبَادِهِ وَالْجَوَادُ وَالْكَرِيمُ، فَإِذَا كَانَ الْمَحْلُ قَابِلًا وَمُسْتَعْدًا لِفِيضِ الْوُجُودِ وَالْلَطْفِ فَإِنَّهُ

تعالی لابد أن يفيض إذ لا بخل في ساحة رحمته ولا نقص في جوده وكرمه. وليس معنا الوجوب هنا أن أحداً يأمر بذلك فيجب عليه أن يطيع تعالى عن ذلك، بل معنا الوجوب في ذلك كمعنى الوجوب في قوله إله واجب الوجود.^۱

لطف به بندگان از کمال مطلق الهی است و او نسبت به بندگانش لطیف و جواد و کریم است. هرگاه محل قابلیت واستعداد فیض وجود و لطف را داشته باشد بر خدا لازم است که فیض کند. زیرا در رحمت او بخلی نیست و وجود و لطف او را نقصی نمی‌باشد. وجوب در اینجا بدان معنا نیست که شخصی او را به این امر فرمان دهد پس بر او اطاعت واجب گردد. خداوند از این متعال و بلند مرتبه‌تر است، بلکه معنای وجوب در اینجا مانند وجوب در «واجب الوجود» است.

استاد خرازی هم بعد از نقل کلماتی از فلاسفه در این باره، بیان می‌کند که مقتضای کمال مبدء متعال از جهت اسماء و صفات، احسان و لطف کردن به نیازمندان و نداشتن بخل و منع است و در غیر این صورت نقص در ذات پروردگار لازم خواهد آمد که بر خلاف فرض وجود تمام کمالات بالفعل در ذات الهی است.

إنّ مقتضى كمال المبدء المتعال من جهة الأسماء والصفات هو الإحسان واللطف إلى من يحتاج إليه وعدم البخل والمنع وإلا لزم الخلف في كماله. فكلّ ما يحتاج إليه الخلق لا سيما الإنسان لطف وصادر من صفاتة ولازم لصفاته من دون حاجة إلى حكم العقول بلزوم العدل وقبح الظلم.^۲

مقتضای کمال خداوند متعال از جهت اسماء و صفات، احسان و لطف نسبت به محتاج است نه بخل و منع و در غیر این صورت کمال لطف از او منتفي می‌شود. پس همه نیازهای خلق به ویژه انسان به لطف الهی که لازمه

۱. عقاید الامامیه / ۵۱.

۲. سلسلة مقالات کنگره مفید شماره ۳۵، ص ۱۳.

درس ۳: ضرورت وجود نبی و رسول ۳۹

صفات اوست از او صادر می‌شود بدون این که نیاز به حکم عقلاً به وجوب عدل و قبح ظلم داشته باشد.

براساس این نظریه، وجوب باید به معنای ضرورت وجود عدم انفکاک از ذات خداوند سبحان باشد و روشن است که جود و لطف و فضل همچون خلق از صفات فعل الهی است. و اگر جود و لطف قابل انفکاک از ذات خدای تعالی به معنای فلسفی اش نباشد لازم می‌آید با ذات الهی همواره خلق بوده باشد. و این براساس ضرورت معارف دینی باطل است زیرا خلق حادث به معنای واقعی است یعنی خدا بود و هیچ خلقی نبود و خلق به مشیّت الهی پدید آمد.

۳. معنای وجوب ارسال رسول از نظر متکلمان

متکلمان نیز ارسال رسولان را لطف و بر خداوند لازم می‌دانند اما معنای کلامی وجوب لطف و ارسال رسولان با معنای مورد نظر فلاسفه متفاوت است. در کلام، این وجوب با مسئله حسن و قبح عقلی پیوند خورده است که در اینجا به شرح آن می‌پردازیم.

۳ - ۱. وجوب ارسال رسول از باب حسن و قبح عقلی

ریشه بیشتر دلیل‌های مسائل کلامی مسئله حسن و قبح عقلی است. و استدلال به حسن و قبح عقلی در کتب کلامی آن قدر زیاد است که متکلمی همچون آیت الله سبحانی معتقد است که اگر این اصل از کلام گرفته شود بسیاری از مسائل کلامی فرو می‌ریزد. ایشان نوشتند:

پس از طلوع خورشید اسلام و پیدایش علم کلام، مسئله حسن و قبح پایگاه دیگری برای خود اتحاذ نمود؛ و به عنوان یکی از مسائل مهم کلامی، که دارای نقش کلیدی در بسیاری از مباحث فکری و اعتقادی است در حوزه‌های کلامی مطرح گردید... اگر این اصل (حسن و قبح عقلی) از دست متکلمان عدیله گرفته می‌شد، بسیاری از مسائل کلامی فرمی‌ریخت و از کاخ رفیع علم کلام جز مسائلی باقی ننمی‌ماند.^۱

۱. حسن و قبح عقلی / ۱۲.

سپس ایشان از مسائلی که بر همین اندیشه مبتنی است مسأله لزوم لطف بر خدای عالی و وجوب بعثت پیامبران را شمرده‌اند.^۱

بنابراین از نظر ایشان وجوب در اندیشه کلامی، از باب حسن و قبح عقلی است نه به معنای ضرورت و لزوم فلسفی، اما برخی دیگر معتقدند، منظور متکلمان از وجوب در مسأله وجوب لطف و بعثت پیامبران، وجوب به معنای فلسفی آن است؛ یعنی ضرورت وجود و استحالة افکاک آن از خداوند متعال.

این نظر با توجه به مطلبی از شیخ مفید در وجوب قاعدة لطف به بیشتر متکلمان نسبت داده شده و صاحب نظریه، کلام شیخ مفید را، شارح همه کلمات متکلمان در این زمینه دانسته است. او معتقد است وجوب در مسأله وجوب لطف به معنای ضرورت فلسفی است مگر متکلمانی که تصریح کرده‌اند که وجوب از باب حسن و قبح عقلی است. آیت الله خراسانی در این زمینه می‌نویسد:

و يشهد أيضًا على أنّ مقصود العباري المذكورة [في تعريف اللطف]
هو ذلك (أي من جهة كمال الذات وعلمه وحكمته) لا ذلك (أي لا
تقبيح العقلا وحكمهم بقبح نقض الغرض وقبح الظلم) ما صرّح به
الشيخ المفید قده من أنّ ما أوجبه أصحاب اللطف من اللطف إنّما
وجب من جهة الجود والكرم لا من حيث ظنّوا أنّ العدل أوجبه وأنّه
لو لم يفعل لكان ظالماً.

فهذه العبارة تصلح لشرح كلمات متكلمي الشيعة وهو أنّ مقصودهم من وجوب اللطف أنّ منشأ وجوب اللطف هو الجود والكرم وصفاته الكمالية، فاللزوم من جهة نفس الذات لا من جهة الحكم الخارجي الذي حكم به العقلا من ناحيه لزوم العدل وقبح الظلم.

ومما ذكر يظهر ضعف ما قيل من أنّ مينا قاعدة اللطف عندهم هو قاعدة الحسن والقبح العقلي التي كثرت الابحاث والمناقشات فيها فاللازم هو الاستدلال بأنّ الغرض هو الاستكمال، والإخلال بالغرض

درس ۳: ضرورت وجود نبی و رسول ۴۱

لا يليق به لما عرفت من أنّ مينا قاعدة اللطف في أمثال العباري المذكورة، هو استحالة الخلف والمناقشة لا قاعدة الحسن والقبح العقلي وإن كان ظاهر بعض هو ذلك حيث قال في تقريريه: إنّ ترك اللطف نقض للغرض ونقض الغرض قبيح فترك اللطف قبيح.^۱

شاهد دیگر بر این که مقصود عبارات متکلمان [در تعریف لطف] وجوه از باب کمال ذات و علم و حکمت است نه وجوه از باب حسن و قبح عقلی، صریح عبارت شیخ مجید^۲ است که می‌فرماید: وجوهی که قائلان به لطف در حق خدای تعالی بدان معتقدند وجوه از باب جود و کرم است نه از جهت عدل که آنان گمان کرده‌اند اگر او لطف نکند ظالم خواهد بود.

این عبارت صلاحیت شرح کلمات متکلمان شیعه را دارد که مقصود آنان از وجوه لطف و منشأ وجوه لطف همان جواد و کریم بودن خداوند است که کمال ذات الهی است. پس لزوم به نفس ذات بر می‌گردد نه به حکم خارجی که عبارت باشد از حکم عقاولاً به لزوم عدل و قبح ظلم. بدین ترتیب ضعف این قول ظاهر می‌شود که گفته شده مبنای قاعده لطف نزد متکلمان شیعه قاعده حسن و قبح عقلی است، قاعده‌ای که بحث‌ها و مناقشات فراوانی درباره آن وجود دارد.

پس باید این‌گونه استدلال کرد که غرض خدای تعالی از خلقت خلق به کمال رسیدن او است و اخلاق از غرض سزاوار آن ذات مقدس نیست. زیرا معلوم شد که مبنای قاعده لطف در عبارات متکلمان شیعه لزوم خُلف و نقض در کمال جود و لطف و کرم ذاتی خداوند متعال است نه قاعده حسن و قبح عقلی. البته ظاهر کلام بعضی از آنان در اینجا همین است زیرا در تقریب استدلال می‌گوید: ترك لطف نقض غرض است و نقض غرض قبيح است پس ترك لطف قبيح است.

در این که متکلمان عدلیه قائل به لزوم لطف بر خداوند متعال و لزوم بعثت پیامبران و ارسال رسولانند جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست و منشأ و خاستگاه حکم به این لزوم - همان‌گونه که در نوشته آیت الله سبحانی نیز آمده - اعتقاد به حسن و قبح عقلی

۱. سلسله مقالات کنگره شیخ مجید شماره ۳۵، ص ۱۰۹.

است. اما در این‌که چرا آیت الله خرّازی این مسأله را به گونه‌ای دیگر تحلیل کرده‌اند؛ در خور کاوش و بررسی است. به نظر می‌رسد منشأ اختلاف این دو دیدگاه، اختلاف در اصل حسن و قبح عقلی باشد. زیرا برعی حسن و قبح افعال را عقلی ندانسته و آن را از مشهورات عامه و وابسته به اعتبار عقلاً برای نظام اجتماعی‌اعshan شمرده‌اند. بنابراین طرح چنین احکام عقلایی را در مورد خداوند متعال صحیح ندانسته و سعی کرده‌اند و جوب لطف و لزوم ارسال رسول را از این قانون خارج سازند. علامه طباطبائی در کیفیّت شکل‌گیری حسن و قبح می‌فرماید:

انسان ابتدا با مشاهده همنوعان خویش به تناسب اعضا و اعتدال خلقت به ویژه در صورت او، متوجه معنای حسن شد... و خلاف تناسب و اعتدال را قبح و بد دانست... سپس آن را به افعال و معانی اعتباری و عنوانین مقصود در ظرف اجتماع تعییم داد. و آن‌چه موافق با غرض اجتماع و سعادت زندگی انسانی و لذائذ حیات او بود خوب شمرد و غیر موافق را بد دانست. پس عدل و احسان به مستحق و تعلیم و تربیت و نصیحت و اموری دیگر از این قبیل خوب نامیده شد و ظلم و دشمنی و نظایر آن بد شمرده شد...^۱

اعتباری شمردن حسن و قبح و از کار انداختن استقلال عقل در شناخت حسن و قبح باعث می‌شود که حسن و قبح در مورد افعال الهی معنا نداشته باشد. استاد مطهری در این زمینه می‌نویسد:

از نظر حکما اندیشهٔ حسن و قبح، و نیکی و بدی کارها در انسان که وجودان اخلاقی بشر از آن تشکیل شده است، اندیشه‌ای اعتباری است نه حقیقی، ارزش اندیشهٔ اعتباری، ارزش عملی است نه علمی و کشفی، همه ارزشش این است که واسطه و ابزار است. فاعل بالقوه برای این‌که به هدف کمالی خود در افعال ارادی بر سر ناچار است به عنوان «آلت فعل» این‌گونه اندیشه‌ها را بسازد و استخدام نماید. ذات مقدس احادیث که وجود صرف و کمال محض و فعلیت خالص است از این‌گونه فاعلیت‌ها و این‌گونه اندیشه‌ها و از استخدام «آلت» به هر شکل و هر کیفیت منزه است.^۲

۱. تفسیر المیزان ۵ / ۱۰ تفسیر آیه ۷۷ - ۸۰ سوره نساء.

۲. عدل الهی / ۵۲.

درس ۳: ضرورت وجود نبی و رسول ۴۳

ولی بیشتر اصولیان و همه متکلمان قائل به عقلی و ذاتی بودن حسن و قبح افعال اند نه عقلاًی و اعتباری بودن آن دو؛ پس آنان احکام عقل عملی را - مثل حسن عدل و قبح ظلم - همچون احکام و مدرکات عقل نظری در مورد خلق و خالق جاری می‌دانند. یعنی همان گونه که استحاله اجتماع نقیضین و ارتفاع آن دو را در مورد خلق و خالق به طور یکسان قبول دارند، حسن عدل و قبح ظلم را نیز در هر دو مورد جاری می‌دانند.

۳ - ۲. معنای صحیح و جوب لطف در کلام شیخ مفید

با توجه به آن‌چه از آیت الله خراسی نقل شد؛ معلوم گردید که از نظر وی مرحوم شیخ مفید - با این‌که از متکلمان بزرگ امامتیه است - بر خلاف سایر متکلمان عدلیه در مسأله وجود لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالی راه فیلسوفان راطی کرده است و این مسأله را از فروعات حسن و قبح عقلی ندانسته است. حال برای این‌که مسأله بیشتر روشن شود لازم دانستیم کلمات ایشان را در این مورد عیناً نقل کنیم تا ببینیم چنین نسبتی به ایشان صحیح است یا نه؟ ایشان در این باره نوشتهداند:

إِنَّ مَا أُوجِبَهُ اصْحَابُ الْلَطْفِ مِنَ الْلَطْفِ إِنَّمَا وَجَبَ مِنْ جَهَةِ الْجُودِ
وَالْكَرْمِ لَا مِنْ حِيثِ ظَنَّوا أَنَّ الْعِدْلَ أُوجِبَهُ وَأَنَّهُ لَوْلَمْ يَفْعَلْهُ لَكَانَ
ظَالِمًا.^۱

همانا وجود لطف که قائلان به لطف بر خدای تعالی واجب دانسته‌اند از باب جود و کرم است نه از جهت عدل که آنان گمان کرده‌اند اگر او لطف نکند ظالم خواهد بود.

ایشان معتقدند که چون خدای تعالی ذاتاً منصف به صفت جود و کرم است و از بخل و تنگ نظری عاری است؛ اقتضای ذات الهی این است که ارسال رسول کرده و از هیچ لطفی درباره بندگانش دریغ نورزد و فیض و انعامش جاودانه باشد؛ حتی ایشان معتقدند که خداوند متعال اگر بداند که فلان بندۀ گناهکارش را اگر مهلت دهد از گناهانش توبه خواهد کرد اقتضای عدل و جود و کرمش آن است که او را

۱. أوائل المقالات / ۵۹.

قبض روح نکند.

من علم آنه إن أبقاء تاب من معصيته لم يجز أن يخترمه. و إن عدل الله جل اسمه وجوده وكرمه يوجب ما وصفت ويقضي به. ولا يجوز منه خلافه لاستحالة تعلق وصف العبث به أو البخل وال الحاجة.^۱

خدای تعالی اگر بداند، چنانچه عاصی را زنده بدارد از عصيان خوبش باز خواهد گشت جایز نیست او را بمیراند. و این امر به اقتضای عدل و جود و کرم الهی صورت میگیرد و خلاف آن بر او جایز نیست زیرا عبث و بخل و نیاز بر ساحت وجود الهی محال است.

البته درست است که ظاهر عبارت ایشان نشان می دهد که صفت جود و کرم و حکمت را در رابطه با ذات الهی معنا کرده است ولی با توجه به این که ایشان از معتقدین به حدوث عالم، بعد از عدم آن است؛ و فیض را از خداوند متعال از لی نمی داند و بدین ترتیب نبود فیض از خدا مساوی با بخل نخواهد بود پس لازم است کلمات ایشان در اینجا به گونه ای معنا شود که با آن اصل اصیل کلامی ایشان در تنافی نباشد.

ولی از آن جا که فلاسفه و حکما اعتقاد به حدوث عالم بعد از نبود آن ندارند و فیض الهی را از لی می دانند و عدم فیض را مساوی با بخل می پنداشند پس نمی توان این دو را یکی دانست.

به نظر می رسد منظور شیخ مفید^۲ این است که خداوند متعال چون خود را به صفت جود و کرم توصیف کرده است و جود و کرم هم از صفات افعال الهی است و افعال الهی همه براساس حکمت استوارند؛ پس جود و کرم هم باید حکیمانه باشد. و اگر جود و کرم حکیمانه باشد -قطعاً از خداوند سبحان صادر می شود.

بنابراین نظر مرحوم شیخ مفید هم با دیگر متکلمان یکی است که می گویند لطف بر خداوند متعال واجب است. چون اگر لطف نباشد نقض غرض لازم می آید و چون نقض غرض امری بیهوده و لغو است خلاف حکمت است. قاضی ابن براج می گوید:

اللطف على الله واجب... فاللطف هو نصب الأدلة وإكمال العقل

۱. همان.

و إِرْسَالُ الرَّسُولِ فِي زَمَانِهِمْ وَبَعْدَ انْقِطَاعِهِمْ إِبْقَاءُ الْإِمَامِ لَئِلَا يَنْقُطِعَ
خِيطُ غَرْضِهِ.^۱

لطف بر خدا واجب است... پس لطف عبارت است از نصب دلیل‌ها و کامل کردن عقل و ارسال رسولان در زمانشان و بعد از انقطاع آن‌ها ابقاء امام تا رشته غرض الهی قطع نگردد.

و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز می‌فرماید:
إِنَّ الْلَطْفَ وَاجِبٌ لِتَحْصِيلِ الْغَرْضِ بِهِ.^۲

همانا لطف واجب است برای این‌که تحصیل غرض بدان وابسته است.

و به همین دلیل است که برخی از متکلمان برای بیان وجوب لطف چنین مثال می‌زنند که اگر شخصی دیگری را به منزل خویش به صرف طعام دعوت کند و بداند که اگر برای او شرایط خاصی مهیا نکند وی در میهانی حاضر نمی‌شود و غرض دعوت کننده هم حضور او در منزلش و صرف غذا باشد در این صورت اگر آن شرایط را برای او مهیا نکند مورد مذممت عقلاً واقع می‌شود. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

وَالَّذِي يَدْلِلُ عَلَى وجوب اللطف هو أَنَّ أَحَدَنَا لَوْدَعَا غَيْرَهُ إِلَى طَعَامِهِ
وَأَحْضَرَ الطَّعَامَ، وَغَرْضُهُ نَفْعُ الْمَدْعُوِّ دونَ مَا يَعُودُ إِلَيْهِ مِنْ مَسْرَةٍ أَوْ
غَيْرِهَا وَعِلْمٌ أَوْ غَلْبٌ عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ مَتَى تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ أَوْ كَلَمَهِ
بِكَلَامٍ لَطِيفٍ أَوْ كَتَبَ إِلَيْهِ رِقْعَةً أَوْ أَنْقَذَ غَلَامَهُ إِلَيْهِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مَا
لَا مشَقَّةَ عَلَيْهِ وَلَا حَطَّ لَهُ مِنْ مَرْتَبَتِهِ، حَضَرَ وَمَتَى لَمْ يَفْعُلْ ذَلِكَ لَمْ
يَحْضُرْ وَجْبَ عَلَيْهِ أَنْ يَفْعُلْ ذَلِكَ مَالَمْ يَتَغَيَّرْ دَاعِيهُ عَنْ حَضُورِ طَعَامِهِ
وَمَتَى لَمْ يَفْعُلْهُ اسْتَحْقَقَ الذَّمُ مِنَ الْعُقَلَاءِ كَمَا يَسْتَحْقُ لَوْ غَلَقَ بَابَهُ فِي
وَجْهِهِ. فَلَهُذَا صَارَ مَنْعُ اللطفِ كَمْنَعَ التَّمْكِينِ فِي الْقَبْحِ. وَهَذَا تَقْتَضِي
وَجْبَ فَعْلِ اللطفِ عَلَيْهِ تَعَالَى لِأَنَّ الْعَلَّةَ وَاحِدَةٌ.^۳

۱. جواهر الفقه / ۲۴۷.

۲. شرح تجرید الاعتقاد / ۳۲۴.

۳. الاقتصاد / ۱۳۵.

دلیل بر وجوب لطف آن است که اگر ما کسی را برای حضور در اطعام دعوت کنیم و غرض ما رساندن نفع به او باشد نه حصول سرور و غیر آن برای خود. اگر بدانیم یا ظن قوی داشته باشیم که تا دعوت همراه با تبسم و لحن ملایم یا با فرستادن نامه یا با فرستادن شخصی برای دعوت و مانند این امور که عمل به آن‌ها دشوار نیست و نقش شأن هم به دنبال ندارد، او حاضر نمی‌شود، در این صورت بر دعوت کننده واجب است به همان صورت دعوت خویش را انجام دهد البته تا جایی که غرض او از حضور شخص مذکور تغییر پیدا نکرده باشد. با این وجود اگر به صورتی که گفته شد او را دعوت نکند از نظر عقلاً مستحق نکوهش خواهد بود همان‌طور که بستن درب به روی او موجب نکوهش او از نظر عقلاً می‌شود.

به همین جهت است که منع لطف مانند عدم تهیه امکانات از نظر عقلاً قبیح شمرده می‌شود. وجوب لطف بر خدای تعالی هم از همین باب است. زیرا دلیل وجوب در هر دو مورد یکی است.

و شاهد این مطلب که منظور شیخ از این‌که وجوب لطف را از باب جود و کرم دانسته – به مانند دیگر متکلمان – عبارت خود ایشان در کتاب النکت الاعتقادیه است که از باب نقض غرض بودن، می‌نویسد:

فإن قيل: ما الدليل على أن اللطف واجب في الحكمة؟

فالجواب: الدليل على وجوبه توقف غرض المكلف عليه فيكون واجباً في الحكمة وهو المطلوب.^۱

اگر گفته شود، وجوب لطف از باب حکمت چه دلیلی دارد؟ جواب آن است که: دلیل بر این وجوب توقف غرض مکلف بر لطف است پس از باب حکمت واجب می‌شود و آن مطلوب است.

البته ایشان وجوب لطف را از آن جهت بیان کرده‌اند که ارسال رسول و نصب انبیا را از باب لطف واجب دانسته‌اند.

۱. النکت الاعتقادیه / ۳۵

خلاصه درس سوم

- وجوب لطف و ارسال رسولان بر خداوند متعال از نظر متکلمان عدليه از باب حسن و قبح عقلی است. يعني آنان چون قائل به حسن و قبح عقلی‌اند نه شرعی و اعتباری؛ عدم ارسال رسولان را از سوی خدای متعال ناقض غرض و قبیح عقلی می‌شمارند.
- اختلاف کلمات شیخ مفید در این زمینه موجب اختلاف برداشت از سخنان ایشان در معنای وجوب ارسال رسولان شده است.
- وجوب لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالی به دو معنا مورد بحث قرار گرفته است: معنای فلسفی و معنای کلامی.
- معنای فلسفی آن عبارت است از ضرورت وجود و عدم انفکاک جود و کرم و لطف و فیض از ذات خداوند متعال. زیرا در غیر این صورت بخل لازم می‌آید که نقص در ذات الهی است.

خودآزمایی

۱. معنای وجوب ارسال رسول را از دو دیدگاه فلسفه و کلام تبیین کنید.
۲. ضرورت وجود نبی را از دو منظر بررسی و تفاوت این دو منظر را بیان کنید.
۳. وجوب لطف را از نظر شیخ مفید تبیین کنید.

درس ٤

وجوب لطف بر خدامی تعالیٰ
و اشکالات آن

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس با اشکالات قول به وجوب فلسفی و کلامی ارسال رسولان بر خدای تعالی آشنای شود و بتواند نظریات فلاسفه و متکلمان را در موضوع «وجوب لطف بر خدا» نقد و بررسی کند.

در درس پیش معلوم شد که وجوب لطف یا از باب ضرورت و لزوم فلسفی است یا از باب حسن و قبح عقلی. از وجوب به معنای اول به عنوان وجوب فلسفی تعبیر شد و از معنای دوم به وجوب کلامی. به نظر می‌رسد وجوب لطف به هر دو معنا در مورد خداوند متعال دچار اشکالات جدی است. در این درس این اشکال‌ها تحقیق و بررسی می‌شود.

۱. اشکال وجوب فلسفی لطف

وجوب در این دیدگاه همان ضرورتی است که از درون ذات پدید می‌آید بدون این که ذات بتواند از پدید آمدن آن جلوگیری کند. بر این اساس لطف و کرم وجود، صفت ذات خدای تعالی محسوب می‌گردد و ذات همواره دارای فیض است و فرض وجود ذات بدون فیض وجود، فرضی محال است.

این نظریه درست نقطه مقابل خالقیت ارادی و فیض مقتدرانه همراه با عدل است که اساس و اصول ادیان الهی می‌باشد. براساس آموزه‌های دینی خداوند متعال بود و هیچ خلق در کار نبود و بعد خداوند شروع به آفرینش کرد. پیش از خلق و بعد از آن نیز هیچ تغییری در خداوند متعال پدید نیامده است. هم‌چنان اتصاف خدای تعالی به حقیقت جود و کرم و لطف پیش از خلق و بعد از خلق هیچ فرق در حقیقت ذات او ایجاد نکرده است. زیرا او آن‌گاه که خلق نکرده بود بر خلق کردن توانا بود و بعد از آفرینش

هم بر از بین بردن و ابقاءی آن توانا است. آنگاه که خلق نکرده بود از سر بخل نبود و حال که از بین نمی‌برد از عجز و ناتوانی او نیست.

۲. اشکال نظر متكلمان

۲ - ۱. اشکال قول به وجوب ارسال رسول از باب حکمت الهی

گفتیم کلام مرحوم شیخ مفید باکلام فلاسفه در معنای وجوب متفاوت بوده و ایشان نیز مانند دیگر متكلمان عدلیه وجوب را از باب حسن و قبح عقلی می‌داند. حال باید دید که آیا وجوب به این معنا درباره الطاف الهی از قبیل اکمال عقل و ارسال رسولان و نصب امامان و نظایر آن‌ها صحیح است یا نه؟

برای روشن شدن جواب این سؤال باید دید متكلمان در استدلالشان به این امر به چه مقدماتی نیاز دارند؟ به نظر می‌رسد آنان باید سه امر را ثابت کنند:

اوّل باید عقلی بودن حسن عدل و قبح ظلم را اثبات نمایند. بنابراین کسانی که قائل به حسن و قبح شرعی اند مانند اشاعره و آنان که قائل به اعتباری بودن حسن و قبح اند مانند فلاسفه و برخی از اصولیان با این بیان متكلمان قانع نخواهند شد.

دوم باید روشن کنند که غرض الهی از خلقت انسان چیست؟

سوم باید اثبات کنند که اگر این الطاف از سوی خدای تعالیٰ تحقق پیدانکند نقض غرض لازم می‌آید.

حق آن است که حسن عدل و قبح ظلم، عقلی است نه شرعی و عقلایی؛ پس باید دید غرض خداوند متعال از خلقت انسان چیست. برای یافتن پاسخ این سؤال چاره‌ای نیست جز این که به قرآن و روایات اهل بیت ﷺ مراجعه کنیم. زیرا حکمت کارهای خداوند متعال برای بشر بدون ارتباط با او، قابل دسترسی نیست. در قرآن کریم دو آیه در این باره وجود دارد:

﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾.^۱

جن و انس را نیافریدم جز این که عبادتم کنند.

۱. الذاريات (۵۱) / ۵۶.

﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذِلِّكَ خَلَقَهُمْ﴾.^۱

و اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحد قرار می داد. در حالی که آنان همواره اختلاف دارند جز کسی که پروردگارت او را مورد رحمت خویش قرار دهد، و برای این امر آنها را خلق کرده است.

در آیه اول هدف از خلقت، عبادت خداوند متعال معروف شده است که بدون معرفت خداوند سبحان تحقق نمی یابد؛ و در آیه دوم رحمت و لطف الهی هدف خلقت انسان شمرده شده است. و در روایات هم علاوه بر این دو، جهات دیگری نیز بیان شده است؛ از جمله معرفت خداوند متعال، اظهار قدرت، رساندن منفعت، ایصال به نعمت جاویدان، اظهار حکمت، انجام علم و امضای تدبیر. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبْثًا وَ لَمْ يَسْرُكُمْ سُدًّى بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفُهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتُوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنْفَعَةً وَ لَا لِيَدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةً بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْعَمُوا وَ يُوْصِلُهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ.^۲

همانا خداوند متعال خلق را بیهوده نیافریده است و آنها را مهملا نگذاشته است بلکه آنها را برای اظهار قدرت خویش و برای تکلیف به طاعت خویش آفریده است تا با اطاعت از او، مستوجب بهشت او گردند. و آنها را نیافریده است تا منفعتی را از آنها بدست آورد یا به واسطه آنها ضرری را دفع کند بلکه خلشان کرده است تا به آنها نفع دهد و آنان را به نعمت ابدی برساند.

و امام رضا علیه السلام می فرماید:

خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَّحِدًا بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ.^۳

۱. هود (۱۱) / ۱۱۸.

۲. علل الشرائع ۱ / ۹؛ بحار الانوار ۵ / ۳۱۳.

۳. کافی ۱ / ۱۰۵؛ علل الشرائع ۱ / ۹؛ بحار الانوار ۴ / ۲۶۳.

او به تنها یی آفرید آن را که آفرید، برای اظهار حکمت و حقیقت ربویت خویش.

و امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ إِنْفَادِ عِلْمِهِ وَ إِمْضَاءِ تَدْبِيرِهِ.^۱

خلق کرد آن‌ها را برای اظهار حکمت و انفاذ علم و امضای تدبیر خویش. ممکن است حکمت‌های دیگری نیز در خلقت موجودات نهفته باشد که بیان نشده است.

پس چنانچه مشاهده می‌کنیم هدف از خلقت یکی نیست تا بتوان به سادگی با از بین رفقن آن اثبات کرد که خلقت لغو و بیهوده شده است. در نتیجه غنی توان با این استدلال‌ها که بیان شد وجوب لطف - از جمله ارسال رسولان - را بر خداوند متعال اثبات کرد؛ زیرا پیش از اثبات وجوب آفرینش چیزی بر خداوند ابتدا باید انتفاعی همه اغراض را در خلقت آن اثبات کرد. و این امر فراتر از حد علم بشری است.

از سوی دیگر این سؤال پیش می‌آید که با توجه به وجود فترت‌ها^۲ و انسان‌هایی که هیچ خبر آسمانی به گوش آن‌ها نخورده است؛ و نیز روایاتی که در باب اطفال و دیوانه‌ها و بی‌خردها و مستضعفین رسیده که آنان پیش از اقام حجت بر ایشان از دنیا می‌روند؛ چگونه می‌توان وجوب لطف بر خداوند متعال را اثبات کرد؟

علاوه بر همه این‌ها، اساس استدلال‌های کلامی بر وجوب لطف بر خداوند متعال وابسته به معرفت خداوند است. و آن هم در روایات اهل بیت علیه السلام فعل الهی شمرده شده که خداوند متعال از باب لطف و فضل و احسان به بندگانش عطا می‌کند و اعطای آن هیچ وجوبی بر خدای تعالی ندارد که ترک کردنش قبیح باشد.

پس با این بیان روشن شد که لزوم و وجوب ارسال رسول - به معنایی که ذکر گردید - از طریق حکمت الهی، قابل اثبات نیست.

۱. احتجاج ۲/۳۳۸؛ بحار الانوار ۵/۳۱۷.

۲. فترت، فاصله زمانی میان دو پیامبر است که انسان‌ها در آن زمان از تعالیم پیامبران و اوصیای آنان دور شده باشند.

۲- اشکال قول به وجوب ارسال رسل از باب عدل الهی

اثبات لزوم و وجوب ارسال رسل بر خدای تعالی از طریق عدل الهی تنها در صورتی درست است که موجب عقاب بلابیان گردد و اثبات چنین امری نیاز به دو مقدمه دارد:

اول باید اثبات شود که تنها طریق بیان، ارسال رسل است و راه دیگری برای آن وجود ندارد؛ و حتی عقل انسانی نیز برای هموار کردن راه عقاب کافی نیست با این که عقل نیز-مانند رسولان الهی- خود حجت پروردگار متعال است.

به نظر می‌رسد با توجه به متون مقدس دینی این امر (یعنی تنها طریق بیان ارسال رسل است) قابل اثبات باشد که در بحث اهداف بعثت رسولان به آن اشاره خواهد شد.

دوم باید اثبات شود که عقاب و عمل به تهدید بر خداوند متعال واجب است؛ و چون عمل بر طبق وعید و تهدید بر خداوند واجب نیست؛ پس غی توان نتیجه گرفت که ارسال رسولان بر خدای تعالی واجب است. زیرا اگر او گناهکار را عقاب نکند کار قبیحی مرتكب نشده است.

بدین ترتیب روشن شد که هیچ دلیلی بر اثبات لزوم ارسال رسولان بر خداوند متعال وجود ندارد. و همه الطاف الهی- از جمله ارسال رسولان و اعطای عقل و شعور و نظایر آن‌ها بر مخلوقات فضل و احسانی بیش نیست. و اگر خداوند این فضل و احسان را نمی‌کرد هیچ اشکالی متوجه او نمی‌شد. این امر با توجه به واقع و خارج نیز مشهود است؛ زیرا می‌بینیم بعضی را عقل داده و برخی را هیچ نداده یا کم داده است؛ برخی را در کودکی از دنیا می‌برد و برخی را عمر طولانی عطا می‌کند. و نیز برخی در کنار رسولان و در زمان بعثت به رشد و کمال می‌رسند و برخی دیگر عمر خویش را در زمان فترت بسر می‌برند. و هیچ کدام از این‌ها نیز ناشی از بخل و عدم جود خداوند متعال نیست. در روایت آمده است که مردی از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد:

أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَوَادِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لِكَلَامِكَ وَجْهَيْنِ: فَإِنْ كُنْتَ شَسَائِلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُوَدِّي مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتَ تَسَائِلُ عَنِ الْخَالِقِ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَعْطَى وَ هُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ، لِأَنَّهُ إِنْ أَعْطَاكَ

أَعْطَاكَ مَا لَيْسَ لَكَ وَ إِنْ مَنَعَكَ مَنَعَكَ مَا لَيْسَ لَكَ.^۱

جواد یعنی چه؟ فرمود: سخن تو دو جهت دارد: اگر مقصودت جواد در خلق است جواد کسی را گویند که فرایض الهی را ادا کند و اگر مقصودت خداست پس خدا عطا بکند جواد است منع هم کند جواد است، زیرا او چیزی را به تو می‌دهد که حق تو نیست و چیزی را که به تو نمی‌دهد باز هم حق تو نیست. پس اگر انسان خوب به خود و خداش توجه کند در می‌یابد که او تنها بنده است و در مقابل مولای خویش هیچ حقیقی برای خود نمی‌بیند؛ و نیز در می‌یابد که هر چه او می‌دهد فضل و احسان است و اگر ندهد حقیقی از اوضاع نکرده و به همین جهت است که امیر مؤمنان علیہ السلام می‌فرماید:

كُلُّ مَانِعٍ مَدْمُومٌ مَا حَلَّاهُ.^۲

هر کسی که منع کند نکوهش می‌شود جز خدا.

بندگان خدا چون هر چه دارند ملک مطلق خداست، پس اگر در جایی از آن چه در اختیارشان گذاشته شده اتفاق نکنند، مورد سرزنش قرار می‌گیرند ولی چون همه نعمت‌ها از آن خداوند متعال است اگر چیزی به کسی ندهد، مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد. با این توصیف، بخل امری است که فقط درباره خلق معنا دارد که دارایی‌هایش از خود نیست و هر چه دارد از سوی خدای تعالیٰ به او داده شده است پس چنین کسی اگر از آن چه خدا در اختیارش نهاده شده است به کسی که نیاز دارد عطا نکند بخیل شمرده می‌شود و خلق از او به نیکی یاد نمی‌کنند.

۳. نظر مرحوم آیت الله خویی در عدم وجوب لطف

مرحوم آیت الله خویی بر خلاف بیشتر متکلمان امامیه قائل به عدم وجوب لطف بر خداوند متعال است. ایشان در مباحث علم اصول در بحث ادلّة حجّت اجماع، نظر مرحوم شیخ طوسی را - که اجماع را از باب قاعدة لطف حجّت دانسته - نقل کرده

۱. کافی ۴/۳۸؛ معانی الاخبار ۲۵۶؛ تحف العقول ۴۰۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱؛ بحار الانوار ۵۴/۱۰۶.

و می فرماید:

و فيه أولاً عدم تمامية القاعدة في نفسها إذ لا يجب اللطف عليه
تعالى بحيث يكون تركه قبيحاً يستحيل صدوره منه سبحانه بل كلّ ما
يصدر منه تعالى مجرد فضل و رحمة على عباده...^۱

استدلال به قاعده لطف در حجت اجماع تمام نیست، زیرا أولاً خود قاعده
تمام نیست زیرا وجوب لطف بر خدای تعالی به معنای قبح ترك آن و
استحاله صدور آن از خدا، درست نیست بلکه هر چیزی که از خدا صادر
می شود فضل و رحمت صرف بر بندگانش می باشد.

بنابر نظر ایشان، همه افعال الهی بر اساس فضل و احسان از خدای تعالی صادر
می شوند. بنابراین اصل ایجاد خلق و نیز اعطای کمالات مانند عقل و علم به آنها و
ارسال رسولان و نصب آنهم بِلَيْلَةٍ هیچکدام بر خدای تعالی وجوب ندارد تا ترك آنها
قبيح باشد و در نتیجه عدم صدورش از خدای تعالی محال باشد. البته مراد از استحاله
در کلام مرحوم آقای خویی با توجه به حسن و قبح عقلی است که با توجه به شأن
خداوند متعال صدور قبيح از خدای تعالی به هیچ وجه واقع نخواهد شد و مقصود از آن
استحاله فلسفی نیست که خداوند به انجام آن قادر نباشد.

خلاصه درس چهارم

- وجوب فلسفی با اساس و اصول ادیان الهی در تنافی است.
- از آن جا که حکمت کارهای الهی را باید از خود او اخذ کرد و در آیات و روایات حکمت‌های مختلفی برای خلقت انسان ذکر شده است؛ پس نقض یکی از اغراض و حکمت‌ها موجب نقض غرض به طور کلی نخواهد شد و در این صورت عمل قبیحی هم صورت نخواهد گرفت.
- ممکن است گفته شود لطف و ارسال رسولان از باب عدل الهی واجب است. یعنی عدم ارسال رسولان از سوی خدای تعالی ظلم بر آن‌هاست. زیرا در این صورت حجت بر خلق تمام نشده و عقاب بلا بیان لازم خواهد آمد. اما از آن جا که عمل به وعید و تهدید بر خداوند متعال واجب نیست پس ارسال رسولان هم واجب نخواهد بود.
- مرحوم آیت الله خوبی لطف را به هیچ وجه بر خداوند متعال واجب نمی‌داند و آن را فضل و احسانی از سوی او می‌شمارد که با ترک آن هیچ اشکالی متوجه خدا نمی‌شود.

خودآزمایی

۱. معنای وجوب لطف در مبنای فلسفه چیست؟ اشکالات این قول را تقریر کنید.
۲. اشکال قول به وجوب لطف از باب حکمت الهی چیست؟
۳. اشکال قول به وجوب لطف از باب عدل الهی را بیان کنید.

درس ۵

حکمت بعثت (۱)

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس ضمن آگاهی از اختلاف درجات پیامبران با دو مورد از آثار و فوائد ارسال رسولان یعنی «بیدارگری و بازخواست پیمان فطری» و «شناساندن طریق عبادت و بندگی» آشنا شود.

۱. اختلاف درجات پیامبران و رابطه آن با حکمت بعثت

در قرآن کریم و روایات معصومان ﷺ برای بعثت پیامبران و رسولان الهی آثار و فواید و اهداف فراوانی ذکر شده است؛ اما از آن جا که پیامبران الهی همه در یک درجه نیستند و وظایف و اهداف آنان نیز به اختلاف درجاتشان متفاوت است؛ ضرورت دارد پیش از بحث «فلسفه بعثت» درجات و طبقات پیامبران الهی به اختصار بیان شود. خداوند متعال اختلاف درجات پیامرانش را در قرآن کریم بیان کرده است.

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَنْ كَلَمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ

دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى أُبْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَآتَيْنَا هُرُوفَ الْقُدُسِ﴾.^۱

این رسولان برخی را بر برخی برتری دادیم با بعضی از آن‌ها خداسخن گفته و بعضی را درجاتی بالا برده است و به عیسی بن مریم دلایل آشکار دادیم و با روح قدسی یاری اش کردیم.

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاؤُودَ زَبُورًا﴾^۲

و همانا بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم و داود را زبور عطا کردیم.

۱. بقره (۲) / ۲۵۳

۲. اسراء (۱۷) / ۵۵

در آیات شریفه به برخی از جهات تفضیل و برتری برخی از پیامبران الٰی بر برخی دیگر اشاره شده است؛ که عبارت است از اعطای کتاب و آیات روشن و تأیید به روح القدس و کلیم الله بودن و... علاوه بر امور یاد شده جهات برتری و فضیلت دیگری هم در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده است که در ادامه خواهد آمد.

یکی از جهات فضیلت و برتری برخی از انبیاء بر برخی دیگر آن است که تعدادی از آن‌ها صاحب شریعت بوده و دیگران از شرایع آن‌ها پیروی کرده‌اند. در روایتی اولو‌العزم بودن حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و آله و علیهم السلام به صاحب شریعت بودن آن‌ها تفسیر شده است، امام رضا علیه السلام فرماید:

إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعِزْمٍ أُولُو الْعِزْمِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا أَصْحَابَ الْعَزَائِمِ وَ
الشَّرَائِعِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ علیهم السلام كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ
مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعًا لِكِتَابِهِ إِلَى زَمِنِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ. وَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ
إِبْرَاهِيمَ وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعًا لِكِتَابِهِ إِلَى
زَمِنِ مُوسَى. وَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ فِي زَمِنِ مُوسَى وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَةِ
مُوسَى وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعًا لِكِتَابِهِ إِلَى أَيَّامِ عِيسَى. وَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ فِي
أَيَّامِ عِيسَى وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ عِيسَى وَ شَرِيعَتِهِ وَ تَابِعًا لِكِتَابِهِ
إِلَى زَمِنِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلوات الله عليه وآله وسلامه.^۱

اولو‌العزم بودن برخی پیامبران بدان جهت است که آن‌ها صاحب عزم و شریعت بودند. زیرا همه پیامبرانی که بعد از نوح تا زمان ابراهیم آمدند تابع شریعت و روش و کتاب او بودند. و همه پیامبران در زمان ابراهیم و بعد از او بر شریعت و روش او بوده و تابع کتاب او بودند تا زمان موسی. و همه پیامبران در زمان موسی و بعد ازاو تا زمان عیسی تابع شریعت و روش و کتاب او بودند. و همه پیامبران در زمان عیسی و بعد از او تا زمان محمد صلوات الله عليه وآله وسلامه تابع شریعت و روش و کتاب او بودند.

۱. عيون الاخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۸۰ و بر.ک: بحار الانوار ۱۱ / ۳۴.

برای اولو العزم بودن این پیامبران جهات دیگری نیز در روایات ذکر شده است.^۱ البته از میان این پیامبران، حضرت عیسیٰ با این که صاحب کتاب و شریعت بوده؛ ولی در بیشتر احکام تابع تورات بوده است. زیرا انجیل کتاب امثال و مواعظ بود و از احکام حدود و ارث و قصاص خالی بود و حضرت عیسیٰ برخی از احکام سخت تورات را آسان نمود و تکالیف پیروانش را سبک‌تر کرد و در مسائل دیگر پیرو تورات و احکام حضرت موسی بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أَنْزِلَ عَلَى عِيسَى فِي الْإِنْجِيلِ مَوَاعِظٌ وَ أَمْثَالٌ وَ حُدُودٌ لَيْسَ فِيهَا
قِصَاصٌ وَ لَا أَحْكَامٌ حُدُودٍ وَ لَا فَرْضٌ مَوَارِيثَ وَ أَنْزِلَ عَلَيْهِ تَخْفِيفٌ مَا
كَانَ نَزَلَ عَلَى مُوسَى لِتَبَلَّغَ فِي التَّوْرَةِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ
عِيسَى أَنَّهُ قَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ «وَلَا حِلٌّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۲
وَ أَمْرَ عِيسَى مَنْ مَعَهُ مِمَّنْ تَبِعَهُ.^۳

در انجیل بر عیسی موعظه و مثل و حدود نازل شد و در آن از قصاص و احکام حدود و تقسیمات ارث چیزی نبود. و بر او تخفیف اموری که در تورات بر موسی آمده بود نازل شد که در آیه‌ای از عیسیٰ حکایت می‌کند که به بنی اسراییل گفت: «و تا این که حلال کنم بر شما برخی از آن چیزهایی که بر شما حرام گشته است» و عیسی به تعدادی از پیروانش که با او بودند این امر را دستور داد.

از طرف دیگر پیش از نوح علیه السلام حضرت آدم علیه السلام نیز دارای کتاب بوده است؛ و روشن است که تنها کتاب داشت، دلیل داشتن شریعت نیست؛ چنان‌که حضرت داود دارنده زبور بود ولی شریعت نداشت. در حدیثی، کتب پیامبران صد و چهار کتاب شمرده شده که از آن‌ها پنجاه کتاب از آن شیوه، سی کتاب برای ادریس و بیست کتاب برای ابراهیم است، به علاوه تورات و زبور و انجیل و قرآن.^۴

۱. ر.ک: بحار الانوار ۱۱/۳۳ و ۳۵ و ۴۱ و ۴۳ و ۵۶؛ مستدرک سفينة البحار ۷/۲۰۶ و ۲۰۷.

۲. آل عمران (۳)/۵۰.

۳. بحار الانوار ۱۴/۲۵۱ و ر.ک ۱۴/۲۳۴.

۴. بحار الانوار ۱۱/۳۲ و ۳۰.

جهت دیگر فضیلت و برتری برخی از پیامبران بر برخی دیگر، رسیدن برخی از آنها به مقام امامت و سلطنت و امر و نهی است. امام صادق علیه السلام در حدیثی، پیامبران الاهی را دارای چهار درجه می‌داند: گروهی نبوّتشان از نفس خویش تجاوز نمی‌کرد و کسی هم بر آنها امامت و سلطنت نداشت. گروهی دیگر با این‌که نبوّتشان از نفس خویش تجاوز نمی‌کرد ولی پیامبری دیگر بر آنها امامت داشت. و گروهی بر طایفه‌ای مبعوث شده بودند و با وجود آن تحت امامت پیامبری دیگر بوده و خودشان امام نبودند. و برخی دیگر هم نبوّت داشتند و هم امامت. متن روایت چنین است:

الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ: فَنَّيٌّ مُنَبَّأٌ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو
غَيْرَهَا. وَ نَبِيٌّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يُعَاينُهُ فِي الْيَقَظَةِ وَ
لَمْ يُبَيِّنْ إِلَى أَحَدٍ وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَى لُوطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ
نَبِيٌّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ يُعَاينُ الْمَلَكَ وَ قَدْ أُرْسِلَ إِلَى
طَائِفَةٍ قَلُوْا أَوْ كُثُرُوا، كَيُونُسَ قَالَ اللَّهُ لِيُونُسَ «وَأَرْسَلْنَا إِلَى مَأْةِ أَلْفَ أو
يُزِيدُونَ»^۱ قَالَ يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ. وَ الَّذِي يَرَى فِي
نَوْمِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ يُعَاينُ فِي الْيَقَظَةِ وَ هُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولَئِكَ الْعَزَمِ.
وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيًّا وَ لَيْسَ إِمَامًا حَتَّى قَالَ اللَّهُ^۲ «إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَاماً»^۳.

پیامبران و رسولان چهار طبقه‌اند: ۱. پیامبری که پیامبر نفس خویش است و از نفس خود فراتر نمی‌رود. ۲. پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود ولی در بیداری نمی‌بیند و به احدی مبعوث نشده و امامی بر او امامت می‌کند مانند امامت حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به لوط علیه السلام. ۳. پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته وحی را مشاهده می‌کند و بر گروهی کم یا زیاد مبعوث شده است مانند یونس «و اورا به صد هزار یا

۱. صفات (۳۷) / ۱۴۷.

۲. بقره (۲) / ۱۲۴.

۳. کافی ۱ / ۱۷۵؛ بحار الانوار ۱۱ / ۵۵.

بیشتر فرستادیم» - فرمود: «یزیدون» یعنی سی هزار نفر - برای این پیامبران امامی هم وجود دارد.^۴ پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و در بیداری هم مشاهده می‌کند و امامت هم دارد مانند پیامبران اول‌العز. و ابراهیم علیهم السلام پیامبر بود و امامت نداشت تا این‌که خدای تعالیٰ فرمود: «همانا تو را برای مردم امام قرار دادم».

پس برخی از پیامبران الهی حقیقت نسبت به نزدیکان خود - حتی به خانواده خویش - نیز وظيفة تبلیغ و اظهار نبوت را نداشتند. و تعداد زیادی از پیامبران الهی از خلق پنهان بوده‌اند. در فاصله زمانی بین حضرت آدم و نوح علیهم السلام پیامبرانی بوده‌اند که نامشان در قرآن نیامده است. حضرت نوح سال‌های زیادی از دوران نبوت خویش را بدون پیرو و یار سپری کرد. امام باقر علیهم السلام می‌فرماید:

كَانَ مِنْ بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفِينَ وَ لِذَلِكَ خَنِيَ ذِكْرُهُمْ فِي
الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَمَّوْا كَمَا سُمِّيَ مِنْ اسْتَعْلَمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ فَمَكَثَ نُوحٌ علیه السلام فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةً إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا لَمْ
يُشَارِكُهُ فِي نُبُوتِهِ أَحَدٌ وَ لَكِنَّهُ قَدِمَ عَلَى قَوْمٍ مُكَذِّبِينَ لِلْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام
الَّذِينَ كَانُوا بَيْهُ وَ بَيْنَ آدَمَ علیه السلام وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿كَذَبَتْ قَوْمٌ
نُوحُ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱.

بین آدم و نوح پیامبرانی به صورت پنهان بودند و به همین جهت در قرآن ذکری از آن‌ها نشده و مانند پیامبرانی که از آن‌ها اسم برده شده است، از آن‌ها یادی نشده. پس نوح علیهم السلام در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال بود و در نبوت او احدی شریک نبود. اما او بر قومی آمد که پیامبرانی را که بین او و آدم علیهم السلام بودند تکذیب می‌کردند. و دلیل آن سخن خداست که می‌فرماید: «قوم نوح رسولان را تکذیب کردند».

پس وقتی تعدادی از پیامبران الهی نبوتشان از نفس خویش تجاوز غنی‌کند و تعدادی

دیگر باید نبوّت خویش را پنهان دارند؛ معلوم است که فلسفه بعثت و فواید و آثاری که ذکر می‌شود همهٔ پیامبران را در بر نمی‌گیرد؛ و بیشترینهٔ آن‌ها اختصاص به پیامبرانی دارد که علاوه بر مقام نبوّت و رسالت، برگروهی خاصّ یا بر همه مردمان مبعوث بوده‌اند.

۲. حکمت بعثت

در مورد حکمت بعثت می‌توان به اموری که در ادامه می‌آید، اشاره نمود.

۲ - ۱. بیدارگری و بازخواست پیمان فطری

در مباحث خداشناسی روشن گردیده است که از نظر قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام معرفت خدا فطری همهٔ انسان‌هاست؛ یعنی خداوند متعال نفس خویش را به همهٔ بندگانش در عالم الْأَسْتَ (= ذر = میثاق) معرفی کرده و از آنان بر ربوبیت خویش اقرار گرفته و با آنان بر این امر، عهد و پیمان بسته است.
پس همهٔ بندگان با این معرفت مفطور شده‌اند؛ ولی آن‌گاه که پا به این دنیا می‌گذارند به خواست پروردگار دچار فراموشی می‌شوند.

بنابراین، اصل معرفت خدای سبحان فطری همهٔ انسان‌هاست و به همین جهت است که وقتی پیامبران می‌آیند، می‌گویند: آیا در وجود خداوند - خالق آسمان‌ها و زمین - شک و تردید وجود دارد؟: فَالْأَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱ با توجه به این‌که استفهام در آیهٔ شریفه، انکاری است؛ پس معنای آیه این‌گونه است که هیچ شک و تردیدی درمورد خداوند متعال وجود ندارد. ولی این معرفت فطری به خودی خود شکوفا نمی‌شود؛ و خدای سبحان پیامبرانش را پی در پی در میان مردم مبعوث می‌کند تا بندگانش را از خواب غفلت و فراموشی بیدار کرده و نعمت فراموش شده - معرفت خدای سبحان - را به یاد آنان بیاورند و پیغام را که با خدای خویش در عوالم پیشین بسته‌اند بازخواست کنند. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

۱. ابراهیم (۱۴) / ۱۰ .

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِياءًهُ لِيَسْتَأْدُو هُمْ مِيشَاقَ فِطْرَتِهِ وَ
يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ.^۱

در میان آن‌ها رسولانش رامبعوث کرد و پیامبرانش را بی‌در پی فرستاد تا
پیمان فطرتش را از آن‌ها طلب کنند و نعمت فراموش شده‌اش را به آنان
یادآوری کنند.

به همین مناسب است که خدای سبحان پیامبرش را به عنوان مذکور یاد کرده و از
قرآن با تعبیری همچون ذکر و تذکره و ذکری یاد می‌کند. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَّسْتَ عَلَيْهِمْ بِمَصِيرٍ﴾.^۲

پس یاد آور که تو فقط یادآوری. بر آن‌ها مسلط نیستی.

﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ﴾.^۳

آن جز ذکر و قرآن آشکار نیست.

﴿قُلْ لَا أَشَأُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.^۴

بگو از شما بر آن اجرتی نمی‌خواهم، آن جز یادآوری برای همه عالمیان
نیست.

پس یکی از آثار و فواید نبوّت و رسالت پیامبران و رسولان الهی -که موظف به
رساندن دستورات الهی به خلق شده‌اند- این است که فطرت فراموش شده به واسطه
پیامبران بیدار و فعال گردد. بندگان را متوجه خدایشان کنند و بدین ترتیب از آنان
خواسته شود که براساس فطرت خویش حرکت کنند و بر آن پیان که با خدا بسته‌اند
پاییند باشند. البته باید توجه داشت که حتی احکام و تکالیف الهی هم بر این پایه
استوار شده است و در صدد تثبیت و تداوم پیان فطری صورت می‌گیرد.

۱. نهج البلاغه / خطبه؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۰.

۲. غاشیه (۸۸) / ۲۱ و ۲۲.

۳. یس (۳۶) / ۶۹.

۴. انعام (۶) / ۹۰.

۲ - شناساندن طریق عبادت و بندگی

عبادت به معنای خضوع و خشوع و فروتنی و اطاعت و پرستش، و عبودیّت به معنای بندگی کردن است.^۱ عبادت از شئون و وظایف عبد در مقابل مولا و مالک خویش است. امام صادق علیه السلام حقیقت و کمال عبودیّت را در سه امر خلاصه کرده است. اوّل آن که بnde همه اموال را مال خدا دانسته و آن‌ها را همان‌طور که خدای تعالی فرموده، مورد استفاده قرار دهد. دوم آن که بnde تدبیر امور خویش را به خدای سبحان سپارد و از پیش خود برای امور خویش تدبیری نکند. سوم آن که همه اوقات خویش را برای اطاعت از اوامر و نواهی او صرف کند. راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم:

ما حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءٍ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا، لِأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمْرَهُمُ اللَّهُ يِهِ. وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا. وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمْرَهُ تَعَالَى يِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ.

حقیقت عبودیّت چیست؟ فرمود: سه چیز است: این‌که بnde برای خویش در آن‌چه خدایش به او عطا کرده است مالکیّت و سلطنتی نبیند، زیرا که بندگان را مالکیّتی نیست، مال را مال خدا می‌دانند و آن را در آن‌جا مصرف می‌کنند که خدایشان بدان امر فرموده است، و برای خویش تدبیری نیاندیشد. و این‌که همه اوقات خویش را در اموری که خدایش امر کرده و از آن‌نهی کرده به کار گیرد.

یکی از اهداف اصلی خلقت انسان و جنّ نیز به تصریح قرآن کریم عبادت خداوند متعال است:

﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾.^۲

جن و انس را خلق نکردم جز این‌که عبادتم کنند.

۱. لسان العرب / ۳ / ۲۷۱.
۲. مشکاة الانوار / ۳۲۷؛ بحار الانوار ۱ / ۲۲۵.
۳. ذاریات (۵۱) / ۵۶.

و منظور از عبادت در اینجا عبادت اختیاری است نه عبادت و خضوع تکوینی؛ که همه موجودات در مقابل عظمت خدای سبحان تکویناً خاضع و خاشع‌اند. و موجودی را نمی‌توان یافت که امر الهی در او نافذ نباشد و حدوث و بقایش به او وابسته نباشد. امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ
سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمَسَّعَ مِنْ نَعِيَهُ وَ ضَرَّهُ.

همه اشیا برای او خاضع‌اند و در مقابل عظمت او خاکسار و خاشع‌اند از سلطان او توان فرار به دیگری ندارند که بتوانند از نفع و ضرر ش جلوگیری کند.

عبادت و عبودیت اختیاری انسان در صورتی تحقق پیدا می‌کند که او متوجه خدای خویش شده و بداند که خالق و مالک او و همه موجودات، خداوند است. و همه انسان‌ها علاوه بر این که در شناخت خدا به تذکرات و تعالیم پیامبران الهی نیازمندند؛ در کیفیت عبادت نیز سخت به آنان محتاجند؛ زیرا انسان وقتی متوجه عظمت خدای سبحان می‌شود درست است که قلبًاً و با تمام وجود در مقابل آن عظمت، احساس کوچکی و افتادگی می‌کند و نیک درمی‌یابد که چقدر ناتوان و ضعیف و نیازمند است؛ ولی با این همه نمی‌داند چگونه نعمت‌های او را سپاس‌گوید و خضوع و فروتنی خود را به او ابراز نماید.

پس انسان با وجود شناخت خدای خویش باز هم برای بندگی کردن و عبادت او نیاز به پیامبران و رسولان دارد. و به همین جهت است که بیشتر امّتها با اندکی دوری از پیامبران و اوصیای الهی و تعالیم آن‌ها، دچار شرک و بت پرسنی می‌گردند. نگاهی گذرا به سرگذشت پیامبران الهی در قرآن کریم این امر را آشکارا روشن می‌کند.
حضرت نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش تبلیغ کرد و آن‌هارا به عبادت و پرسنی خدای یگانه فراخواند:

﴿يَا قَوْمٍ أَعْبُدُوا أَلَهًا مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَقَوَّنُ﴾.^۱

ای قوم من، خدا را عبادت کنید شمارا خدایی غیر او نیست آیا پروا نمی کنید؟!
اما آنها در مقابل او به عبادت و پرسشش بتها اصرار ورزیده، می گفتند:

﴿لَا تَذَرْنَ الْهَنَّكُمْ وَلَا تَذَرْنَ وَدًّا وَلَا سَواعًّا وَلَا يَغُوثَ وَيَعْوَقَ وَنَسْرًا﴾.^۲

خدایان خویش را رها نسازید و ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را به هیچ وجه رها نکنید.

حضرت هود نیز قوم خویش را به عبادت خدا فرامی خواند و از آنها می خواست از پرسشش بتها دست بر دارند و آنان را از عذاب الهی بر حذر می داشت؛ اما آنان در بت پرسشی خویش اصرار داشته، از آن حضرت می خواستند تهدیدهای خود را جامه عمل پوشاند.

﴿وَإِذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّنُرُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالُوا أَجْتَنَّا لِتَأْكَنَا عَنْ أَلْهَانَنَا فَأَتَنَا بِمَا تُعِدَّنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.^۳

و یاد بیاور برادر عاد را که قوم خویش را انذار کرد در احقاد و پیش از او و بعد از او منذرانی آمدند که جز خدا را عبادت نکنید. همانا من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. گفتند: آیا آمدی تا ما را از خدایان مان برگردانی پس بیاور بر ما آن را که با آن ما را تهدید می کنی اگر از راست گویانی.

ماجرای حضرت ابراهیم علیہ السلام و شکستن بتها، و جریان حضرت موسی علیہ السلام و دوری چند روزه او از برگزیدگان قومش و ساختن مجسمه گو ساله‌ای توسط سامری که صدایی از خود ایجاد می کرد و گو ساله پرسشی امّت حضرت موسی علیہ السلام و ناراحتی حضرتش از این امر در قرآن کریم به روشنی بیان شده است.
و همین گونه خدای سبحان جریان قوم حضرت عیسی -که او و مادرش را عبادت

۱. مؤمنون / ۲۳ / ۲۳.

۲. نوح / ۷۱ / ۲۳.

۳. احقاد / ۴۶ / ۲۱ - ۲۲.

می‌کردند - نقل کرده و حضرتش را در این مورد بازخواست فرموده؛ که آیا او از قومش خواسته است که آن‌ها او و مادرش را خدا بدانند؟ و او در جواب می‌گوید که من جز رساندن فرمان پروردگارم به آنان، سخنی نگفته‌ام.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ أَتَتْخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمْرَتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾.^۱

و آن‌گاه که خداوند فرموده‌ای عیسیٰ بن مریم آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را خدا بدانید بدون خدا... [حضرت عیسیٰ عرضه داشت] به آنان نگفتم جز آن‌چه مرا بدان امر فرمودی و آن این‌که جز الله را که پروردگار من و پروردگار شما است عبادت نکنید.

و در بت پرسنی اعراب جاهلی در زمان پیامبر نیز هیچ تردیدی نیست. خانه کعبه به بتکدهای دگرگون شده بود و امیر مؤمنان عائیل^۲ در روز فتح مکه به دستور پیامبر همه آن‌ها را شکست و آن‌جا را از آلودگی بت‌ها پاک گردانید و به همین دلیل است که امیر مؤمنان عائیل^۲ یکی از اهداف بعثت پیامبر اکرم ﷺ را بیرون آوردن بندگان خدا از پرستش و بیعت و فرمانبری بندگان دیگر به پرستش و بیعت و فرمانبری خدای یگانه ذکر می‌کنند.

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا^ﷺ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَةً مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وَلَائِيةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلَائِيَتِهِ.

همانا خداوند متعال محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از عبادت بندگانش به عبادت خودش، و از عهد و پیمان با بندگانش به عهد و پیمان خودش، و از پیروی بندگانش به پیروی خودش، و از ولایت بندگانش به ولایت خویش بیرون آورد.

۱. مائدہ (۵) / ۱۱۶ - ۱۱۷.

۲. کافی ۸ / ۳۸۶؛ فلاح السائل / ۲۱۲؛ بحار الانوار / ۷۴ / ۳۶۵.

و در کلامی دیگر، جوامعی را که پیامبران در آن مبعوث شده‌اند؛ عهد شکن و خدانشناس و مشرک و منحرف از معرفت خدا و ترک کننده پرستش خداوند ترسیم می‌فرمایند:

وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْيَاءً... لَمَّا بَدَّلَ أَكْثُرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهَلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْذَادَ مَعَهُ وَاجْتَأْتُهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ افْتَأْتُهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ.^۱

از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید... آن‌گاه که بیشتر خلق او عهدی را که خدا با آن‌ها بسته بود تغییر دادند و حق او را به جهل انکار کردند و شریکانی با خدا قرار دادند و شیاطین آن‌ها را از معرفت خدا دور و از عبادتش قطع کردند. واین هم نشانگر آن است که یکی از مهم‌ترین اهداف ارسال رسولان خارج نمودن آن‌ها از شرک و بت پرستی و رساندن‌شان به توحید و خدا پرستی است. چنان‌که خدای تعالی توحید و عبادت خود را دو امر مشترک میان همه انبیا یاد می‌کند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾.^۲

و ما پیش از تو رسولی نفرستادیم جز این‌که به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا عبادت کنید.

و بدین ترتیب امام حسین علیه السلام با بیان رابطه معرفت خدا و عبادت روشن می‌کند که اگر کسی به حق، خدا را عبادت و پرستش کند از عبادت دیگران مستغنی می‌شود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ وَاللَّهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.^۳

ای مردم سوگند به خدا همانا خداوند بندگان را خلق نکرده جز این‌که او را بشناسند پس آن‌گاه که او را شناختند عبادتش می‌کنند و آن‌گاه که عبادتش کردنده به واسطه عبادت او از عبادت غیر او مستغنی می‌شوند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۰.

۲. انبیاء (۲۱) / ۲۵.

۳. کنز القوائد ۱ / ۳۲۸؛ علل الشرایع ۱ / ۹؛ بحار الانوار ۲۳ / ۹۳.

خلاصه درس پنجم

- پیامبران و رسولان الهی طبقات و درجات مختلفی دارند. برخی از آن‌ها نبوّتشان از نفس خویش تجاوز نمی‌کند و برخی نبوّتشان اختصاص به گروهی خاص دارد و برخی دیگر نبوّت گسترده و فراگیر دارند.
- برخی از پیامبران نبوّتشان علنى و آشکار است و برخی دیگر پنهان و مخفی. و نیز برخی از پیامبران، اضافه بر مقام نبوّت دارای مقام امامت و وجوب طاعت و فرماندهی هم هستند و برخی تا آخر عمرشان به این مقام نایل نمی‌شوند و برخی دیگر بعد از مدتی به چنان مقامی می‌رسند.
- با توجه به اختلاف درجات پیامبران، حکمت بعثت و فوائد و آثار آن هم مختلف می‌شود؛ یعنی همه آثار و فواید بعثت انبیاء متوجه همه پیامبران نمی‌شود.
- یکی از آثار و فوائد مهم نبوّت و رسالت یاد آوری و متوجه ساختن بشر به خدای تعالی است.
- عبادت به معنای خضوع و خشوع؛ و پرستش و عبودیت به معنای بندگی کردن و بنده بودن است که اولی از شئون دومنی محسوب شده، از اهداف خلقت به شمار آمده است؛ البته عبادت و عبودیت اختیاری نه تکوینی. و بر این اساس یکی از اهداف مهم پیامبران الهی نیز دعوت به عبادت و پرستش خداوند متعال و ترک شرك و بت پرستی و مبارزه با آن بوده است. و تاریخ پیامبران پر از این مبارزه است.

خودآزمایی

۱. برخی از جهات برتری و فضیلت پیامبران نسبت به یکدیگر را بیان کنید.
۲. تفسیر «اولوالعزم» بودن پیامبران چیست؟
۳. طبقات پیامبران و رسولان را با توجه به حدیث امام صادق علیه السلام بیان کنید.
۴. در مورد بیدارگری پیامبران توضیح دهید.
۵. نقش پیامبران در شناساندن طریق عبادت و بندگی چیست؟

درس ٦

حکمت لعنت (۲)

اشاره

در این درس دو مورد از آثار و فوائد بعثت انبیا یعنی «اثاره گنج‌های عقول» و «بیان و تمییز حق از باطل» توسّط انبیاء الاهی تبیین شده است، از دانشجو انتظار می‌رود که به خوبی قادر به تبیین این دو فائدہ باشد.

۲ - اثاره گنج‌های عقول

قرآن کریم در آیات فراوانی مردم را به تعقل و خردمندی دعوت می‌کند و آنان را که عقل و خرد خویش را به کار نمی‌گیرند سرزنش می‌کند. در قرآن، خداوند متعال با مردمان با تعبیرهایی همچون «لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ» «أَفَلَا تَسْمَعُونَ» «فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» «لَا يَعْقِلُونَ» «مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَيْبَابِ» سخن می‌گوید. و این نشان می‌دهد که یکی از اهداف مهم وحی و نبوت و رسالت این است که مردمان را به نور عقل و خردشان متوجه و متذکر کند؛ تا آنان با پرتو افشاری عقل راه حق را از باطل بشناسند. مطلب دیگری که از این سخنان الهی می‌توان استفاده کرد این است که آموزه‌های نبی و رسول اموری هستند که مخالفتی با عقل و خرد انسانی ندارند؛ اگر چه انسان عاقل پیش از یاد آوری و تتبیه پیامبران به آن نمی‌رسد. پس در حقیقت، کار پیامبران به طور معمول این است که احکام عقل و خرد انسان را که به واسطه جهل و نادانی و بیروی از هوای نفس و اموری دیگر، محجوب شده است بیرون آورند. امیر مؤمنان علیؑ از این امر به «إثارة گنج‌های عقول» تعبیر می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَّهُ وَ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوْهُمْ مِيشَاقَ فِطْرَتِهِ... وَ
يُّشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.^۱

پس در میان آن‌ها رسولانش را مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۰.

سوی آن‌ها گسیل داشت تا پیمان فطرتش را از آن‌ها طلب کند... و گنج‌های خرد‌هایشان را برایشان بیرون آورند.

و در سخن امام صادق علیه السلام از این مطلب با «لیعقلوا عن الله» تعبیر شده است. ایشان هدف از بعثت پیامبران و رسولان را خرد و رزی از سوی خدا بیان کرده، و پایه و اساس پذیرش خرد و رزی را معرفت، و ژرف دافنی (= دریافت نیک) امر الهی را تعقل، و کمال عقل را بلندترین درجه در دنیا و آخرت دانسته و سرانجام، عقول را حجت‌های باطنی و پیامبران را حجت‌های ظاهری خداوند سبحان معرفی فرموده است:

مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِياءً وَ رُسُلَّهُ إِلَىٰ عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ
اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَ أَعْلَمُهُمْ بِإِمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَفْلًا وَ أَكْمَلُهُمْ
عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةُ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةُ بَاطِنَةً فَأَمَّا
الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِياءُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.^۱

خداوند پیامبران و رسولانش را به سوی بندگانش می‌عوشت نکرد جز این‌که از ناحیه خدا به عقل دریابند؛ پس کسی که اجابت‌ش به نیکویی باشد معرفتش نیز به نیکویی خواهد بود و کسی که به امر الهی داناتر باشد عقل و خردش هم نیکوتر خواهد بود و کسی که خردش کاملتر باشد درجه‌اش در دنیا و آخرت بالاتر خواهد بود.

ای هشام، همانا برای خدا بر خلق دو حجت وجود دارد: حجت ظاهری و حجت باطنی اما حجت ظاهر، رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و اما حجت باطنی عقول است.

پس یکی از کارهای مهم پیامبران و رسولان الهی به کار انداختن و به کمال رساندن خردها و عقول بندگان الهی است. و به این جهت است که آنان عقل و خرد مخاطبان خود را در سخنانشان ملاحظه می‌کرده و با هر کسی به اندازه خردشان سخن می‌گفتند. و به خاطر این است که پیامبران الهی از کامل‌ترین مردم از جهت عقل و خرد و رزی

۱. کافی ۱/۱؛ تحف العقول / ۳۸۶؛ ور. ک: بحار الانوار ۷۵ / ۳۰۰.

انتخاب شده‌اند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۱

ما گروه پیامبر مامور شدیم تا با مردم به اندازه خردگایشان سخن گوییم.

و می‌فرماید:

وَ لَا بَعْثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولاً حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أَمَّتِهِ.^۲

و خداوند پیامبر و رسولی را مبعوث نکرد تا این‌که عقل او را کامل کرد و عقل او از عقول همه امت خویش برتر باشد.

و به همین جهت است که حجت میان خدا و بندگان تنها عقل شمرده شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ.^۳

حجت خدا بر بندگان پیامبر است. و حجت در میان بندگان و خدا عقل است.

سر این کلام در این است که وقتی گنج‌های عقل و خرد انسانی به واسطه پیامبران الهی اثاره شد (= بیرون آمد) و پرده‌های جهل و نادانی کنار رفت و او با نور عقل خویش، حق را یافت و باطل را شناخت؛ راه همه عذرها و بهانه‌ها برای او بسته شده و چاره‌ای جز تسلیم در مقابل امر الهی و پذیرش دستور عقل و خرد خویش ندارد و در این صورت خودش نیک دریافته است که دلیلی بر مخالفت با آن ندارد.

۲ - ۴. بیان و تمییز حق از باطل

انسان‌ها به اقتضای زندگی اجتماعیشان -که به تعامل میان آن‌ها استوار است- و به جهت داشتن هوای نفس و جلب منفعت و دفع ضرر از نفس خویش -در طول تاریخ همیشه از وجود اختلاف در رنخ بوده و هستند. این اختلاف امری طبیعی و مربوط به زندگی اجتماعی آن‌ها است. و به نظر غیر رسیده هیچ جامعه‌ای از این اختلاف خالی باشد.

۱. کافی ۱/۲۳؛ تحف العقول/۳۷؛ بحار الانوار ۱/۸۵.

۲. کافی ۱/۱۳؛ بحار الانوار ۱/۹۲.

۳. کافی ۱/۲۵.

رفع چنین اختلافی نیازمند ارتقای فرهنگ عمومی جامعه و ایجاد رفاه و آسایش برای همه و برقراری عدل و داد و تنظیم قوانین است که حقوق همه افراد جامعه در آن به خوبی لحاظ شده باشد و به دقت اجرا شود، آداب و اخلاق زندگی اجتماعی رعایت گردد و بشارت و انذار و توبیخ و سرزنش و تشویق و قدردانی و اموری از این دست وجود داشته باشد. اجرای کامل ادیان الهی در جامعه قطعاً امور یاد شده را برأورده می‌کند و انسان را رستگار و جامعه راسالم و از هرگونه بدی و زشتی پاک می‌سازد. به برخی از این امور در مباحث آینده اشاره خواهیم کرد.

اما اختلافی که در اینجا مورد نظر است اختلاف عقیدتی و فکری است که موجب پیدایش گروه‌ها و نخله‌ها و کفر و ایمان می‌شود. خداوند متعال امّت‌هایی را که رسولان و پیامبران بر آن‌ها مبعوث می‌شوند امّت‌های واحد می‌داند. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿كَانَ الْتَّائُسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ الْنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا أَخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا أَخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيَانًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا أَخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يُإِدْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^۱

امّت یکدست بود پس خداوند پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد و با آن‌ها کتاب را به حق نازل کرد تا این‌که بین مردم در آن‌چه اختلاف دارند، حکم کند. و در آن اختلاف نمی‌کنند مگر آنان که کتاب به آن‌ها داده شده است بعد از آن که دلیل‌های آشکار برایشان آمد. و این اختلاف به خاطر تجاوز بین آن‌ها بود. پس خداوند آنان را که ایمان آورند به آن‌چه در آن اختلاف پیدا کرده بودند از حق، به اذن خود هدایت کرد. و خدا هر کس را بخواهد به راه مستقیم هدایت می‌کند.

این آیه شریفه دلالت دارد که مردمان پیش از آن که آفریدگارشان پیامبرانش را بر آنان مبعوث کند، امّتی یکدست و واحد بودند؛ و اختلافی در میان آن‌ها وجود نداشت.

منظور از یکدست و واحد بودن آن‌ها با توجه به روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، آن است که آنان به جهت این که پیامبری نداشتند تا آن‌ها را متذکر و متوجه خدای تعالیٰ - که معروف فطری آن‌هاست - بکند؛ پس آنان نه ایمان به خدا داشتند و نه کفر و جحود می‌ورزیدند؛ زیرا کفر و ایمان فرع بر معرفت است. کفر به معنای انکار و ایمان به معنای اقرار به خداوند متعال است؛ پس کسی که خدا را نمی‌شناسد نمی‌تواند او را انکار کرده یا به او اقرار نماید؛ بلکه چنین انسان‌هایی از نظر روایات اهل بیت علیه السلام «ضلال» نامیده شده‌اند و ضلال به معنای گمراهن نیست. زیرا گمراه کسی است که راهی را که داشته گم کرده باشد. پس باید گفت منظور از «ضلال» کسانی هستند که گم‌اند و از خدا غافل. امام صادق علیه السلام تصریح می‌کند که خدای تعالیٰ مردمان را با معرفت فطری خلق فرمود و با وجود آن نه ایمان به شریعتی داشتند و نه انکار. سپس پیامبرانش را در میان آنان مبعوث نمود و آن‌ها را به ایمان فراخواند؛ آن‌گاه برخی هدایت یافتند و برخی گمراه شدند.

إِنَّ اللَّهَ عَزُّوْجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا لَا يَعْرِفُونَ إِيمَانًا بِشَرِيعَةٍ وَلَا كُفُرًا بِجَحْدِهِ. ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرَّسُولَ إِلَيْهِمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ.^۱

همانا خداوند متعال مردم را بر فطرتی که آن‌ها را بر آن مفطور ساخته خلق کرد، آن‌ها شناختی از ایمان به شریعت و کفر به انکار نداشتند سپس رسولان را به سوی آن‌ها برای اتمام حجت مبعوث کرد تا آن‌ها را به ایمان به خدا دعوت کنند. پس بعضی از آن‌هارا خدا هدایت کرد و بعضی را هدایت نکرد.

اما از آن‌جا که همه جوامعی که پیامبران برایشان مبعوث شدند چنین وضعی نداشتند، بلکه بیشتر آن‌ها در جوامعی مبعوث شدند که آثار انبیا و تعالیم آن‌ها در میانشان وجود داشت؛ آنان شناخت درستی از خدا نداشتند و فطرشان محجوب مانده بود به همین جهت در روایات اهل بیت علیه السلام امّت واحد بودن به زمان بعثت حضرت

۱. علل الشرایع ۱/۱۲۱؛ بحار الانوار ۱۱/۴۰.

نوح علیه السلام اختصاص داده شده است. و به طور کلی این امر یکی از ویژگی‌های زمان فترت – که پیامبری در جامعه نیست – عنوان شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کان ذلك قبل نوح.

قيل: فعلی هدی کانوا؟

قال: بل كانوا ضلالاً... لم يكونوا على هدى. كانوا على فطرة الله التي فطرهم عليها لا تبدل لخلق الله. ولم يكونوا ليهتدوا حتى يهدى لهم الله.

أما تسمع يقول إبراهيم: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَا كُونَنَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِّينَ».

أي: ناسياً للميثاق.^۱

این امر پیش از نوح بود.

گفته شد: آیا آن‌ها هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه گم بودند... هدایت یافته نبودند، بر فطرتی بودند که خدای تعالی آنان را بر آن مفطور کرده است خلق خدای را هیچگونه تغییری نیست. آن‌ها هدایت نمی‌یافتد تا این‌که خداوند هدایتشان کند. آیا نشنیدی که ابراهیم می‌گوید: «اگر پروردگارم هدایتم نمی‌کرد قطعاً از گروه گم شدگان می‌بودم». یعنی از فراموش‌کنندگان میثاق بودم.

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

كانوا ضلالاً. كانوا لا مؤمنين ولا كافرين ولا مشركين.^۲

گم شدگان بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

بنابراین پیش از آمدن پیامبران و بدون بهره‌مندی از تعالیم آنان اختلافی از جهت کفر و ایمان و شرک در میان مردم وجود ندارد و با آمدن پیامبران و توجّه دادن مردم به خدا، اختلاف در میانشان پدید می‌آید. پیامبران الهی مردم را انذار کرده و بشارت

۱. تفسیر عیاشی ۱ / ۱۰۵.

۲. همان.

می‌دهند و کتب الهی بر آن‌ها نازل می‌شود تا با آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی حق از باطل شناخته شود و مردم متوجه حقوق خود شوند، و قوانین الهی به گوش همه آن‌ها برسد، و خردها و عقل‌هایشان به واسطه تذکرات پیامبران اثاره شود و حجت باطنی آن‌ها نیز از درون، آن‌ها را به پیروی از احکام الهی ترغیب نماید و بعد از همه این‌ها خداوند متعال درباره اختلاف آن‌ها حکم می‌نماید. و آنان با مراجعته به دلیل‌های روشن الهی، حق را از باطل تشخیص می‌دهند.

پس وجود اختلاف در حق و باطل و به طور کلی در همه حقوق و قوانین مربوط به پیامبران، حاصل بعثت پیامبران و روشنگری آنان است. و آیه شریفه هرگز به اختلافات جزئی بشر که پیش از روشنگری پیامبران در میان آن‌ها به صورت طبیعی بوجود می‌آید نظر ندارد بلکه تصریح دارد که اختلاف بعد از پیامبران به وجود می‌آید. در آیات دیگری هم که از اختلاف بشر در حق و باطل سخن می‌رود، حکم خداوند متعال به پیروان حق و باطل براساس بعثت پیامبران و روشنگری آن‌ها باید باشد. زیرا - همان‌گونه که در درس‌های پیشین بیان شد - نه تنها توجّه دادن به خدای تعالی بلکه اثاره و بیرون آوردن گنج‌های پنهان عقول هم از وظایف و اهداف پیامبران است؛ و نیز در آینده خواهیم گفت که بیان قوانین و احکام الهی نیز توسط پیامبران صورت می‌گیرد و مصالح و وظایف بندگان به واسطه آن‌ها بر انسان‌ها روشن می‌شود. پس بیشترین اختلافات و مهم‌ترین درگیری‌ها در میان خلق بعد از بعثت پیدا می‌شود و اختلافات پیش از بعثت غی‌تواند مبنای حکم قرار گیرد.

و از این جاست که خدای تعالی کتاب قرآن را برای هدایت خلق و اخراج مردم از تاریکی جهل و نادانی و گمراهی به نور علم و دانش و هدایت نازل فرموده است.

﴿كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.^۱

کتابی است به سوی تو آن را فرو فرستادیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور که راه خدای عزیز و حمید است به اذن پروردگارشان هدایت کنی.

۱. ابراهیم (۱۴) / ۱.

خلاصه درس ششم

- سوق دادن بندگان به تعلّق و خرد ورزی از مهم‌ترین اهداف و وظایف پیامبران الهی است. جای جای کتب آسمانی به ویژه قرآن کریم پر از دعوت مردم به تعلّق و خرد ورزی است. عقل به عنوان حجت باطنی کمک و یاور پیامبران الهی است که حجت‌های ظاهری خداوند هستند. و آن‌ها با کمک عقل که حجت باطنی است حجت را بر بندگان خدا تمام می‌کنند. و به همین جهت است که با مردمان به اندازه عقولشان سخن می‌گویند و خودشان نیز از نظر عقل از همه بالاتر و کاملترند.
- پیش از آمدن پیامبران مردم از جهت کفر و ایمان و شرک اختلافی نداشتند. با آمدن پیامبران در میان مردم اختلاف پدید آمد عده‌ای مؤمن شدند و عده‌ای کفر ورزیدند و عده‌ای نیز مشرک گردیدند. پیامبران الهی مردم را انذار می‌کنند و بشارت می‌دهند و کتب الهی نیز بر مردم نازل می‌شود تا حق از باطل شناخته شود و قوانین الهی به گوش همگان برسد.

خودآزمایی

۱. رابطه بعثت پیامبران را با خردورزی و تعلّق بنویسید.
۲. جهت این‌که در برخی روایات فقط «عقل» حجت میان خدا و بندگان شمرده شده چیست؟
۳. با توجه به آیه «كان الناس أمةً واحدةً...» جهت وحدت مردم در این آیه را بیان کنید.
۴. منشأ پیدایش اختلاف در میان مردم و نقش پیامبران در این زمینه را با توجه به آیه یاد شده تبیین فرمایید.

درس ٧

حکمت لعنت (۳)

اشاره

در این درس چهار مورد از آثار و فوائد نبیت بررسی شده است.
دانشجو پس از مطالعه این درس باید با این آثار و فوائد به عنوان بخشی
از حکمت نبیت آشنا گردد و قادر به تبیین آنها باشد.

۲ - ۵. بیان مصالح و مفاسد

براساس تعالیم وحی الہی، انسان موجودی است که پیش از این دنیا جهان‌هایی را سپری کرده و در مسیر زندگی و حیات خویش به این دنیا گام نهاده و روزی از این دنیا کوچ کرده به عالم دیگری خواهد رفت. پس انسان با مردن از بین نمی‌رود بلکه به دنیا یی دیگر با شرایطی تازه درمی‌آید. بنابراین هیچ انسانی بدون ارتباط با خالق و به وجود آورندهٔ خویش از کنه ساخته‌ان وجودی خود اطلاع کافی ندارد. به همین جهت نمی‌تواند اموری را که به مصلحت یا ضرر اوست تشخیص دهد؛ پس چاره‌ای ندارد جز این‌که با خالق خود ارتباط برقرار کرده و مصالح و ضررها یی را که متوجه اوست از او جویا شود. و برای این امر راهی جز ارتباط با رسولان الہی ندارد.

به علاوه همین انسان با اندکی تذکر و یاد آوری از سوی رسولان الہی متوجه می‌شود که او و همه موجودات دیگری که دائمًا با آن‌ها برای ادامه حیات خود در تعامل است، خالق و مالکی دارند که کار بیهوده انجام نمی‌دهد و خلق خویش را به حال خود رهانکرده است و همیشه رفتار و کردار آن‌ها را زیر نظر دارد. و از این جهت نیز لازم است با خالق و صانع خود و سایر موجودات که با او در تعاملند ارتباط برقرار کند تا از حکمت خلقت خود و آنان آگاه شود و بتواند در جهت حکمت خلقت خود سیر کند و رضایت و خشنودی خالق خویش را جلب کند و وظایف خود را در برابر او به خوبی انجام دهد. و چون نمی‌تواند با خالق خویش ارتباط برقرار کند پس لازم است به کسی

که با او ارتباط دارد پیویند، و وظایف خویش را از او جویا شود. و روشن است که کسی جز پیامبران الهی با خدا ارتباط ندارد. امام صادق علیه السلام در جواب زنديق که درباره پیامبران و رسولان سؤال کرده بود فرمود:

إِنَّا لَنَا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًّا عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ
ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًّا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ
فَيُبَاشِرُهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجِجُهُمْ وَ يُحَاجِجُوهُ ثَبَّتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءٌ فِي خَلْقِهِ
يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدْلُو نَهْمَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ
مَا يِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاوِهِمْ.^۱

ما آن‌گاه که اثبات کردیم برای ما صانعی است برتر از ما و از همه خلق، و معلوم شد که صانع حکیم و متعالی است و ممکن نیست خلق او را مشاهده کنند و او را المس نمایند و با او رو در رو شوند و او با آن‌ها رو در رو گردد و با آنان احتجاج کند و آنان نیز با او احتجاج کنند پس ثابت می‌شود که او سفیرانی در میان خلق دارد که از سوی او به خلق و بندگانش تعبیر می‌کنند و آن‌ها را به مصالح و منافع و اسباب بقا و فناشان، راهنمایی کنند.

و در حدیثی دیگر منصور بن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

... إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًا فَيَسْبِغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضاً وَ
سَخْطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضاً وَ سَخْطَهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ
الْوَحْيُ فَقَدْ يَسْبِغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ... قَالَ رَحْمَةُ اللَّهِ.^۲

... همانا کسی که شناخت که او را پروردگاری هست سزاوار است بشناسد که پروردگارش خشنودی و غضبی دارد و باید بداند که خشنودی و غصب او هم جز به وحی یا رسول شناخته نمی‌شود، پس کسی که به او وحی نمی‌شود لازم است دنبال رسولان بگردد... حضرت فرمود: خدای رحمت کند.

پس یکی از اهداف و آثار و فواید وجود پیامبران و رسولان این است که مردم به

۱. کافی ۱/۱۶۸؛ علل الشرایع ۱/۱۲۰.

۲. همان.

واسطه آن‌ها مصالح و مفاسد خویش را شناخته و ادامه حیات خویش را با عمل به وظایف و دستورهایی که آنان از ناحیه خدای تعالی برای بشر می‌آورند تأمین کنند.

۲ - ۶. اتمام حجّت

عذاب و کیفر بدون اقام حجّت و بیان - از نظر عقل - امری ناپسند و ناپذیر فتنی است؛ و قبیح هرگز از حضرت حق صادر نمی‌شود. پس اگر آفریدگار بخواهد کسی را کیفر دهد نخست باید او را آگاه کند و فرمان‌ها و دستورهای خویش را به او برساند و بعد از آن اگر مخالفتی از او سرزد او را کیفر دهد یا عفو کند. خداوند متعال در قرآن کریم این امر را بیان کرده و این حکم عقل را تأیید فرموده؛ که اگر ما بدون فرستادن پیامبر، گروهی راهلاک می‌کردیم آن‌ها می‌توانستند بگویند: پروردگارا اگر پیامبری به سوی ما می‌فرستادی ما از فرموده‌هایت پیروی می‌کردیم و این‌گونه خوار و گرفتار نمی‌شدیم.

﴿وَلَوْ أَنَا أَهْلَكُنَا هُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبَعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَنَخْرُى﴾^۱

و اگر ما آن‌ها را قبل از آمدن رسول به عذاب از بین می‌بردیم می‌گفتند پروردگارا اگر به سوی ما رسولی می‌فرستادی ما از آیات تو پیروی می‌کردیم پیش از آن‌که ذلیل و خوار می‌شدیم.

و در جای دیگر آشکارا بیان می‌کند که ما تا رسول نفرستیم عذاب نمی‌کنیم:

﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۲

ما عذاب کننده نیستیم تا این‌که رسولی را مبعوث کنیم.

و در جای دیگر تصریح دارد که هدف از بعثت پیامبران و بشارت و انذار این است که حجّت بر خلق تمام گردد و جلوی عذرها و بهانه‌های آنان گرفته شود:

﴿رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾

۱. طه (۲۰)/۱۳۴

۲. اسراء (۱۷)/۱۵

بَعْدَ الرَّسُولِ^۱.

رسولانی بشارت دهنده و ترساننده تا این‌که برای مردم بر خدا حجتی بعد از رسولان نباشد.

پس پیامبران الهی با تبلیغ و رساندن فرمان‌های خداوند بی‌همتا و خواندن مردم به عبادت او و دوری از شرک و کفر و بت پرستی و اجتناب از معاصی و کارهای زشت، حجت را بر خلق قام می‌کنند، امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِياءَهُ... لَيَحْتَجُوا عَلَيْهِمْ بِالْبَلْاغِ.^۲

پس در میان آن‌ها رسولانش را مبعوث ساخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی آن‌ها گسیل داشت... تا... با تبلیغ بر آن‌ها احتجاج کنند.

پس خدای تعالی پیامبرانش را می‌فرستد تا هیچ کس بی‌دلیل و برهان، بهشتی و جهشی نشود و معلوم شود که اگر کسی در دنیا یا عالم بروزخ نعمت و آسایشی داشته یا گرفتار کیفر و عذابی است و یا به بهشت و جهنم آخرت پای می‌نمهد، در اثر اختیار و کردار خویش بوده است نه اراده تکوینی پروردگار. یعنی پاداش یا کیفر نتیجه اعمال آگاهانه و اختیاری انسان‌هاست؛ نه عوامل دیگر. امام صادق علیهم السلام می‌فرماید:

**إِنَّمَا يَأْتِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ
يَحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.^۳**

در میان آنان پیامبران را بشارت دهنده و ترساننده مبعوث کرد تا کسی که هلاک می‌شود با داشتن دلیل روشن هلاک گردد و کسی که حیات می‌یابد با دلیل روشن حیات پیدا کند.

تا این‌که فردای قیامت مردمان نگویند که کسی ما را انذار نکرده و خداوند سبحان روز قیامت بر آن‌ها به وجود پیامبران احتجاج کند:

إِنَّمَا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ مِّنْ بَعْدِ الرَّسُولِ وَ إِنَّمَا يَقُولُوا مَا جَاءَنَا

۱. نساء (۴) / ۱۶۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۰.

۳. علل الشرایع ۱ / ۱۲۰؛ توحید ۴۵؛ بحار الانوار ۱۱ / ۳۸.

مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ وَ لَتَكُونَ حُجَّةً اللَّهِ عَلَيْهِمْ، أَلَا تَسْمَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
يَقُولُ حِكَايَةً عَنْ حَزَنَةِ جَهَنَّمَ وَ احْتِاجَاجِهِمْ عَلَى أَهْلِ النَّارِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ
الرُّسُلِ ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبُنَا وَقُلْنَا مَا
نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾.^{۲۰}

تا این که برای مردم بر خدا حجتی بعد از رسولان نباشد، و تانگوینند: بشارت دهنده و ترساننده برای ما نیامده است، و تا این که حجت خدا بر آن‌ها تمام گردد. آیا نشنیدی که خدای تعالی از خزانه داران جهنم حکایت می‌کند که آنان بر اهل جهنم به وجود پیامبران و رسولان در میان آن‌ها احتجاج می‌کنند: «آیا بیم دهنده‌ای برای شما نیامد. می‌گویند: چرا بیم دهنده برای ما آمد و ما تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده است. شما جز در گمراهی آشکار نیستید».

چنان‌که گفتیم تا رسولان، مردمان را متوجه خدا نسازند و آن‌ها را به ایمان و عبادت او نخوانند؛ حجت بر آن‌ها تمام نخواهد شد.

^۳ ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرُّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً اللَّهِ عَلَيْهِمْ.
سپس رسولانش را به سوی آن‌ها می‌میعت کرد که آن‌ها را به ایمان به خدا دعوت کنند تا حجت برای خدا بر آن‌ها تمام شود.

پس یکی از آثار و فواید مهم بعثت پیامبران ﷺ اقام حجت خداوند سبحان بر بندگان است. به همین جهت است که رسولان حجت ظاهری خداوند متعال خوانده شده‌اند.

۲ - بشارت و انذار

پیشرت گفتیم که هدف از خلقت انسان و جن این است که آن دو به اختیار، خدای خویش را عبادت کنند. و روشن است که بعثت پیامبران و رسولان هم برای ایجاد

۱. الملك (۶۷) / ۸ و ۹.
۲. علل الشرائع / ۱ / ۱۲۱؛ بحار الانوار / ۱۱ / ۳۹.
۳. علل الشرائع / ۱ / ۱۲۱؛ بحار الانوار / ۱۱ / ۴۰.

شرایط لازم و زمینه‌های این هدف مهم صورت گرفته است.

خدای تعالی برای تکمیل این امر، بهشت و جهنّم را آفریده و در کتب آسمانی که بر پیامبرانش نازل فرموده آن دو را به خوبی توصیف و بیان کرده است؛ بلکه در موارد لازم، پیامبرانش را به نظاره آن دو فراخوانده است که در این میان دیدار پیامبر گرامی اسلام از بهشت و دوزخ در شب معراج معروف و مشهور است.

خداآند متعال، بهشت و جهنّم را جزای اعمال بندگانش قرار داده و ثواب و عقابش را برابر آن دو مترتب کرده است. وجهت ترغیب بندگانش به عبادت خویش، ثواب اعمال آن‌ها را چندین برابر کرده ولی عقاب را تنها به اندازه کردار آن‌ها تعیین فرموده است. و هیچ پیامبری را برای بشر مبعوث نکرده است جز این‌که بعد از دعوت به خدا و هدایت خلق و بیان دستورها و فرمان‌های الهی، آن‌ها را به بهشت الهی بشارت داده و نعمت‌های آن را برایشان بیان کرده و از جهنّم و عذاب‌های آن بر حذر داشته و انذار نموده‌اند. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿مَا نُرِسِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِّرِينَ﴾.^۱

ما رسولان را جز بشارت دهنده و ترساننده ارسال نکردیم.

و با وجود این‌که اخلاص در عبادت مطلوب اوست ولی عبادت برای رسیدن به بهشت و دوری از آتش جهنّم هم پذیرفته شده و عبادت به شمار آمده است. پس بشارت‌ها و انذارهای پیامبران الهی موجب می‌شود که تعداد زیادی از بندگان الهی راه احتیاط را پیش گرفته و به خاطر رسیدن به بهشت و اجتناب از عذاب به عبادت خدای تعالی روی آورند و از دستورهای حق سرپیچی نکنند.

۲ - ۸. بر قراری عدل و داد

بر قراری عدل و داد یکی از خواسته‌های الهی است که در آیاتی از قرآن کریم به آن تصریح شده است.

﴿أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾.^۲

۱. انعام (۶) / ۴۸؛ کهف (۱۸) / ۵۶.

۲. مائدہ (۵) / ۸.

عدالت ورزید که آن به تقوا نزدیکتر است.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ».^۱

همانا خداوند به عدل و احسان امر می‌کند.

«فُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ».^۲

بگو پروردگارم به عدل و داد فرمان داده است.

عدل - به معنای نهادن هر چیزی در جای خود - شامل همه وظایف فردی و اجتماعی و سیاسی افراد جامعه بشری است. زیرا عدل به این معنا یعنی حفظ حقوق و شئون فردی و اجتماعی اشخاص نسبت به خود و دیگران و عدم تجاوز و تعدی از آن. پس اگر همه بندگان الهی حقوق خود و دیگران را مراعات کنند و در حق خود و دیگران ستم رواندارند، همه انسان‌ها اصلاح می‌شوند و جامعه شاداب و پرتوان در مسیر تکامل و وحدت پیش می‌رود. و اگر زندگی فردی و اجتماعی اشخاص دچار ستم و پایمال شدن حقوق شود جامعه از هم می‌پاشد و الفت و دوستی و همکاری و تعاون از میان می‌رود و اختلاف و پراکندگی پدید می‌آید و جامعه رو به انحطاط و سقوط می‌رود. امیر مؤمنان علیہ السلام می‌فرماید:

فِي الْعَدْلِ إِصْلَاحُ الْبَرِّيَّةِ.^۳

اصلاح خلق در عمل به عدل و داد است.

الظُّلْمُ يَدْمِرُ الدِّيَارِ.^۴

ظلم آبادی‌ها را درهم می‌ریزد.

در سایه عدل و داد، جامعه سالم و پر نشاط می‌گردد و با ظلم و ستم، اختلاف و پراکندگی و ضعف و ناتوانی پدید می‌آید.

پس عدل به معنای مساوات و برابری نیست بلکه به معنای رعایت حقوق

۱. نحل (۱۶) / ۹۰.

۲. اعراف (۷) / ۲۹.

۳. مستدرک الوسائل ۱۱ / ۳۱۸.

۴. غرر الحكم / ۵۷.

اشخاص و حفظ شئون و مراتب آنها است. زیرا در اختلاف افراد انسانی از جهت خلقت و علم و معرفت و توانایی جای هیچ‌گونه شباه و تردید نیست؛ پس نمی‌شود همه را به یک چشم نگریست و همه را در یک درجه قرار داد. شخصی که کار خوب و زیاد انجام می‌دهد با آن که کم و بی‌کیفیت کاری می‌کند، مساوی نیست. انسان وظیفه شناس و کمال یافته و آگاه با شخص افسارگسیخته و پست و ناآگاه یکسان نیست. مؤمن و خداشناس و فرمانبر و سر بزیر با کافر و عاصی و متکبر متفاوت است.

حال که تا اندازه‌ای با معنا و مفهوم عدل آشنا شدیم به اصل بحث بر می‌گردیم. یکی از وظایف و اهداف مهم بعثت پیامبران، دعوت بندگان الهی به عدل و داد است. آنان از مردم می‌خواهند که عدل را در میان خود به خوبی برقرار کنند. اما از آن‌جا که بر قراری عدل به شناخت کافی همه شئون و ویژگی‌های ظاهری و باطنی اشخاص نیاز دارد و این امر بدون ارتباط با خدای تعالی برای هیچ کدام از انسان‌ها امکان ندارد؛ بنابراین لازم است که خدای سبحان زمینه‌ها و مقدمات قیام به عدل را برای بندگانش مهیا کند؛ یکی از این مقدمات معرفت و آگاهی کامل است.

از طرفی چون همه انسان‌ها در کارهایشان مختار و آزادند؛ و هوای نفس و شهوت و میل به معصیت و خلاف هم در آن‌ها وجود دارد؛ و شیطان نیز در کمین آن‌هاست؛ و همیشه آن‌ها را اغوا کرده و فریب می‌دهد، پس علاوه بر شناخت، قدرت در مقابل ستمگران و تنبیه خطاکاران نیز لازم می‌آید.

خدای تعالی با فرستادن پیامبران، انزال کتب، بیان تعالیم آسمانی، آفرینش بهشت و جهنم، قرار دادن عقوبات‌های دنیوی و اخروی برای عاصیان و ستمگران و تشویق و بشارت مؤمنان و فرمانبران و دادگران با نعمت‌های دنیوی و اخروی زمینه‌های لازم را برای برقراری عدل و داد فراهم آورده است و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رَسُلًاٰ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولُونَ﴾

الناس بالقسط وَأَنْزَلْنَا الحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ﴾.^۱

درس ۷ : حکمت بعثت (۳) ۹۵

همانا ما رسولان خویش را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به واسطه عدل قوام پیدا کنند. و آهن را فرستادیم که در آن نیرویی شدید و منافعی برای مردم است.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.^۱

برای هر امتی رسولی است. پس آن‌گاه که رسولشان آمد در میان آن‌ها به عدل حکم می‌کند و آن‌ها مورد ستم واقع نمی‌شوند.

بنابراین خدای تعالی با فرستادن کتاب و دادن میزان به دست بندگان از آنان می‌خواهد که براساس آن دو در میان خود عدل و داد بر قرار سازند. و در برابر نافرمانی و ستم، شمشیر را قرار داده تا آنان را به زور به عدل و داد پایی بند کنند، اما در طول تاریخ، سلاطین ستمگر و عالمان چاپلوس و منافقان آزمند چون منافع خود را در خطر می‌دیدند در مقابل پیامبران قیام کرده، با ایجاد رعب و وحشت و القای شباهات، مردم را از یادگیری و پیروی فرمان‌های الهی باز داشته‌اند. امید است روزی خدای تعالی ستم و تباہی را به دست آخرین حجّت خود از روی زمین ریشه کن سازد و زمین ستم آلوده را با عدل و داد پر کند.

خلاصه درس هفتم

- یکی از وظایف و اهداف بعثت پیامبران بیان مصالح و مفاسد موجود در طول زندگی بشر است که انسان‌ها به جهت نداشتن اطلاع کافی از کنه ساختمان وجودی خوبیش نمی‌توانند از آن اطلاع دقیقی داشته باشند. و برای رسیدن به حکمت خلق‌نشان باز هم محتاج راهنمایی‌های آنان هستند تا بتوانند خود را در مسیر حکمت مورد نظر خالق متعال قرار دهند.
- عذاب و عقاب بدون بیان، به بداحت عقل امری قبیح است. و بدیهی است که امر قبیح از خدای تعالی سر نمی‌زند. پس اگر خداوند سبحان بخواهد بندگانش را عقاب کند باید حجت را بر آن‌ها تمام کند. و این کار را با فرستادن پیامبرانش و اعطای عقل به آن‌ها – که حجت باطنی است – انجام داده است. پس یکی از اهداف مهم بعثت پیامبران اتمام حجت بر خلق است.
- هدف خلقت، عبادت و بندگی خداست و برای رسیدن به این امر بشارت و انذار لازم است. خداوند متعال با بعثت پیامبران بندگانش را به بهشت بشارت داده و از جهنم ترسانیده است تا آنان در بندگی و عبادت خدای خوبیش از هیچ کوششی دریغ نکنند.
- برقراری عدل و داد در میان مردم به معنای رعایت حقوق و شئون انسان‌ها و عدم تجاوز و تعدی از آن، از اهداف مهم پیامبران است. برای رسیدن به این هدف مقدماتی از جمله معرفت و شناخت کامل از حقوق و توانایی‌های انسان‌ها و میزان مناسب برای این کار لازم است؛ که خداوند متعال با فرستادن پیامبران و انزال کتب و دادن میزان، این امر را تحقق بخشیده است.

خودآزمایی

۱. ارتباط ارسال پیامبران را با قبیح عقاب بلا بیان تشریح کنید.
۲. نقش بشارت و انذار را در عبادت بندگان تبیین کنید.
۳. نقش پیامبران الاهی در برقراری عدل اجتماعی چیست؟

درس ۸

حکمت عیشت (۴)

اشاره

«تعلیم و تربیت» و «یادآوری آیات و نعمت‌های الهی» از مهم‌ترین اهداف ارسال رسولان از سوی خدای تعالی است. انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس به تفصیل با این دو هدف آشنا شود.

۲ - ۹. تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت پایه و مایه همه کالات انسانی است؛ و هیچ انسانی بدون آگاهی و معرفت و تربیت صحیح به هیچ کمالی نمی‌رسد. البته برای رسیدن به هر نوع کمالی لازم است انسان علاوه بر شناخت توانایی‌های خود آن‌ها را در جهت هدف خاص خویش قرار دهد و از هدر رفتن آن‌ها جلوگیری کند.

روشن است که تعلیم و تربیت مراتب فراوان دارد و باید از درجات پایین شروع و به تدریج به مراتب بالا راه پیداکرد. پس همان گونه که تربیت و تزکیه نفس نیاز به علم و دانش دارد؛ رسیدن به علم و دانش نیز بدون جهت دادن به توانایی‌های جسمی و روحی میسر نیست. پس تربیت و تعلیم و تزکیه، بدون وجود تعاون و همکاری ثمری به بار نمی‌آورد و نمی‌شود انسان به دنبال دانشی برودولی جسم و روح خویش را با آن هماهنگ نکند.

پس منظور از تربیت، هدفند کردن توانایی‌های جسم و روح و متمرکز کردن در جهت و هدفی است که موجب کمال و سعادت انسان است. پیش تر گفتیم که هدف از خلقت انسان عبادت و بندگی خداوند متعال است. بر این اساس باید تعلیم و تربیت او نیز دور این محور بچرخد. انسان باید بداند که دوری از این هدف موجب تباہی و تیره روزی اوست. و چون این امر اهمیّت فراوانی دارد و ممکن است انسان به خاطر عدم تعلیم و تربیت درست از راه بندگی و عبادت خداوند متعال منحرف گردد؛ خداوند

متعال پیامبرانش را پی در پی به سوی بندگانش گسیل داشته تا آنان را از دشواری‌ها و مشکلات این راه آگاه ساخته، اسباب لازم برای رسیدن به اوج کمال انسانی را به او یاد آوری کنند و شیوه‌های تربیت و تزکیه نفس را به او بیاموزند تا او با رام کردن نفس خویش و قرار دادن آن در مسیر هدف انسانی‌اش، به سوی آینده‌ای روشن در حرکت باشد. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتُولَّوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيْهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.^۱

او کسی است که در میان مردمان امی رسولی از خودشان مبعوث کرد که آیاتش را بر آن‌ها تلاوت و آنان را تزکیه می‌کند و کتاب و حکمت به آن‌ها می‌آموزد اگر چه آن‌ها پیش از او در گمراهی آشکار بودند.

﴿رَبَّنَا وَ أَبَعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتُولَّوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.^۲

پروردگار، در میان آنان رسولی از خود آن‌ها مبعوث کن که آیات تو را بر آن‌ها تلاوت کند و کتاب و حکمت به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را تزکیه کند. همانا تو خدایی عزیز و حکیم هستی.

هر چند این آیات درباره پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل شده‌اند ولی روشن است که این امر اختصاص به ایشان ندارد و در مورد همه پیامبران و رسولان الهی صادق است. و شگّی نیست که یکی از وظایف مهم همه آن‌ها تعلیم و تربیت بوده است. اصول تعلیم و تربیت پیامبران الهی عبارتند از:

- ۱- تذکر و توجه دادن به خداوند متعال ۲- دعوت به عبادت و عبودیت او ۳- اقرار و اعتقاد و تسلیم در مقابل او ۴- دوری از شیطان و وسوسه‌های او ۵- دوری از مستکبرین و طاغوت ۶- اقرار و اعتقاد به روز واپسین و حیات بعد از مرگ و جزای اعمال و بهشت و جهنّم ۷- تصدیق نبوت و رسالت همه انبیای الهی و کتاب‌های آسمانی.

۱. جمعه (۶۲/۲).

۲. بقره (۲/۱۲۹).

خدای تعالی می فرماید:

﴿فَهُلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ * وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً
أَنَّ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الظَّاغُوتَ﴾.^۱

آیا بر رسولان جز رساندن آشکار امر دیگری است؟ و ما قطعاً در هر امتی رسولی مبعوث کردیم بر این که خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری گزینید.

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْتَقَى * إِنَّ هَذَا لَفْيِي
الصُّحُفِ الْأُولَى * صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾.^۲

بلکه زندگی دنیا را ترجیح می دهید در حالی که آخرت بهتر و باقی تر است. همانا این مطلب در نوشته های اوّل؛ نوشته های ابراهیم و موسی، موجود است.

و خداوند متعال پیامبرانش را از میان انسان ها بر می گزیند تا با زبان خود آن ها با آنان سخن گویند و در تعلیم و تربیت و ابلاغ فرمان ها و تعلیمات الهی هیچ گونه مشکلی وجود نماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾.^۳

و ما هیچ رسولی را نفرستادیم جز به زبان قومش تا برای آن ها بیان کند.

تلاش جدی پیامبران در تعلیم و تربیت انسان ها

پیامبران الهی در رساندن احکام، فرمان ها و تعالیم خداوند متعال و تربیت بندگان الهی کوشش فراوان کرده و در این راه هیچ سستی بی به خود راه نداده اند و از همه امکانات خود در این راه بهره جسته و جان و مال خویش را فدای تعالیم آسمانی نموده اند؛ و از احدهی هراسی به خود راه نداده، با توکل به خدای سبحان و ظایف خود را به خوبی ایفا کرده اند.

۱. نحل (۱۶) / ۳۵ و ۳۶.

۲. اعلی (۸۷) / ۱۶ - ۱۹.

۳. رعد (۱۳) / ۳۸.

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾.^۱

آنان که پیام‌های خدا را می‌رسانند و از خدا می‌ترسند و از احدهی جز خدا نمی‌ترسند و خداوند در حساب رسی کافی است.

امیر مؤمنان علیهم السلام پشتکار آنان را در راه هدایت خلق ستوده، می‌فرماید:

رُسُلُ لَا تُقْصِرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدِيهِمْ وَ لَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ.^۲

رسولانی که کمی تعدادشان و زیادی تکذیب کنندگانشان موجب کوتاهی آن‌ها نمی‌شود.

آنان از کمی اصحاب خود و زیادی دشمنان سستی به خود راه ندادند و در انجام وظایف خویش کوتاهی نکردند.

البته باید توجه داشت که همه آنان در عمل به آن‌چه بر امّت‌هایشان می‌آوردند پیش قدم بودند؛ زیرا امام و پیشوای خلق باید پیش از دیگران به گفته‌هایش عمل کند و بعد از آن که خود به خوبی آموخت و به دانسته‌هایش جامه عمل پوشانید، از مردم بخواهد که گفته‌های او را یادگر فته، عمل نمایند. امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلَيَئِدُ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلَيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبًا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.^۳

کسی که خود را امام مردم قرار داده است باید پیش از تعلیم دیگران، نفس خویش را تعلیم کند و ادب کردنش به عمل قبل از ادب کردن به زبان باشد. و تعلیم دهنده نفس خویش و ادب کننده آن به بزرگ شمردن سزاوارتر از تعلیم دهنده مردم و ادب کننده آن‌هاست.

تبليغ عملی بهترین روش تبليغ است. خدای سبحان می‌فرماید:

۱. احزاب (۳۹) / (۳۳).

۲. نهج البلاغه، خطبه / ۱.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار / ۷۳؛ بحار الانوار / ۲ / ۵۶.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقْوُلُونَ مَالَا تَفْعَلُونَ * كَبَرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنَّ
تَقْوُلُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.^۱

ای مؤمنان چرا چیزی را می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ زورگویی بزرگی است
نzd خدا که چیزی را که نمی‌کنید بگویید.

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

﴿كُوْنُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِغَيْرِ الْسِّتْكِمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الْإِجْتِهَادَ وَ الصَّدْقَ وَ
الْوَرَعَ﴾.^۲

دعوت کنندگان مردم به غیر زبان‌هایتان باشید تا از شما تلاش و راستی و
پرهیزکاری را ببینند.

پس انسان ابتدا باید خودش به آن‌چه به مردم می‌گوید عمل کند؛ تا مردم صداقت و
راستی و جدیت او را مشاهده کنند و در حقانیت مدعای او شک و تردید به خود راه
ندهند و وسوسه‌های شیاطین جن و انس در آن‌ها تأثیری نکند. و به همین جهت است
که پیامبران الهی بر ترین غونه رفتاری به شمار می‌آیند و خداوند متعال بندگانش را
دستور داده است که آنان را سرمشق خود قرار دهند.

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾.^۳

به یقین برای شما در ابراهیم و همراهان او الگویی خوب است.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.^۴

به یقین برای شما در رسول خدا الگویی نیکو وجود دارد.

البته اگر انسان‌ها در طول تاریخ به سخنان پیامبر انسان‌گوش می‌دادند و تعالیم را به
خوبی فرامی‌گرفتند و در عمل به آن‌ها کوتاهی نمی‌کردند خداوند متعال نعمت‌هایش را
بر آن‌ها ارزانی می‌داشت و بر کاتش را بر آن‌ها فرمی‌فرستاد و آنان در ناز و نعمت به

۱. صف (۶۱) / ۲ و ۳.

۲. مشکات الانوار / ۴۶؛ بحار الانوار / ۶۷ / ۳۰۹.

۳. ممتحنه (۶۰) / ۴.

۴. احزاب (۳۳) / ۲۱.

حیات خود ادامه می‌دادند. در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا الْتُّورَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾.^۱

و اگر آن‌ها تورات و انجیل و آن‌چه از سوی پروردگارشان برای آن‌ها نازل شده را، به پا می‌داشتند به یقین از بالای سرشان واژ زیر پاهایشان می‌خوردند.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾.^۲

و اگر اهالی آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا می‌کردند برایشان برکاتی از آسمان و زمین می‌گشودیم.

ولی افسوس که هیچ پیامبری در هیچ قومی مبعوث نشد جز این‌که در میان آنان گروهی سرمایه دار بی درد و کوتاهی‌بین و دنیا طلب و ستمگران و سلطه طلبان خودکامه وجود داشتند که مانع ترویج و اشاعه تعالیم آنان شده، و از گرویدن مردم به آنان جلوگیری می‌کردند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفُوهَا إِنَّا بِمَا أَرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾.^۳

ما هیچ بیم دهنده‌ای در آبادی‌ی نفرستادیم جز این‌که آنان که در رفاه بودند گفتند: همانا ما به آن‌چه فرستاده شده‌اید کافر هستیم. و گفتند: اولاد و اموال ما بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد.

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبائِنَا عَلَىٰ أُمَّةً وَإِنَّا عَلَىٰ أَثَارِهِمْ مُفْتَدِونَ﴾.^۴

۱. مائدہ (۵) / ۶۶.

۲. اعراف (۷) / ۹۶.

۳. سباء (۳۴) / ۳۴ و ۳۵.

۴. زخرف (۴۳) / ۲۳.

و چنین بود که ما پیش از تو در هیچ آبادی بیم دهنده‌ای نفرستادیم جز این‌که آنان که در رفاه بودند گفتند: ما پدرانمان را بر همین امر یافته‌ایم و همانا به آثار آن‌ها اقتدا خواهیم کرد.

با وجود این، در هر جامعه‌ای که پیامبری مبعوث می‌شد، عده‌ای از مردمان تحت تأثیر تعالیم آنان قرار می‌گرفتند و از آن‌ها حمایت می‌کردند و جان و مال خویش را در راه آنان فدا می‌خودند. و دوستی و الفت و برادری و اخلاق پسندیده در میان آنان بر قرار می‌گردید.

۲ - یاد آوری آیات و نعمت‌های الهی و بقای عالم

اصل وجود انسان نعمتی است از خدای تعالی بر انسان؛ زیرا خلقت انسان بلکه همه مخلوقات بر پایه فضل و احسان پروردگار صورت گرفته است. و ادامه حیات او نیز به فضل و احسان اوست. پس هر نعمتی که انسان در زندگی خود از آن استفاده می‌کند عطا و عنایت حق است؛ از اعضا و اندام‌های بدن خویش گرفته تا همه اسباب و وسائل زندگی. اما این انسان اگر به حال خود رها شود هرگز متوجه نعمت‌های فراوان نخواهد شد. به همین جهت خدای سبحان پیامبرانش را مبعوث می‌کند تا نعمت‌هایش را بر بندگانش یاد آوری کنند تا آنان در بندگی ولی نعمتشان ثابت و استوار گردند. زیرا یاد نعمت، انسان را به شکر منع رهنمون می‌شود. امام باقر علی‌الله‌امی فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ مُوسَى مُلَيِّنًا: أَحِبِّنِي وَ حَبِّبِنِي إِلَى خَلْقِي. قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبٌ إِلَيَّ مِنْكَ فَكَيْفَ لِي بِقُلُوبِ الْعِبَادِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَذَكِّرْهُمْ نِعْمَتِي وَ آلَئِي فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ مِنِّي إِلَّا خَيْرًا.^۱

خدای تعالی به موسی وحی کرد: مرا دوست بدار و خلقم را نیز دوستدار من کن. موسی گفت: پروردگارا همانا تو می‌دانی که برای من احمدی محبوتر از تونیست اما من به دل‌های بندگان چه راهی دارم؟ خداوند به او وحی کرد:

۱. قصص الانبیاء / ۱۶۱؛ بحار الانوار / ۶۷ / ۲۲.

پس نعمت‌ها و عطا‌یای مرا به آنان یادآوی کن که آنان از من جز به خیر یاد نمی‌کنند.

امیر مؤمنان علیهم السلام نیز ارائه آیات قدرت الهی را - از آسمان و زمین گرفته تا اسباب و مدت زندگی و مشکلاتی که انسان را پیر می‌کند و حوادثی که بر انسان‌ها فرود می‌آید؛ - همه را از وظایف و اهداف پیامبران شمرده است.

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَأَتَرَ إِلَيْهِمْ أَئْبِيَاءَهُ لِمُرْوُهُمْ آيَاتِ الْمُقْدِرَةِ مِنْ سُقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مَهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَ مَعَايِشَ تُحْبِيَّهُمْ وَ آجَالٍ تُفْنِيَّهُمْ وَ أَوْصَابٍ تَهْرِمُهُمْ وَ أَحَدَادٍ تَتَابِعُ عَلَيْهِمْ.^۱

پس در میان آنان رسولانش را مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی فرستاد تا... آیات قدرت و توانایی را به آنان نشان دهد سقفی که بالای سرshan افراشته شده است و گهواره‌ای که در زیر پاهایشان قرار گرفته و اسباب عیش که آن‌ها را زنده می‌کند و اجل‌ها که آنان را می‌میراند و امراض دائمی که پیشان می‌کند و حوادثی که پی در پی برمی‌آید.

و امام باقر علیهم السلام نیز در حدیثی بقای هبود وضع عالم را از اهداف بعثت رسولان ذکر کرده، می‌فرماید:

قَالَ: قُلْتُ: لَأَيْ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ؟ فَقَالَ: لِبَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ.^۲

گفت: گفتم: سبب نیاز خلق به پیامبر و امام چیست؟ فرمود: بقای عالم بر درستی خود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۰.

۲. علل الشرایع ۱ / ۱۲۳؛ بحار الانوار ۲۳ / ۱۹.

خلاصه درس هشتم

- تعلیم و تربیت یکی از وظایف مهم و اساسی پیامبران است. این دو با هم در تعاملند و هیچ کدام بدون دیگری به کمال نخواهد رسید. تربیت عبارت است از مهار کردن توانایی‌های جسم و روح و متمرکز کردن آن‌ها در جهت و هدفی ویژه که عبارت است از: عبادت و بندگی خداوند سبحان.
- تعالیم پیامبران الهی برای بشر، همه در زمینه رسیدن به عبادت و بندگی حق بوده است و بن مایه آن‌ها را معرفت خدا و ایمان به او و دوری از شیاطین و اعتقاد به معاد و بهشت و جهنّم و جزای اعمال تشکیل می‌دهد.
- پیامبران در رساندن فرمان‌های حق و تعلیم و تربیت بندگان او از هیچ کوششی دریغ نکرده و در این راه از جان و مال خویش گذشته‌اند.
- همیشه در مقابل پیامبران گروهی از سرمایه داران کوتاهبین و سلطه جویان قرار داشتند؛ با وجود این، عده‌ای از بندگان الهی با انذار و تبلیغ آنان از بندگی شیاطین و هوای نفس رهایی یافتند.
- بیان آیات الهی و یاد آوری نعمت‌های خداوند سبحان و بقای بهبود وضع عالم از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبران الاهی به شمار می‌آید.

خودآزمایی

۱. مراد از تعلیم و تربیت به عنوان یکی از وظایف پیامبران الهی چیست؟
۲. اصول تعلیم و تربیت پیامبران الهی را بنویسید.
۳. بهترین روش تبلیغ کدام است؟ با استفاده از آیات و روایات این روش را تبیین کنید.
۴. بیان آیات الهی و یادآوری نعمت‌های خداوند چه آثاری در زندگی انسان‌ها دارد؟

درس ۹

ویژگی های پیامبران (عصمت)

اشاره

انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس با مباحثی همچون معنای عصمت، رابطه عصمت و اختیار، مقدمات عصمت، انواع عصمت و لزوم عصمت پیامبران آشنا شود.

مفهوم ویژگی‌ها اگر چه اختصاص و انحصر صفاتی را، به پیامبران و نبی آن‌ها را از دیگران در ذهن تداعی می‌کند؛ اما منظور ما از آن ویژگی‌هایی است که بی‌تردید فرستادگان الاهی دارا هستند ولی نبی آن‌ها از دیگران مورد نظر نیست. یکی از ویژگی‌هایی که همهٔ پیامبران آن را دارند «عصمت» است. به همین جهت ما آن را از جملهٔ ویژگی‌های پیامبران ذکر می‌کنیم اگر چه دیگران نیز آن را داشته باشند. در این درس به بررسی این ویژگی می‌پردازیم.

۱. معنای لغوی عصمت

«عصمت» در لغت به معنای امساك و منع و حفظ است. ابن منظور می‌گوید: «عصمت» در کلام عرب به معنای منع است. عَصَمَهُ، يَعْصِمُهُ، عَصَمًا؛ يعني: منع و حفظ کرد او را...؛ و اعتصم فلان بالله؛ يعني: به وسیلهٔ خدا خودداری ورزید.^۱

۲. معنای اصطلاحی عصمت

معصوم در زبان شرع‌کسی را گویند که به لطف خداوند سبحان از هرگونه آلودگی به گناه و زشتی و پلیدی امتناع کند در حالی که توان آن‌ها را داشته باشد. و نیز سهو و

۱. لسان العرب ۴۰۳/۱۲ و ۴۰۴.

نسیان و خطای او راه نیابد و از اغواهی شیطان به دور باشد. امام صادق علیه السلام موصوم را کسی می‌داند که به لطف خداوند سبحان از همه محارم الهی امتناع کند:

الْعَصُومُ هُوَ الْمُمْتَنُعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَمَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ»^{۲۱}

معصوم کسی است که به واسطه خدا از همه حرام‌های خدا امتناع کند. و خداوند متعال می‌فرماید: «و کسی که به خدا دست آویزد قطعاً به راه راست هدایت یافته است.»

۳. عصمت و اختیار

از آن‌چه در معنای اصطلاحی عصمت ذکر شد روشن گردید که عصمت پیامبران امری اختیاری است نه الزامی و اجباری. یعنی با این‌که آنان توانایی انجام گناهان و معاصی را دارند اما از انجام آن‌ها امتناع می‌ورزند و دوری می‌کنند. روایتی هم که از امام صادق علیه السلام ذکر شد بیانگر همین نکته است. امانباید نقش توفیق و تسديد و الطاف سبحانی را در این زمینه نادیده گرفت. باید دانست که خیلی از پیش زمینه‌های عصمت توسط خداوند سبحان در پیامبران ایجاد می‌شود.

۴. مقدمات عصمت

در ادامه، مقدمات عصمت را از نظر می‌گذرانیم:

۴ - ۱. معرفت

معرفت و آگاهی، نقش اساسی در عصمت دارد. انسان وقتی از حقیقت و واقعیت چیزی آگاه می‌شود و همه آثار و پیامدهای آن را کامل و صحیح می‌شناسد ناگریر از تأمل و تغییر رفتار خود خواهد بود؛ - به ویژه اگر این معرفت و شناخت نسبت به همه آثار دنیوی و اخروی آن به صورت عیان و مشاهده و یقین کامل باشد و آدمی همه آثار

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۱.

۲. معانی الاخبار / ۱۳۲؛ بحار الانوار ۲۵ / ۱۹۴.

درس ۹: ویژگی‌های پیامبران (عصمت) ۱۱۳

خوب و بد آن را در دنیا و آخرت، نسبت به خود و دیگران مشاهده کرده، همه را با قام وجود خویش احساس کند. آیا آگاهی از سرانجام هولانگیزی که در پیش داریم ما را متأمل غی‌سازد؟ آیا انسان خردپیشه آگاهانه لب به زهر کشنده می‌زند؟! یا با داشتن یقین به فرجام دردنگ خودکشی، به آن اقدام می‌کند؟!

با توجه به این نکته و نیز با توجه به گستره علم و آگاهی پیامبران و معرفت کامل آنان نسبت به حقایق دنیا و آخرت، و نیز شناخت کامل آن‌ها نسبت به آثار اشیا و اعمال در جهان هست؛ آیا ممکن است باز هم به سوی گناه رفته یا حتی به آن فکر کنند؟! ما انسان‌ها از عالم آخرت و رویدادهای آن بخبریم، اما پیامبران از آن کاملاً آگاهند. نآگاهی و غفلت ما از آن یکی از عوامل انحراف و عصیان ما است، و اگر آن‌جا را می‌دیدیم عصیان نمی‌کردیم و سراغ گناه نمی‌رفتیم. امیر مؤمنان علیهم السلام فرماید:

فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَائِيْتُمْ مَا قَدْ عَائِنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطْعَمْتُمْ وَ لَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَائِيْتُوا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرُحُ
الْحِجَابُ.^۱

پس همانا شما اگر به عیان می‌دیدید آن را که مردگان از شما به عیان دیدند به یقین ناله می‌کردید و سست می‌شدید و گوش فرا می‌دادید و فرمان می‌بردید اما آن‌چه آن‌ها به عیان دیدند از شما پوشیده است و زود باشد که پرده برداشته شود.

بنابراین تأثیر علم و شناخت در عصمت و امتناع از معاصی روشن است و هیچ تردیدی در آن نیست. درباره علم پیامبران و چگونگی عالم شدن آنان در مباحث بعدی بحث خواهیم کرد.

۴ - تقوا و پارسايی

تقوا و پارسايی و اطاعت از اوامر و دستورهای الهی و پرهیز از گناهان، راه اطاعت و اجتناب از بدی‌ها را برای انسان هموار می‌سازد. همان‌گونه که عصیان و ارتکاب

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰؛ بحار الانوار ۳۹/۲۴۴.

گناهان موجب می‌شود راه معاصری دیگر به روی انسان باز شود و انسان به آسانی مرتكب آن‌ها شود. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

الصَّاغِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرْقٌ إِلَى الْكَبَائِرِ وَ مَنْ لَمْ يَخْفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخْفَهُ فِي الْكَثِيرِ.^۱

گناهان کوچک راههایی هستند به سوی گناهان بزرگ. کسی که از خدا در گناه کم نترسد در گناه زیاد از او نخواهد ترسید.

تقوا و پارسایی علاوه بر این که به طور مستقیم انسان را از گناه نگاه می‌دارد به صورت غیر مستقیم نیز برای انسان عصمت می‌آورد؛ زیرا به واسطه تقوا و اطاعت از خدا، چشم دل انسان باز می‌شود و بر دانش و معرفت او افزوده می‌شود و این - همان گونه که گفتیم - از عوامل مهم عصمت به شمار می‌رود. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾.^۲

و اگر از او فرمان بردی هدایت پیدا می‌کنید.

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾.^۳

اگر از خدا تقوا کنید برای شما اسباب تمیز قرار می‌دهد.

۴ - ۳. دوری از شیطان

شیطان و اغوای او از عوامل مهم ارتکاب گناه و نسیان و لغزش آدمی است. بدیهی است کسی که از نفوذ شیطان دور باشد از برخی گناهان و لغزش‌ها مصون خواهد بود. عدم نفوذ شیطان در پیامبران الهی به اعتراف خود او روشن و بدیهی است. خدای سبحان این سخن شیطان را این‌گونه بازگو می‌کند:

﴿فَبِعِزْتِكَ لَا غُوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصُونَ﴾.^۴

۱. عيون اخبار الرضا / ۲؛ ۱۸۰؛ بحار الانوار ۶۸ / ۱۷۴.

۲. نور (۲۴) / ۵۴.

۳. انفال (۸) / ۲۹.

۴. حجرات (۴۹) / ۷.

پس به عزّت تو به یقین همه آن‌ها را اغوا خواهم کرد جز بندگانت را از جمله بندگان مخلص را.

در این‌که پیامبران الهی از مصادیق بارز مخلصین هستند هیچ شکّ و تردیدی نیست و بنابراین به نصّ این آیه که سخن خود ابلیس است، از نفوذ شیطان در امان خواهد بود.

۴ - ۴. طینت پاک و اصلاب و ارحام پاکیزه و تغذیه مناسب
آب و خاک و تغذیه مناسب و محیط زندگی در روح و جسم انسانی بی‌تأثیر نیست.
تأثیر سلامت روح و جسم هم در کردار و رفتار آدمی معلوم و روشن است. روایات فراوانی از اهل بیت ﷺ در تأثیر غذا و میوه و کردار انسان در روشنایی یا تاریکی و قساوت دل او به دست ما رسیده است. به عنوان مثال از آثار انار، حیات قلب و روشنایی روح و دوری از شیطان ذکر شده است. امیر مؤمنان علیهم السلام فرماید:

*فِي كُلِّ حَيَةٍ مِنَ الرُّمَّانِ إِذَا اشْتَقَرَتْ فِي الْمَعَدَةِ حَيَاءً لِلْقُلْبِ وَ إِنَارَةً
لِلنَّفْسِ وَ تُمْرِضُ وَسْوَاسِ الشَّيْطَانِ أَرْبَعِينَ لَيَّةً^۱*

در هر دانه‌ای از انار وقتی در معده مستقر شود حیات روح و روشنایی نفس و چهل روز امان برای نفس از مرض و سوسه شیطان وجود دارد.
خدای سبحان از آغاز، عنایت خاصی به فرستادگان خویش دارد. و این توجّه در خلقت آن‌ها لحاظ شده و آنان را از طینتی ویژه آفریده و در صلب‌ها و رحم‌های پاکیزه قرار داده است. امام زین العابدین علیهم السلام فرماید:

*إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةٍ عَلَيْنَ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْدَانُهُمْ وَ خَلَقَ
قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ
ذَلِكِ^۲*

همانا خداوند متعال روح و بدن‌های پیامبران را از طینت علیین آفرید و

۱. الخصال ۲/۶۳۶؛ وسائل الشيعة ۲۵/۳۰؛ بحار الانوار ۱۰/۱۱۵.

۲. کافی ۲/۲؛ علل الشرایع ۱/۱۱۶؛ بحار الانوار ۵/۲۳۹.

روح‌های مؤمنین را هم از آن طینت آفرید و خلق بدن‌های مؤمنین را از قسمت پایین آن قرار داد.

و امام صادق علیه السلام تصریح می‌کند که خداوند متعال همه پیامبران را از نسل پیامبران قرار داد و آنان را در اصلاح و ارحم پاکیزه جای داد و هیچ‌گاه کارهای ناشایست جاهلیت، دامن آنان را آلوه نکرد.

ما بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّاً قَطُّ مِنْ غَيْرِ نَسْلِ الْأَنْبِيَاءِ... طُهِّرُوا فِي الْأَصْلَابِ وَ حُفِظُوا فِي الْأَرْحَامِ لَمْ يُصِبْهُمْ سَفَاحُ الْجَاهِلِيَّةِ وَ لَا شَابَ أَنْسَابَهُمْ.^۱

خداوند هیچ پیامبری را از نسل غیر پیامبران مبعوث نکرد... پیامبران در اصلاح پاک بودند و در رحم‌ها محافظت شدند و بی‌عفتی زمان جاهلیت به آنان نرسید و نسب آن‌ها در هم نیامیخت.

تأثیر پاکیزگی و خلوص طینت و آب و گل انسان و پالودگی او در اصلاح و ارحم در دوری او از گناهان و زشتی‌ها قابل تردید نیست.

حضرت در ادامه همین حدیث دلیل این امر را نیز روشن کرده، می‌فرماید:

اَخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ اُنْاسًا طَهَّرَ مِيَلَادُهُمْ وَ طَيَّبَ اُبَدَانُهُمْ وَ حَفَظَهُمْ فِي اَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ اَرْحَامِ النِّسَاءِ اُخْرَجَ مِنْهُمُ الْأَنْبِيَاءَ وَ الرُّسُلَ فَهُمْ اَرْكَى فُرُوعَ آدَمَ. فَعَلَّ ذَلِكَ لَا لِمَرِ اسْتَحْقَقُوهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ حِينَ ذَرَاهُمْ اِنْهُمْ يُطِيعُونَهُ وَ يَعْبُدُونَهُ وَ لَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا فَهُوَ لَا يَبْطَأُ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ وَ الْمَتْرِلَةَ الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ.^۲

خداوند از فرزندان آدم انسان‌هایی را برگزید، ولادت آن‌ها را پاک کرد و بدن‌هایشان را پاکیزه گرداند و آنان را در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان محافظت کرد و از آن‌ها پیامبران و رسولان را بیرون آورد، پس آن‌ها پاکیزه‌ترین شاخه‌های آدم هستند. این کارها را نه به خاطر استحقاقشان از خدای متعال برایشان انجام داد بلکه خدا آن‌گاه که آنان را آفرید اطلاع داشت

۱. احتجاج ۲ / ۳۳۷؛ بحار الانوار ۱۰ / ۱۶۵.

۲. احتجاج ۲ / ۳۴۰؛ بحار الانوار ۱۰ / ۱۷۰.

درس ۹: ویژگی‌های پیامبران (عصمت) □ ۱۱۷

که اطاعت‌ش خواهند کرد و عبادتش خواهند نمود و چیزی را شریک او قرار نخواهند داد پس آنان به اطاعت از خدا، به این کرامت و مقام والا نزد خدا رسیدند.

پس آنان پیش از آن‌که به دنیا بیایند مورد توجه حضرت حق بودند و خدای سبحان به جهت آن‌که آنان از سایر بندگانش در اطاعت او مقدم بودند؛ مقام نبوّت و رسالت را فقط به آنان عطا فرموده؛ و همواره آنان را در همه حالات مورد توجه و محافظت و حمایت خویش قرار داده است.

۵. انواع عصمت

عصمت را می‌توان - با توجه به متعلق آن - به عصمت از گناه و عصمت از سهو و نسيان و لغش و عصمت از هرگونه آلودگی و پلیدی در اصلاح و ارحام تقسیم کرد. همان‌گونه که گفتیم پیامبران از همه‌گونه‌های عصمت برخوردار بودند و در تمام حالات خویش به لطف و عنایت الهی از هرگونه پلیدی و زشتی و سهو و نسيان و گناه پاک بودند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که آنان در اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن - چنان‌که خواهیم گفت - از هرگونه سهو و نسيان و پیروی از هوای نفس و نفوذ شیطان مصنون بودند و البته روح القدس نیز در عصمت آنان سهم عظیم داشته است که در بخش‌های آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

۶. لزوم عصمت پیامبران

در ادامه این مبحث خواهیم گفت که پیامبران الهی حجّت‌های مطلق خداوند سبحان بر آفریدگان او هستند. حجّت یعنی دلیل و برهان. بنابراین کسی که از زشتی و پلیدی و گناه دور نباشد؛ چگونه می‌تواند حجّت مطلق الاهی بر خلق باشد؟ به همین جهت است که امام رضا علیه السلام رسولان الهی را معصوم و مصون از هرگونه خطأ و لغش می‌داند؛ و حجّیت و شاهد بودن آن‌ها را بر خلق از علوم و حکمت‌های سرشاری می‌داند که در قلب‌های آن‌ها جای دارد:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَمْوَالِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلَهَامًا فَلَمْ يَعْيِ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالرَّذْلَ وَالْعِتَارَ يَحْصُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ.^۱

همانا بنده آن‌گاه که خدا او را برای امور بندگانش برمی‌گزیند سینه او را برای این امر فراخ می‌کند و در قلب او چشم‌های حکمت را به ودیعه می‌گذارد و علم را به او الهام می‌کند پس بعد از آن در هیچ جوابی فرو نمی‌ماند و از حق در تحریر نمی‌شود. و او معصوم و مؤید و موفق و مورد تسديدة الهی است از خطاهای و لغزش‌ها و لیز خوردن‌ها در امان است. خداوند او را به این امور اختصاص داده است تا حجت او بر بندگانش و گواه او بر خلقش باشد.

از سوی دیگر - چنان‌که خواهیم گفت - پیامبران الهی تنها کسانی هستند که از سوی خدای تعالی برای رساندن اخبار وحی الهی به مردم انتخاب شده‌اند. پس آنان باید از هرگونه سهو و نسیان و هوای نفس و نفوذ شیطان و غفلت، معصوم و مصون باشند؛ تا بتوانند اخبار الهی را بدون هیچ‌گونه تصریف به مردم ابلاغ کنند.

در درس‌های پیشین گفتیم که یکی از اهداف مهم پیامبران الهی اقام حجت بر بندگان الهی است. بدیهی است چنین شخصیتی باید از هر جهت سالم و صالح بوده و در علم و تقوا و عمل به احکام الهی و خوی‌های نیکو، از همه بندگان برتر باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي.^۲

همانا خداوند کسی را در روی زمین حجت قرار نمی‌دهد که از چیزی سوال شود و بگوید: نمی‌دانم.

ونیز می‌فرماید:

۱. کافی ۱/۲۰۲؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۷.

۲. کافی ۱/۲۲۷؛ بصائر الدرجات ۱/۱۳۶؛ بحار الانوار ۲۶/۱۸۴.

درس ۹: ویژگی‌های پیامبران (عصمت) ۱۱۹

أَتَرَى مَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ يَخْفِي عَلَيْهِ شَيْءٌ مِّنْ أُمُورِهِمْ؟!

آیا می‌گویی: خداوند کسی را که حجت بر خلقش قرار داده چیزی از امور آن‌ها بر او پوشیده می‌ماند؟!

درست به همین جهت است که رسول خدا ﷺ بعد از آن که پیامبران را حجت‌های خدا معرفی می‌کند؛ می‌فرماید: آنان به وحی الهی عمل می‌کنند:

إِنَّمَا الْأَئْبِياءُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ النَّاطِقُونَ بِكِتَابِهِ الْعَالَمِلُونَ بِوَحْيِهِ.

همانا پیامبران، حجت‌های خدا بر روی زمین و سخنگویان کتابش و عمل کنندگان به وحی او هستند.

البته پیش تر گفتیم که پیامبران حجت‌های ظاهری خداوند بر بندگان اویند؛ و عقل حجت باطنی است؛ که این دو به کمک همدیگر حجت را بر خلق قام می‌کنند. بنابراین هیچکدام به تنهایی نمی‌توانند حجت کامل و کافی باشند.

۱. بصائر الدرجات ۱/۱۲۲، بحار الانوار ۲۶/۱۳۸.

۲. دلائل الامامة ۱۴/۲۰۶، مستدرک الوسائل ۹۰/۲۷۰، بحار الانوار ۱۰۰/۱۰۰.

خلاصه درس نهم

- ویژگی‌های پیامبران الهی اموری هستند که پیامبران حتماً باید آنها را داشته باشند. ولی لزومی ندارد که دیگران آنها را نداشته باشند.
- عصمت در لغت به معنای امساك و منع و حفظ است و در لسان شرع امتناع از هرگونه گناه و زشتی و پلیدی و مصون بودن از هرگونه سهو و نسیان و غفلت است.
- عصمت در پیامبران بدین معنا نیست که آنها دیگر توان هیچ گناهی را ندارند. بلکه آنان با این‌که توان گناه را دارند، مرتکب آن نمی‌شوند.
- علم و آگاهی تأثیر فراوانی در دوری از گناه و معاصی دارد.
- تقوا و پارسایی علاوه بر این‌که مستقیماً موجب دوری از گناه می‌شود به صورت غیر مستقیم و با فزونی بخشیدن به معرفت و آگاهی آدمی، عصمت و پرهیزکاری می‌آورد.
- دوری از شیطان هم زمینه دیگری است برای تحقق ملکه عصمت.
- پاکی طبیعت و خمیر مایه وجود انسان و جای گرفتن در اصلاب و ارحام پاکیزه و قرار گرفتن در محیط‌های سالم و استفاده از غذاهای مناسب و سلامت روح و جسم تأثیر فراوانی در آلووده نشدن به بدی‌ها و زشتی‌ها دارد.
- چون پیامبران حجت‌های الهی و حاملان وحی اند پس باید معصوم باشند.
- پیامبران حجت‌ها و برهان‌های مطلق خداوند بر آفریده‌های اویند؛ که با بودن آنها در میان مردم حجت الهی بر آنها از تمام جهات تمام می‌گردد.

خودآزمایی

۱. مراد از ویژگی‌های پیامبران چیست؟
۲. معنای لغوی و اصطلاحی «عصمت» را بنویسید.
۳. رابطه عصمت و اختیار را تبیین کنید.
۴. مقدمات عصمت را نام ببرید.
۵. نقش معرفت در «عصمت» را توضیح دهید.
۶. انواع عصمت – با توجه به متعلق آن – را نام ببرید.
۷. لزوم عصمت پیامبران را اثبات کنید.

درس ۱۰

ویژگی های پیامبران (علم)

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس راههای عالم شدن پیامبران الٰهی را بداند و با حدود علم ایشان آشنا شود.

علم پیامبران از جهات گوناگون مورد بحث و بررسی است:

الف: علم آن‌ها تعلیمی و کسبی نیست بلکه علم و هبی و عطیه پروردگار است.

ب: توارث علوم انبیا

ج: حدود علم انبیا

د: رابطه علم و حجّت بودن

ه: رابطه علم و عصمت

و: رابطه علم و قدرت و معجزه

درباره موضوع چهارم و پنجم در مبحث «عصمت پیامبران» به اجمال سخن گفتیم.

موضوع ششم نیز در مبحث «راه‌های شناخت پیامبران» بررسی خواهد شد. اینک به

سه مسأله آغازین می‌پردازیم.

۱. راه عالم شدن پیامبران

در روایات به صراحة بیان شده است که خداوند متعال علم را به آن بزرگواران

الهام کرده و در قلب آن‌ها قرار می‌دهد و یا به آن‌ها تلقین می‌شود. امام رضا علیه السلام

می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ

قَلْبُهُ يَنَايِعُ الْحِكْمَةَ وَ أَلَّهُمَّ اعْلَمُ إِلَهَامًا فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا
يُحِيرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ.^۱

همانا بnde آنگاه که خدا او را برای امور بندگانش برمی گزیند سینه او را برای این امر فراخ میکند و در قلب او چشمehای حکمت را به ودیعه میگذارد و علم را به او الهام میکند پس بعد از آن در هیچ جوابی فرو نمیماند و از حق در تحریر نمیشود.

و در حدیثی دیگر آمده است که روزی تعدادی از یهودیان بر امام صادق علیه السلام وارد شده، مسائلی را طرح کردند و از جمله میگفتند که پیامبران و اولاد آنان بدون این که استادی ببینند، یاد میگیرند؛ و علم به آنها تلقین میشود. آیا شما هم این گونه هستید؟ امام موسی بن جعفر علیه السلام میگوید: من در آن روز پنج سال بیشتر نداشتم؛ حضرت مرا پیش خوانده، دعا بی خواند. سپس به آنان فرمود: هر چه به ذهنتان میآید از او سؤال کنید. آنان گفتند: او خردسال است و چیزی نمیفهمد. گفتم: برای یادگر فتن سؤال کنید؛ نه برای مشتبه کردن امور برای او.

قَالُوا: فَإِنَّ الْأَئْتِيَاءَ وَ أَوْلَادَهُمْ عَلِمُوا مِنْ غَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ أُتُوا الْعِلْمَ
تَلْقِينًا....

فَهَلْ أُوتِيتُمْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلًا: إِنَّهُ يَا مُوسَى، فَدَنَوْتُ فَمَسَحَ
يَدَهُ عَلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَيَّدْهُ بِنَصْرِكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ:
سَلُوْهُ عَمَّا بَدَا لَكُمْ.

قَالُوا: وَ كَيْفَ نَسَأَلُ طِفْلًا لَا يَفْهَمُ؟

قُلْتُ: سَلُوْنِي تَفَقُّهًا وَ دَعُوا الْعَتَتَ.^۲

گفتند: همانا پیامبران و فرزندان آنها بدون آموزش دانا شده‌اند و دانایی را به تلقین داده شده‌اند... آیا شما هم این علم را داده شده‌اید؟ امام صادق علیه السلام

۱. کافی ۱/۲۰۲؛ معانی الاخبار ۱/۱۰۱؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۷.

۲. قرب الاسناد ۳۱۸؛ الخراج والجرائح ۱/۱۱۵؛ بحار الانوار ۱۷/۲۲۶.

درس ۱۰: ویژگی‌های پیامبران (علم) ۱۲۵

فرمود: ای موسی پیش بیا. پس من جلو رفتم و حضرت دست خویش را بر سینه من کشید و آن‌گاه فرمود: خداوندا به نصرت خویش یاریش کن به حق محمد و آل او. سپس فرمود: از هر چیزی که می‌خواهید سؤال کنید.

گفتند: چگونه از کودکی که چیزی نمی‌داند سؤال کنیم؟
گفتمن: برای فهم و یادگیری از من سؤال کنید و مشتبه کردن امر را رها سازید.
در مورد توارث علم پیامبران نیز حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که پیامبران به هنگام رحلت، علم و ایمان و اسم اکبر و میزان علم و آثار نبوت را به پیامبر بعدی و یا وصی خودشان منتقل می‌کردند.

فَلَمَّا اقْضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ عَلَيْهِ وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَرَّوَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا آدُمُ قَدِ اقْضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي الْعِقِيبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ هِبَةِ اللَّهِ فَإِيْ لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعِقِيبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالَمٌ يُعْرَفُ بِهِ دِينِي. ۱

آن‌گاه که نبوت آدم علیه السلام به پایان رسید و روزهایش را به اتمام رساند خداوند متعال به او وحی کرد که: ای آدم، نبوت تو تمام شد و روزهایت به سر آمد پس علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در هبة الله قرار ده که از فرزندان و اعقاب تو است، پس همانا من علم و ایمان و اسم اکبر و آثار نبوت را از فرزندان اعقاب تو تا روز قیامت قطع نخواهم کرد و زمین را بدون عالمی که به واسطه او دینم شناخته شود، رها نخواهم کرد.

این امر همواره تداوم یافته تا این‌که همه علوم پیامبران اکنون در نزد حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد آمده است.

یکی از علومی که به توارث از پیامبران پیشین به پیامبران و اوصیای پسین منتقل

۱. کافی ۱۱۴/۸؛ کمال الدین ۱/۲۱۴؛ بحار الانوار ۱۱/۴۴.

می شود، علم اسماء است که خداوند متعال آن را به حضرت آدم علیہ السلام تعلیم فرموده بود و با آن بر فرشتگان اقام حجت فرمود. ظاهر حدیث یاد شده نیز به این امر دلالت دارد. علاوه بر این که در حدیث دیگر نیز -که نظیر حدیث یاد شده است- به این امر تصریح شده است. امام باقر علیہ السلام می فرماید:

فَلَمَّا دَنَأَ أَجْلُ آدَمَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا آدُمْ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعٌ
رُوحِكَ....

فَأَوْصِ إِلَيْهِ وَسَلِّمْ إِلَيْهِ مَا عَلَمْتُكَ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالإِسْمَ الْأَعْظَمَ فَاجْعَلْ
ذَلِكَ فِي تَابُوتٍ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ لَا يَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ عَالَمٍ يَعْلَمُ عِلْمِي وَ
يَقْضِي بِحُكْمِي أَجْعَلُهُ حُجَّةً لِي عَلَى خَلْقِي.^۱

آن گاه که اجل آدم نزدیک شد خداوند به او وحی کرد که: ای آدم من تو را قبض روح می کنم و روحت را بالا می برم... پس به او وصیت کن و اسمها و اسم اعظم که به تو تعلیم کردم به او واگذار کن و آن را در تابوتی قرار ده که من دوست دارم زمین از عالمی که علم مرا می داند و به حکم من داوری می کند، خالی نماند. من او را حجت خویش بر خلقم قرار می دهم.

۲. حدود علم پیامبران

روشن است که پیامبران از جهت علمی در یک درجه نیستند. برخی از آنها در علم و معرفت بر برخی دیگر برتری دارند. به عنوان مثال از امام صادق علیہ السلام نقل شده است که خداوند متعال اسم اعظم را هفتاد و سه حرف قرار داد و از آن بیست و پنج حرف به حضرت آدم و بیست و پنج حرف به حضرت نوح و هشت حرف به حضرت ابراهیم و چهار حرف به حضرت موسی و دو حرف به حضرت عیسی و هفتاد و دو حرف به حضرت محمد ﷺ آموخت.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ حَرْفًا فَأَعْطَى^۱
آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةً وَعِشْرِينَ حَرْفًا. وَأَعْطَى نُوحًا مِنْهَا خَمْسَةً وَعِشْرِينَ

۱. تفسیر عیاشی ۱/۳۰۶؛ بحار الانوار ۲۳/۶۰.

حَرْفًا وَ أَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَّةً أَحْرُفٍ . وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةً أَحْرُفٍ وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ . وَ كَانَ يُحْبِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ بِهِمَا الْأَكْمَهَ وَ الْأَيْرَصَ . وَ أَعْطَى مُحَمَّدًا اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا؛ وَ احْتَجَبَ حَرْفًا لِئَلَّا يُعْلَمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ^۱

همانا خداوند متعال اسم اعظم را هفتاد و سه حرف قرار داد. بیست و پنج حرف از آن را به آدم داد. و به نوح هم بیست و پنج حرف عطا کرد. و به ابراهیم هشت حرف داد. و به موسی چهار حرف داد. و به عیسی دو حرف داد که با آن دو، مردگان را زنده می‌کرد و کوران مادر زاد و پیسی را شفا می‌داد. و به محمد هفتاد و دو حرف داد و یکی را پوشاند تا آن‌چه در نفس اوست دانسته نشود و بداند آن‌چه در نفس بندگان است.

علاوه بر این که جریان حضرت خضر و حضرت موسی علیهم السلام در قرآن کریم به صراحت دلالت دارد که حضرت خضر چیزی می‌دانست که حضرت موسی از آن آگاهی نداشت. خدای تعالی می‌فرماید:

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَتَعْلَمُ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا^۲

موسی به او گفت: آیا تو را دنباله روی بکنم تا از آن‌چه رشد بوده و یادگرفتی به من یاد دهی.

و در این که پیامبران علم طب و نجوم را می‌دانستند روایاتی آمده است.^۳

و نیز در روایتی تصریح شده است که پیامبران از زیر عرش تا زیر خاک، همه را می‌شناسند. و این کنایه از علوم فراوان آن‌هاست. امام باقر علیهم السلام می‌فرماید:

إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأُوصِيَاءِ خَمْسَةً أَرْوَاحٍ... فَيُرُوحُ الْقُدُّسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الشَّرَّى^۴

۱. بصائرالدرجات ۱/۲۰۹؛ بحارالانوار ۱۱/۶۸.

۲. کهف (۱۸)/۶۶.

۳. بحارالانوار ۱۰/۷۴ و ۷۴/۴۸ و ۱۴۶/۵۸ و ۲۳۵/۵۸.

۴. کافی ۱/۲۷۲؛ بحارالانوار ۲۵/۵۵.

همانا در پیامبران و اوصیا پنج روح است... پس ای جابر به روح قدسی آن‌چه را که زیر عرش است تا زیر خاک می‌شناسند.

در حدیثی دیگر از پیامبرگرامی اسلام نقل شده است که ما پیامبران، پشت سرمان را همچون پیش رویان می‌بینیم. چشم‌های ما می‌خوابد ولی دل ما غافی خوابد.

إِنَّ مَعَاشِرَ الْأَئِبِيَاءِ لَا يَعْلَمُ تَنَامُ عَيْوَنُنَا وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُنَا وَ نَرَى مِنْ خَلْفِنَا كَمَا نَرَى مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا.^۱

ما گروه پیامبران چشمانمان می‌خوابد ولی قلب‌هایمان نمی‌خوابد از پشت سر می‌بینیم همان‌طور که از پیش رو می‌بینیم.

و در حدیثی دیگر آمده است که علوم انبیاء برتر و بیشتر از علوم همه مردم هم روزگار آن‌هاست امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْأَئِبِيَاءَ وَ الْأَئِمَّةَ لَا يُؤْتَهُمُ الْعِلْمُ وَ يُؤْتَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمٍ وَ حِكْمٍ مَا لَا يُؤْتَهُهُ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ.^۲

همانا پیامبران و امامان علیهم السلام را خداوند توفیق داده واژ علم مخزون و حکمت هایش به اندازه‌ای به آن‌ها داده است که به غیر آن‌ها نداده است پس علم آن‌ها بالاتر از علم اهل زمانشان است.

البته این امر در حالت کلی درست و صحیح است که همه پیامبران علومشان بالاتر و بیشتر از علوم اهل زمانشان باشد. ولی ممکن است خداوند متعال در مروری خاص به شخص یا موجودی دیگر علمی را عطا کند که به پیامبرش عطا نفرموده است و البته این امر حکمت و مصلحتی دارد؛ به عنوان مثال در مورد حضرت سلیمان نقل شده است که حضرت سلیمان زبان پرندگان را می‌دانست و آن‌گاه که هدھد را در میان پرندگان ندید، بر او خشم گرفته، به مرگش تهدید کرد؛ مگر این‌که برهانی آشکار بر نبودن خویش بیاورد. و خشم سلیمان از آن جهت بود که هدھد آب یاب او بود. و آگاهی‌یی داشت که به حضرت سلیمان عطا نشده بود. با این‌که باد و مورچه‌ها و انس و جن و

۱. بصائر الدرجات ۱ / ۴۲۰؛ بحار الانوار ۱۱ / ۵۵.

۲. ر.ک: کافی ۱ / ۲۰۲؛ کمال الدین ۲ / ۶۷۸؛ معانی الاخبار / ۱۰۰؛ بحار الانوار ۲۵ / ۱۲۷.

شیاطین همه فرمانبرش بودند، ولی محل آب را زیر هوایی دانست.

إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاؤُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَ فِي أَمْرِهِ: «فَقَالَ مَا لِي
لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ»^۱ فَقَدَهُ فَعَضَبَ عَلَيْهِ فَقَالَ:
«لَا عَذْبَتِنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا ذَبَحَنَّ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» وَ إِنَّمَا
عَضَبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ فَهَذَا؛ وَ هُوَ طَائِرٌ قَدْ أَعْطَيَ مَا لَمْ يُعْطَ
سُلَيْمَانُ وَ قَدْ كَانَتِ الرِّيحُ وَ النَّثَلُ وَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ وَ
الْمَرَدَةُ لَهُ طَائِعَيْنَ وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ كَانَ الطَّيْرُ
يَعْرِفُهُ.^۲

سلیمان بن داود وقتی هدھد را گم کرد و در امر او شک کرد «پس گفت: چگونه است که هدھد را نمی‌بینم یا او از غاییان است». او را گم کرد و بر او غصب نمود و گفت: «به حتم او راعذاب شدید خواهم کرد یا ذبحش می‌کنم یا این که دلیلی آشکار برایم بیاورد». دلیل غصب او این بود که هدھد او را به آب راهنمایی می‌کرد. پس این پرنده‌ای است که چیزی به او داده شده است که به سلیمان داده نشده است در حالی که باد، مورچگان، انس، جن، شیاطین و گردن کشان از او فرمان می‌برند اما او محل آب در زیر هوایی دانست و پرنده آن را می‌شناخت.

پس هیچ امتناعی ندارد که خداوند متعال در موردی خاص علمی را به پیامبرش به جهت حکمتی خاص عطا نکند؛ ولی به شخص یا موجودی دیگر عطا کند. البته روشن است حتی این مورد خاص نیز به گونه‌ای نیست که حجیبت پیامبر الهی زیر سؤال برود و بر عصمت و نبوّت او خدشه وارد شود.

درباره حدود علم پیامبران نیز پیشتر گفته شد که خداوند متعال هیچ کسی را به پیامبری مبعوث نمی‌کند جز آن که عقل و خردش از همه بالاتر باشد. همین طور در مورد علم پیامبران روایاتی وارد شده است که خداوند متعال را دو

۱. رعد (۱۳) / ۳۰ .
۲. کافی ۱ / ۲۲۶؛ بحار الانوار ۱۴ / ۱۱۳ .

گونه علم است. که یکی را به پیامبران و فرشتگان تعلیم می‌دهد و دیگری نزد او مخزون و مکنون است. و هیچ کسی از آن اطلاع ندارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَكُوْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ
الْبَدَاءُ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءُهُ فَنَحْنُ نَغْلَمُهُ.^۱

همانا خدا را دو علم هست: علمی پوشیده و مخزون که جز او کسی آن را نمی‌داند و بذا از این علم است و علمی که به فرشتگان، رسولان و پیامبرانش تعلیم داده است و ما آن را می‌دانیم.

درباره این «علم» در بحث «بداء» در کتاب عدل بیشتر توضیح داده شده است.

در بحث علم پیامبران نکته دیگری نیز در خور توجه است؛ و آن این که پیامبران گواهان امم خویش‌اند. روشن است که گواهی و شهادت وقتی درست است که شخص شاهد حضور داشته و مورد ادعای شهود کرده باشد. بدیهی است که این امر هم ارتباط مستقیم با علم پیامبران و حدود آن دارد.

۱. کافی ۱/۱۴۷؛ بصائرالدرجات ۱/۱۰۹؛ بحارالانوار ۲۶/۱۶۳.

خلاصه درس دهم

- علوم پیامبران الهی کسبی نیست بلکه خداوند متعال علومی را به آنها الهام کرده و در قلب آنها قرار می‌دهد و به آنان تلقین می‌نماید. علاوه بر این، علومی هم برای آنها به توارث منتقل می‌شود و پیامبران پسین وارث علوم پیامبران پیشین می‌شوند.
- پیامبران الهی از نظر علم درجات و مراتب متفاوت دارند.
- آنان از زیر عرش گرفته تا زیر کره خاکی همه را به واسطه روح القدس آکاهی پیدا می‌کنند.
- آنان پشت سرshan را چون پیش رو می‌بینند و خواب در دل‌های آنها وارد نمی‌شود.
- علم پیامبران بالاتر و برتر از علوم همه اهل زمانشان است. ولی ممکن است در موردی خاص به جهت حکمتی خاص خداوند متعال به شخصی یا موجودی علمی را عطا کند؛ که به پیامبرش آن را نداده باشد.
- علم خداوند متعال دو گونه است که یکی از آن را حتی پیامبران هم نمی‌دانند و امور بدائی از آن گونه است.

خودآزمایی

۱. امتیاز علم پیامبران نسبت به سایر بندگان خدا چیست؟
۲. چند مورد از راههای انتقال علم الاهی به پیامبران را بنویسید.
۳. یکی از علومی را که از پیامبران پیشین به پیامبران و اوصیاء پسین به ارث می‌رسد نام ببرید.
۴. آیا درجات علمی پیامبران متفاوت است؟ این موضوع را با توجه به حدیث امام صادق علیه السلام در مورد اسم اعظم تبیین کنید.
۵. در مورد «روح القدس» توضیح دهید.
۶. آیا ممکن است در عصر یک پیامبر موجودی غیر از او علمی داشته باشد که آن پیامبر دارا نباشد؟ پاسخ خود را به آیات و روایات مستند کنید.
۷. براساس روایات علم خدا دو گونه است. این مطلب را تبیین فرمایید.
۸. رابطه گواه بودن پیامبران بر امّت با علم الاهی ایشان چیست؟

درس ۱۱

سَارِدِنْگَيْمَه

اشاره

انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس امور زیر را نیک

بداند:

- به برخی از پیامبران مقام امامت و وجوب طاعت نیز اعطای شده است.
- پیامبران گواهان امّتها هستند.
- پیامبران از جنس بشر و مرد هستند.
- خدا براساس حکمت‌هایی پیامبران خود را به اموری مبتلا می‌سازد.
- رویایی پیامبران همواره راست است.
- پیامبران دارای مکارم اخلاق هستند.

۱. امامت و وجوب اطاعت از پیامبران

این بحث به تفصیل در کتاب «امامت» مورد بررسی قرار گرفته است. ولی به اجمالی باشد دانست که امامت و سلطنت و مقام امر و نهی و وجوب اطاعت به طور مطلق مقامی بس بلند و ارجمند است که حتی برخی از پیامبران الهی با وجود این که دارای مقام نبوت و رسالت بوده‌اند حائز این مقام نبودند. حضرت ابراهیم علیهم السلام با این که از پیامبران اولو‌العزم است بعد از مدت‌ها پیامبری به این مقام نایل گردید. امام رضا علیهم السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْإِئَمَّةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيَّةِ وَالْحُلْلَةِ
مَرْتَبَةً ثَالِثَةً.^۱

همانا امامت که خداوند متعال خاص ابراهیم خلیل علیهم السلام کرد بعد از نبوت و خلیل بودن او در مرتبه سوم بود.

و امام صادق علیهم السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ
اٰتَتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اٰتَتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ
خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اٰتَتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ

۱. کافی ۱/۹۹؛ معانی الاخبار ۹۷؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۱.

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾.^۱

همانا خداوند متعال ابراهیم را به بندگی قبول کرد پیش از آن که به او نبوت عطا کند. و همانا خداوند او را نبوت عطا کرد پیش از آن که رسالت به او دهد. و همانا خداوند او را رسالت عطا کرد پیش از آن که او را به خلیل بودن قبول کند و خداوند او را به خلیل بودن قبول کرد پیش از آن که او را به امامت نایل کند. پس آن‌گاه که همه این امور را برای او جمع کرد فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار دادم».

و به همین جهت است که امام رضا علیه السلام مقام امامت را منزلت پیامبران و خلافت خدا دانسته است:

إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ... إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ.^۲

همانا امامت مقام پیامبران است... همانا امامت جانشینی خدا و جانشینی رسول است.

البته روشن است که منظور، منزلت برخی از پیامبران است؛ یعنی منزلتی است که پیامبران به آن نایل شده‌اند. با وجود این در امامان و اوصیای بعد از پیامبر خاتم نیز جاری شده است. ممکن است علت آن، این باشد که خدای تعالیٰ وققی و جوب طاعت و فرمانبری از پیامبران را طرح می‌کند آن را با قید «بِإِذْنِ اللَّهِ» همراه می‌کند:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.^۳

ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر این که به اذن خدا از او اطاعت شود. امیر مؤمنان علیه السلام نزدیک ترین مردم را به پیامبران کسانی می‌داند که بیش تراز همه به دستورات آنان عمل می‌کنند:

﴿أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَعْمَلُهُمْ بِمَا أَمْرَوْا بِهِ﴾.^۴

۱. کافی ۱ / ۱۷۵؛ بحار الانوار ۱۲ / ۱۲.

۲. کافی ۱ / ۲۰۰؛ الغيبة (نعمانی) / ۲۱۸.

۳. نساء (۴) / ۶۴.

۴. غرر الحكم / ۱۹۶.

درس ۱۱: سایر ویژگی‌ها □ ۱۳۷

نزدیک‌ترین مردم به پیامبران عمل کننده‌ترین آن‌ها به دستورات الهی هستند.

البته روشن است که اوامر پیامبران گاهی همان دستوراتی است که آن‌ها از خداوند متعال بر بندگانش می‌آورند. و آن‌ها تنها نقش واسطه را ایفا می‌کنند. و گاهی مقام امر به آن‌ها تفویض شده و امر خود آن‌ها امر خداوند متعال به شمار می‌آید که از این مقام تعبیر به مقام «وجوب طاعت» مطلق و «امامت» شده است. برای این نکته در بخش امامت توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. پیامبران گواهان امت‌ها

یکی از ویژگی‌های مهم پیامبران الهی این است که خداوند متعال آنان را گواهان امت‌هایشان قرار داده است. و از این میان پیامبر گرامی اسلام گواه بر همه آن‌هاست.

﴿وَ يَوْمَ يَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هُؤُلَاءِ﴾.^۱

و روزی که در هر امتی گواهی بر آن‌ها از خودشان مبعوث می‌کنیم و تو را بر آنان گواه می‌اوریم.

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هُؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾.^۲

پس چگونه است آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه می‌اوریم.

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

خداوند متعال هرگاه پیامبری مبعوث می‌کرد او را بر امت خویش گواه و شاهد قرار می‌داد.

۱. نحل (۱۶)/۸۹.

۲. نساء (۴)/۴۵.

کَانَ إِذَا بَعَثَ نَبِيًّا جَعَلَهُ شَهِيدًا عَلَىٰ قَوْمِهِ.^۱

وقتی پیامبری را مبعوث می‌کند او را گواه بر قومش قرار می‌دهد.

امام باقر علیه السلام فرماید:

گواهان بر مردم جز پیامبران و امامان کسی دیگر نیست.

لَا يَكُونُ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ إِلَّا أَنَّهُمْ وَالرَّسُولُ.^۲

گواهان بر مردم نمی‌شوند مگر امامان و رسولان.

امام رضا علیه السلام شرح صدر و علم و عصمت را مقدمه لازم برای شهادت و گواهی بر خلق دانسته، می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَمْوَالِهِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلَيْهِمَا فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحِيرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالرَّذَلَ وَالْعِتَارَ يَخْصُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ.^۳

همانا بنده آن‌گاه که خدا او را برای امور بندگانش برمی‌گزیند سینه او را برای این امر فراخ می‌کند و در قلب او چشم‌های حکمت را به ودیعه می‌گذارد و علم را به او الهام می‌کند پس بعد از آن در هیچ جوابی فرو نمی‌ماند و از حق در تحریر نمی‌شود. و او معصوم و مؤید و موفق و مورد تسديدة الهی است از خطاهای و لغزش‌ها و لیز خوردن‌ها در امان است. خداوند او را به این امور اختصاص داده است تا حجت او بر بندگانش و گواه او بر خلقش باشد.

۳. مردانی از جنس بشر

از اوصاف و ویژگی‌های پیامبران الهی این است که خداوند متعال آنان را از جنس بشر قرار داده، و از میان بشر نیز، همه پیامبرانش را از مردان انتخاب کرده است.

۱. قرب الاسناد / ۸۴؛ بحار الانوار / ۲۲ / ۴۴۴.

۲. مناقب آل ابی طالب علیه السلام / ۴ / ۱۷۹؛ بحار الانوار / ۲۳ / ۳۵۱.

۳. کمال الدین / ۲ / ۶۸۰ - ۶۸۱؛ معانی الاخبار / ۱۰۱؛ بحار الانوار / ۲۵ / ۱۲۷.

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾.^۱

ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آن‌ها وحی کردیم.

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى﴾.^۲

ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی از اهل آبادی‌ها که به آن‌ها وحی می‌کردیم.

این آیات - با توجه به آن‌چه تاریخ از پیامبران الهی نقل می‌کند - نشان می‌دهد که خداوند متعال پیامبرانش را از میان مردان انتخاب کرده، و از گروه زنان پیامبری برنگزیده است. ولی به حکمت این امر در آیات اشاره نشده است.

و در جواب کسانی که از پیامبر نشدن فرشتگان سؤال می‌کردند؛ می‌فرماید: اگر قرار بود آن فرستاده را از میان فرشتگان انتخاب کنیم، او را هم به صورت مردی قرار می‌دادیم:

﴿وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾.^۳

اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم قطعاً [به شکل] مردی قرار می‌دادیم.

ابن حجر در «فتح الباری» استدلال به آیه «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَكُمْ»^۴ برای اثبات نبوت حضرت مریم را نقل کرده؛ و آن را رد می‌کند و بعد می‌گوید: از اشعری نقل شده که در میان زنان عده‌ای پیامبر بودند. و ابن حزم آن‌ها را حواء و ساره و هاجر و أمّ موسی و آسمیه و مریم دانسته است. و قرطی ساره و هاجر را از آن‌ها ندانسته؛ سپس اختلاف آرای علمای اهل سنت را در این باره ذکر کرده است.^۵

از میان علمای شیعه مرحوم قطب راوندی در کتاب «خرابیج و جراحی»^۶ به این امر

۱. نحل (۱۶/۴۳).

۲. یوسف (۱۲/۱۰۹).

۳. انعام (۶/۹).

۴. آل عمران (۳/۴۲).

۵. فتح الباری (۳/۳۳۹).

۶. الخرائج و الجوارح (۳/۱۰۴۷).

پرداخته و آن را رد کرده است. علامه مجلسی نیز در بحث از او نقل نموده است.^۱ پیامبر گرامی اسلام ﷺ در جواب آنان که می‌گفتند خداوند چرا فرشته‌ای را نفرستاده است؛ فرمود چون حواس شما، فرشتگان را مشاهده نمی‌کند. واگر هم بر نیروی حواس شما افروده می‌شد که آن‌ها را مشاهده کنید باز هم آن‌ها را باید به صورت بشر مشاهده می‌کردید تا سخن و مراد آن‌ها را متوجه شوید.^۲

البته روشن است که اگر خدای تعالیٰ پیامبرانش را از جنسی غیر از جنس بشر خلق می‌کرد تکلیف برای بشر به اطاعت از آن‌ها سخت نمی‌شد و امتحان و ابتلاء ناشی از این سختی بود، معناش را از دست می‌داد.

به همین جهت است که خدای تعالیٰ آنان را مانند انسان‌های معمولی قرار داده که می‌خورند و می‌آشامند و در میان مردم زندگی می‌کنند و دچار مشکلات می‌گردند و درد و رنج می‌کشند. این نه تنها برای بشر بلکه برای خود آن‌ها هم موجب کمال و افزونی درجات می‌گردد. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيُكْلُوْنَ الطَّعَامَ وَ يَمْسُوْنَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾.^۳

ما پیش از تو رسولانی نفرستادیم مگر این‌که غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند.

۴. ابتلاء پیامبران

یکی از ویژگی‌های پیامبران صلووات الله علیهم شدّت ابتلاء آنان است. اصولاً برای هر کاری امتحانی مناسب با آن گرفته می‌شود. و چون پیامبری و رسالت مقامی والا است، ابتلاء آن نیز سخت‌تر خواهد بود. علاوه بر این که اگر پیامبران در رفاه و آسایش باشند و از زندگی بالایی بر خوردار باشند و امّتها یشان در تنگدستی و

۱. بحـارـالـانـوارـ ۹۶۷ و ۹۶۵.

۲. احتجاج ۱ / ۳۰؛ بـحـارـالـانـوارـ ۹ ۲۶۷.

۳. فرقـانـ ۲۵ / ۲۰.

گرفتاری بسر برند؛ پیروی از پیامبران را بر غمی تابند. به همین جهت است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سخت‌ترین بلاها از آن پیامبران و بعد از آن‌ها برای کسانی است که در مقامی فروتر از آن‌ها قرار دارند.

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثُلُ فَالْأَمْثُلُ^۱.

شدیدترین بلاها از میان مردمان بر پیامبران است سپس آنان که به دنبال آن‌ها هستند و بعد آنان که در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

امام باقر علیه السلام با تأکید بر این امر حکمت آن را بیان می‌کند که این کار به خاطر آن است که مردم با دیدن این مشکلات آنان را از مقام بشری فراتر نبرده، به درجه خدایی نرسانند؛ و به درجات خود آن بزرگواران نیز افزوده شود. با این همه یادآوری می‌کند که خداوند متعال پیامبرانش را به چیزی که نفرت‌انگیز و چندش آور شود، مبتلا نمی‌کند.

إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ تُنْتِنْ لَهُ رِائِحَةٌ وَ لَا قَبْحَتْ لَهُ صُورَةٌ
وَ لَا حَرَجَتْ مِنْهُ مِدَدٌ مِنْ دَمٍ وَ لَا قَيْحٌ وَ لَا اسْتَقْدَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ وَ لَا
اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَ لَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَ هَكَذَا يَصْنَعُ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحَمِيعِ مَنْ يَتَلَبَّلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ أُولَيَائِهِ الْمُكَرَّمِينَ عَلَيْهِ...
إِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي يَهُونُ مَعْهُ عَلَى جَمِيعِ
النَّاسِ لَئِلَّا يَدْعُوا لَهُ الرُّؤُبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوَصِّلَهُ إِلَيْهِ مِنْ
عَظَائِمِ نِعَمِهِ تَعَالَى مَتَى شَاهَدُوهُ.^۲

همانا ایوب با تمام ابتلاهایی که به آن‌ها مبتلا شد بدنش متعفن نشد و صورت وی زشت نگردید و خون و خونابه از او مدتی بیرون نیامد. و احدی با دیدن او از او تنفس پیدا نکرد و با مشاهده او احدی به وحشت نیفتاد و چیزی از بدن او کرم نگذاشت. خداوند متعال با همه پیامبران و اولیای گرامیش به هنگام ابتلایشان به همین صورت رفتار می‌کند... همانا خداوند متعال ایوب را

۱. کافی ۲/ ۲۵۲؛ بحار الانوار ۶۴/ ۲۳۱.

۲. الخصال ۲/ ۳۹۹؛ بحار الانوار ۱۲/ ۳۴۸.

به بلایی بزرگ مبتلا کرد بلایی که با وجود آن بر همه مردم عظمت او سست گردید تا با مشاهده او در این حال برای او ادعای ربویت نکند؛ وقتی که خواست خدا را در رساندن نعمت‌های بزرگ به ایشان مشاهده می‌کنند.

۵. صدق رؤیا

یکی دیگر از ویژگی‌های پیامبران الهی راست بودن رؤیای آن‌هاست. امیر مؤمنان علیہ السلام از رؤیای پیامبران به «وحی» تعبیر فرموده است:

رُوْيَا الْأَنْبِيَاءِ وَحْيٌ.

رؤیای پیامبران وحی است.

و امام صادق علیه السلام در حدیث مفصل، حکمت مشتبه شدن رؤیاها صادق و کاذب را این‌گونه بیان می‌کند که اگر همه آن‌ها صادق بودند؛ همه مردم پیامبر می‌شدند. و اگر همه دروغ بودند رؤیا هیچ سودی نداشت:

فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا تَصْدُقُ لَكَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءٌ وَ لَوْ كَانَتْ كُلُّهَا
تَكْذِبُ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَفْعَةً.^۲

اگر همه رؤیاها راست می‌شد همه انسان‌ها پیامبر می‌شدند و اگر همه رؤیاها کاذب می‌شد رؤیاها هیچ منفعتی نداشتند.

اصولاً خواب‌های دروغین بنابر روايات مخصوصان علیهم السلام آن‌ها بی است که معمولاً در آغاز خوابیدن دیده می‌شود و همه آن‌ها از القائنات شیاطین است.^۳

به همین جهت است که رسول خدا علیه السلام خواب‌هایی را که مربوط به رؤیت وی و او صیایشان است صادق دانسته؛ و دلیل آن‌ها را این‌گونه بیان فرموده که شیطان غی تواند خود را به صورت ایشان و او صیایش در آورد.^۴

و ظاهراً به همین جهت است که رؤیایی مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوّت شمرده شده

۱. امالی طوسی / ۳۳۸؛ مشابه القرآن ۱/۳۸؛ بحار الانوار ۵۸/۱۸۱.

۲. توحید / ۸۵؛ بحار الانوار ۵۸/۱۸۳.

۳. همان / ۱۹۳.

۴. همان / ۲۳۴.

است. زیرا وقتی همه رؤیاهای پیامبران صادق است و وحی به شمار می‌آید رؤیای صادق نیز نوعی وحی خواهد بود.

۶. اخلاق خوب

از ویژگی‌های مهم و اساسی پیامبران که در تربیت و تبلیغ دین الهی و دعوت به سوی آن تأثیر فراوان دارد، اخلاق خوب پیامبران الهی است که کسی در آن تردیدی ندارد.

امام صادق علیه السلام یکی از ویژگی‌های پیامبران الهی را مکارم اخلاق شمرده و این مکارم را مستعمل می‌داند بر:

یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خوبی، سخاوت، غیرت، شجاعت و جوانمردی. در برخی روایات علاوه بر آن‌ها صداقت و امانت نیز، یاد شده است.^۱

امیر المؤمنان علیه السلام نیز با بیان این‌که منشأ معاصری و گناهان و کارهای زشت عبارت است از:

حسد، حرص و طمع، شهوت و غضب؛ پیامبران را از این امور مبزا دانسته‌اند.^۲

ریشه مهم و منبع اساسی اخلاق از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام دانش و خرد انسانی است. پس دانش و خرد هر اندازه فراتر رود اخلاق هم نیکوتر می‌گردد. البته در اهداف و حکمت‌های بعثت پیامبران گفته شده که دانش و خرد و اخلاق و تربیت همیشه با هم تعامل دارند و تا تربیت تحقق نیابد و ادب افزوده نشود، ممکن نیست عقل و دانش هم تکامل یابد و عکس آن هم صادق است.

با وجود همه این‌ها امام باقر علیه السلام در حدیث «جنود عقل و جهل»، همه خویهای نیک را از سپاهیان عقل شمرده و همه بدی‌ها و زشی‌ها و ناپسندی‌ها را از «سپاهیان جهل و نادانی» دانسته است. و بعد از ذکر همه آن‌ها می‌فرماید:

۱. کافی ۱/۵۶.

۲. بحار الانوار ۹۳/۸۹.

سپاهیان عقل جز در پیامبران و اوصیای آن‌ها و یا مؤمنانی که دلشان با ایمان امتحان و آزمایش شده است، کامل نمی‌گردد. و در مؤمنان برخی از آن‌ها وجود دارد.

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِأَيْمَانِ، وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِيْنَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهَلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلُّى مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ.^۱

همه این خصال که لشگریان عقل هستند جمع نمی‌شود مگر در نبی یا وصی نبی یا مؤمنی که قلب او با ایمان امتحان شده است و اما دیگر دوستان ما پس هیچ‌کدام از آن‌ها از داشتن بعضی از این لشگریان خالی نخواهند بود تا این‌که این خصال در او کامل شود و از لشگریان جهل پاک گردد، در این هنگام در درجه بالا با پیامبران و اوصیاء خواهد بود.

پس پیامبران الهی زیر نظر خداوند سبحان به خوبی تربیت شده و به کمال رسیده و آن‌گاه به مقام نبوّت نایل شده‌اند. امیر المؤمنین علیه السلام این امر را در مورد پیامبر گرامی اسلام ﷺ بیان می‌کند که رسول خدا ﷺ تربیت یافته خداوند سبحان بود. و من ادب آموخته او ﷺ و مؤمنان برکشیده و تربیت آموخته من.

به طور کلی هیچ پیامبری را نمی‌توان یافت که عزّت نفس و کرامت انسانی را مخدوش کرده باشد. همه پیامبران با زهد و پاکدامنی در میان انسان‌ها زیسته‌اند. و هیچ‌گاه با وجود علم و دانش سرشاری که داشته‌اند؛ کبر و غرور به آنان راه نیافته و همواره با طوایف مختلف با گشاده‌روی و مهربانی برخورد نموده‌اند. امیر مؤمنان علیه السلام خضوع و فروتنی آنان را این‌گونه می‌ستاید که پیامبران از روی فروتنی گونه‌های خود را بر زمین می‌نهادند و چهره‌های خویش را به خاک می‌مالیدند و در برابر مؤمنان از خود فروتنی نشان می‌دادند.

۱. کافی ۱/۲۳؛ الخصال ۲/۵۹۱؛ مشکات الانوار / ۲۵۴؛ بحار الانوار ۱/۱۱۱.

فَالصَّقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَ عَفَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ وَ حَفَظُوا
أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ.^۱

طبعی است کسی که برای تربیت بندگان الهی مبعوث شده باشد؛ بی تردید باید تربیت یافته و کرامت نفس داشته و با بندگان الهی رفتاری خوب و برخوردي نیکو داشته باشد.

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲؛ بحار الانوار ۱۴/ ۴۶۸.

خلاصه درس یازدهم

- یکی از ویژگی‌های مهم پیامبران الهی این است که خداوند متعال آنان را گواهان امّت‌هایشان قرار داده است. این مقام آن‌گاه به کسی داده می‌شود که شرح صدر یافته، به امور امّت خوبیش عالم باشد و از هرگونه خطأ و لغزش و نسیان و گناه معصوم باشد.
- از ویژگی‌های دیگر پیامبران آن است که آنان از جنس بشر و از میان مردان برگزیده شده‌اند. برخی از علمای اهل سنت معتقدند که تعدادی از زنان نیز به این مقام رسیده‌اند.
- از ویژگی‌های دیگر پیامبران می‌توان به شدت و سختی بلایا و امتحانات آنان اشاره کرد، ولی آنان هیچ‌گاه به اموری که چندش آور و نفرت بار باشد، مبتلا نشده‌اند.
- مقام «امامت» و «وجوب طاعت مطلق» مقامی بس عظیم و منزلتی است که تنها برخی از پیامبران بزرگ الهی به این مقام نایل شده‌اند.
- رؤیای پیامبران الهی – بلکه همه رؤیاهای صادق – گونه‌ای «وحی» الهی‌اند و بدین جهت است که رؤیای مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوت شمرده شده است.
- از ویژگی‌های مهم پیامبران الهی اخلاق نیکو و رفتار شایسته با بندگان الهی است. آنان انسان‌هایی ارجمند و کمال یافته، و نمونه‌های عالی بزرگواری و گران‌مایگی هستند. و هرگونه بدی و رشتی و آلوگی از ساختشان دور است. آنان تربیت یافتگان حقّند و همه به آداب او مؤدب گشته‌اند.

خودآزمایی

۱. چند مورد از ویژگی‌های پیامبران - غیر از علم و عصمت - را نام ببرید.
۲. براساس حدیث امام رضا علیه السلام مقدمات لازم برای شهادت و گواهی بر خلق را بنویسید.
۳. آیا در میان زنان نیز پیامبری بوده است؟ اصطفای حضرت مریم به چه معناست؟
۴. چنانچه پیامبران از جنسی غیر از جنس بشر بودند چه محدودی پدید می‌آمد؟
۵. برخی از حکمت‌های ابتدایی پیامبران را بنویسید.
۶. آیا همه پیامبران الاهی دارای مقام «وجوب طاعت» هستند؟ توضیح دهید و روایت «ان الاماۃ هي منزلة الانبياء...» را تفسیر کنید.
۷. علت راست بودن روایای انبیاء و اوصیاء را بنویسید.
۸. چند مورد از مکارم اخلاق را نام ببرید.
۹. ریشه و اساس اخلاق از نظر روایات چیست؟

درس ۱۲

راه‌های شناخت پیامبران

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس با برخی از راههای شناخت پیامبران آشنا گردد و نقش عقل و خرد را در شناخت پیامبران الهی بشناسد، مفهوم معجزه را بداند و نحوه دلالت آن بر صدق ادعای نبی را تبیین کند.

۱. عقل و خرد

گفتیم نبی و رسول کسی است که مدعی ارتباط خاصی با خدای سبحان است. روشن است این ادعا امری نیست که بتوان آن را با حواس درک کرد. و نیز از امور وجودی همگانی نیست که همه به آن علم حضوری داشته باشند. و از آن جا که یک طرف قضیه در این امر خداوند متعال است پس شناخت نبوت بدون شناخت خداوند سبحان محال خواهد بود. به همین جهت است که امام صادق علیه السلام نخست از خداوند سبحان معرفت خود او را می طلبد و بدون معرفت خدای تعالی معرفت پیامبران الهی را امری نا ممکن می شمارد.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي
نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفُهُ قَطُّ.^۱

خداوندا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من بشناسانی تو را نخواهم شناخت. خداوندا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من بشناسانی او را اصلاً نخواهم شناخت.

خدا شناس می داند که خداوند از هرگونه نقص مبرّاست و هیچگونه شباهتی به خلق خویش ندارد. همه کارهایش حکیمانه است و هیچ کار بد و زشتی از او سر نمی زند. بدین وسیله نیک می داند که رسولان و پیام آوران او باید از پاکیزه ترین و برترین

انسان‌ها باشند. بنابراین شناخت حقیقت مقام رسالت و نبوّت، انسان را به معرفت پیامبران الهی نزدیک می‌کند و انسان می‌داند که مدعی چنین مقامی هرگز نباید به کار زشت و گناه آلوده شود و باید از اصالت و ریشه‌ای خوب و سالم برخوردار بوده، از حل مشکلات علمی و تربیتی مردم عاجز و ناتوان نباشد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: خدا را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش.

اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ.^۱

عقل انسان او را به این امر راهنمایی می‌کند و راه شناخت پیامبر را در این حدّ بر او هموار می‌کند. از این رو امام صادق علیه السلام پیامبران الهی را حجّت‌های خداوند دانسته و عقل را نیز حجّت میان او و مردم به شمار می‌آورد:

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ التَّبَيِّنُ وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ.^۲

نبی حجّت خدا بر بندگان است و حجّت بین بندگان و خدا عقل است. او پیامبرانش را در میان خلق مبعوث می‌کند تا حجّتش را بر آن‌ها تقام کنند. ولی همین انسان تا از نور عقل برخوردار نباشد، غی‌تواند حجّت راستین را از دروغین تشخیص دهد. و تنها با دلالت و راهنمایی عقل خویش، بعد از آن‌که خداوند خود را به او شناساند، خواهد دانست که چه کسانی در ادعای خویش راستگویند و چه کسانی دروغ پرداز. این سکیت می‌گوید به ابوالحسن علیه السلام عرض کردم امروز حجّت خداوند بر خلق چیست؟ فرمود:

الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ.^۳

عقل که به واسطه آن راستگو بر خدا شناخته می‌شود و مورد تصدیق قرار می‌گیرد و دروغگو بر خدا هم شناخته می‌شود و مورد تکذیب قرار می‌گیرد. پس عقل انسان در تشخیص پیامبران راستین از دروغ پردازان مفید و کارساز است، ولی با آن نمی‌توان حقیقت نبوّت و رسالت را شناخت و به حقیقت وجودی

۱. کافی ۱؛ ۸۵ / ۱؛ توحید ۲۸۶ / ۲؛ بحار الانوار ۳ / ۲۷۰.

۲. کافی ۱ / ۲۵.

۳. کافی ۱ / ۲۵؛ بحار الانوار ۷۵ / ۳۴۴.

پیامبران و رسولان الهی راه یافت. به نظر می‌رسد کسی که می‌خواهد به این درجه از شناخت و آگاهی برسد؛ باید آن‌گاه که عقل و خرد، او را به پیامبر راستین راهنمایی می‌کند؛ کمر همت را به پیروی او محکم کند؛ و همه اعمال و رفتار خویش را بر پایه فرموده‌های او سامان دهد؛ و به هیچ وجه از سخن او سر پیچی نکند و همیشه در اطاعت و فرمانبری او ثابت قدم و استوار باشد. زیرا تنها در این صورت است که خداوند متعال او را به درجات عالی معرفت نایل خواهد کرد. خدای سبحان می‌فرماید:

﴿وَأَن لَّوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الظِّرِيقَةِ لَا شَيْئَنَا هُمْ مَاءً غَدَقاً﴾.^۱

و این‌که اگر بر راه استوار باشند آنان را از آب گوارا سیراب می‌کنیم.

بدیهی است که هر کس اطاعت و فرمانبریش بیشتر باشد به خداوند متعال نزدیکتر خواهد بود.^۲ و این شیوه‌ای است که عقل نیز کاملاً آن را تأیید می‌کند. زیرا هیچ مردی عاقلی را نمی‌توان یافت که در مقام تربیت دانش آموzan خویش عمل و رفتار و استقامت و پشتکار آن‌ها را در تعالیم آینده لحاظ نکند.

بدین ترتیب روشن گردید که عقل و خرد انسانی در شناخت پیامبران الهی با توجه به معرفت فطری تا حدی مؤثراست و بدین جهت است که خداوند متعال آن را در کنار پیامبران قرار داده و آنان را حجت ظاهری و عقل را حجت باطنی خود به شمار آورده است.

۲. تنصیص و معرفی پیامبران سابق

زمین هیچ‌گاه از حجت خداوند متعال خالی نبوده و نخواهد بود؛ جز این‌که در بردهای از زمان‌ها حجت‌های الهی به خاطر علی، از مردم پنهان بوده‌اند و البته در آن زمان‌ها نیز وصایت و توارث میان آن بزرگواران همواره بر قرار بوده و آثار نبوّت در

۱. جن (۷۲) / ۱۶. در حدیثی از امام صادق علیهم السلام نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود: «لأنناهم علماء كثيراً يتعلمونه من الأنبياء عليهما السلام»: آن‌ها را علم زیادی که از آئمهم عليهما السلام یاد می‌گیرند، می‌چشانیم (تأویل الآیات / ۷۰۴؛ بحار الانوار ۲۴ / ۲۹؛ تفسیر برهان ۵ / ۵۰۹).

۲. معلوم است که قرب به خدا، قرب معرفتی است نه قرب مکانی و جسمانی.

میان ایشان دست به دست می‌گشته است.
علاوه بر همه این‌ها؛ معمولاً پیامبران پیشین از پیامبران بعدی خبر داده، آنان را به امّت‌هایشان معرفی می‌کردند. امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

مِنْ سَابِقِ سُمَّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرَ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ.^۱

پیامبری پیشین که برای او پیامبر پسین نامیده شده و پیامبر پسین که توسط پیشین شناسانده شده است.

و این معروف گاهی به حدّی می‌رسیده است که امّت‌ها پیامبر آینده را همچون فرزندان خویش می‌شناختند. قرآن کریم درباره پیامبر اسلام می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.^۲

آنان که کتاب برایشان دادیم او را می‌شناسند همان‌طور که پسران خود را می‌شناسند و همانا گروهی از آن‌ها با وجود اطلاع از حق آن را کتمان می‌کنند.

پس کسانی که با پیامبران و حجج الهی در ارتباط بودند، مشکلی در شناخت پیامبر آینده نداشتند. و تنها کسانی از شناخت پیامبر آینده ناگاه بودند که با سلسله پیامبران ارتباطی نداشتند. چنین کسانی ناگزیر هنگامی که با ادعای نبوت فردی رویارو می‌شدند چاره‌ای نداشتند جز این که ادعای او را با محکه‌ای که برای تشخیص پیامبران راستین از دروغین ذکر شده، به دقّت مورد بررسی قرار داده؛ وظیفه خویش را در برابر او تعیین کنند.

۳. آیه بیّنه (معجزه)

در قرآن کریم از کارهای خارق العاده‌ای که خداوند متعال برای تأیید پیامبرانش ایجاد کرده است، به عنوان «معجزه» یاد نشده است. بلکه به عنوان «آیه» و «بیّنه» و ...

۱. نهج البلاغه، خطبه / ۱؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۱.

۲. بقره (۲) / ۱۴۶.

از آن‌ها یاد شده است.

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾.^۱

و به تحقیق موسی را نه آیه روشن عطا کردیم.

واز زبان حضرت موسی ﷺ می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَتُكُمْ بَيِّنَاتٌ مِّنْ رَبِّكُمْ﴾.^۲

از سوی پروردگارتان دلیلی روشن آمده است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةً إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ﴾.^۳

هیچ رسولی توان آن را ندارد که آیه‌ای بدون اذن خدا بیاورد.

این تعابیر حاکی از آن است که هدف از ایجاد این کارها تعجیز و قدرت‌نمایی نبوده است؛ زیرا روشن است که خیلی از این کارهای خارق العاده به جهت اطمینان قلب مؤمنان و گروندگان به پیامبران الهی و برای استجابت خواسته‌های آنان صورت گرفته است. بلکه برخی از آن‌ها به خواست خود پیامبران و برای استحکام ایمان و استوار ساختن اطمینان آن‌ها تحقق پیدا کرده است. در جریان حضرت ابراهیم ﷺ که از خداوند متعال می‌خواهد کیفیت احیای مردگان را به او نشان دهد؛ خداوند متعال می‌فرماید: مگر تو ایمان نداری؟ حضرتش جواب می‌دهد: چرا؛ ولی می‌خواهم دلم مطمئن گردد.

﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلِّي وَلِكِنْ لِيَطْمِئِنَّ قَلْبِي﴾.^۴

و آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا مرا نشان ده که مردگان را چگونه زنده می‌کنی. فرمود: آیا ایمان نیاوردی؟ گفت: چرا، ولی برای این که دلم مطمئن شود.

۱. اسراء (۱۷)/۱۰۱

۲. اعراف (۷)/۱۰۵

۳. رعد (۱۳)/۳۸

۴. بقره (۲)/۲۶۰

درباره حضرت زکریا علیه السلام آمده است که وقتی فرشتگان الهی او را به تولد حضرت یحیی علیه السلام بشارت دادند؛ گفت: چگونه می شود من صاحب فرزندگردم در صورتی که پیر شده ام و همسرم نازرا است؟! خداوند متعال در پاسخ او فرمود: خدایت بر هر کاری تواناست. حضرت زکریا در این حال از خدای تعالی «آیه» درخواست می کند. و خداوند می فرماید: «آیه» تو این است که تا سه روز جز به رمز و اشاره نمی توانی با مردم سخن بگویی.

﴿قَالَ رَبِّ أَجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آتِكَ أَلَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْذَانًا﴾.^۱

گفت: پروردگار، آیه ای برای من قرار ده. گفت: آیه تو این است که سه روز با مردم سخن نتوانی گفت مگر به رمز.

آیات حضرت موسی علیه السلام در برابر بنی اسرائیل جز استفاده از عصا در برابر ساحران فرعون، همه برای تحکیم ایمان و تذکار به خداوند متعال صورت گرفته است. در تبدیل عصا به مار و بلعیدن همه آن چه ساحران ساخته بودند، علاوه بر تذکار و تنبه به قدرت پروردگار، تعجیز ساحران و فرعون هم درکار بوده است.

گاهی آیات و معجزات پیامبران برای پایبند کردن مؤمنان به احکام و دستورات پیامبرانشان و عبرت گرفتن دیگران صورت می گرفته است. می توان گفت بیشترینه آیات پیامبران از این گونه بوده اند.

﴿وَ مَا نُرِسِلُ بِالآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾.^۲

ما آیات را جز برای ترساندن نمی فرستیم.

خداوند متعال جریان حضرت عزیز یا ارمیا را که بعد از صد سال مردن دوباره زنده می شود به عنوان «آیه» برای دیگران بازگو می کند:

﴿وَ لِبَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ﴾.^۳

و تا این که تو را آیه برای مردم قرار دهیم.

۱. آل عمران (۳) / ۴۱ و ر.ک: مریم (۱۹) / ۱۰.

۲. اسراء (۱۷) / ۵۹.

۳. بقره (۲) / ۲۵۹.

هم‌چنین از تولّد حضرت عیسی بدون پدر، به عنوان «آیه»‌ای از قدرت و رحمت خویش یاد می‌کند.

﴿وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا﴾.^۱

و تا این‌که او را آیه برای مردم و رحمت از خودمان قرار دهیم.

خداآوند سبحان بیشترینه امّت‌های پیامبران را که با آنان مخالفت ورزیده، آن‌ها را نکذیب می‌کردن و آیات الهی را به ریشخند می‌گرفتند؛ با آیات قهر و غضب خویش هلاک ساخته تا عبرت و پندی برای دیگران باشد و تذکر و تنبیه برای کسانی که قصه‌های آنان را یاد می‌کنند.

بنابراین، کارهای خارق العاده‌ای که خداوند متعال برای تأیید پیامبرانش ایجاد می‌کند، بیشتر جنبه هدایتی و راهنمایی و یادآوری و دلالت دارد تا تعجیز و قدرت‌نمایی و مبارزه و تحذی. بلکه حتی در مواردی هم که تعجیز و تحذی در میان است اصل و اساس جنبه هدایتی و دلالتی و «آیه» بودن آن است تا سرکوب مخالفان و منکران. زیرا آیه و علامت و یادآوری وقتی معنا دارد که انسان‌هایی وجود داشته باشند یا به انسان‌هایی که بعداً می‌آیند، برسد.

گاه در برخی از روایات معصومان ﷺ به جای «آیه» واژه «معجزه» آمده است. به نظر می‌رسد علت آن این باشد که چنین کارهایی که از پیامبران الهی سر می‌زند، فعل خداوند متعال بوده و پسر از مقابله با آن کارها و آوردن نظایر آن‌ها عاجز و ناتوان است. اما - چنان‌که گفتیم - حقیقت در این عاجز نمودن نیز منظور و مقصد اصلی، همان «آیه» و نشانه بودن برای صداقت و راستی نبوّت و مدعی آن است. همان‌طور که در آیات زیادی به این مطلب اشاره رفته است که مخالفان وقتی با پیامبران مواجه می‌شوند، می‌گفتند:

﴿إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأَتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.^۲

اگر می‌توانی آیه‌ای بیاوری آن را بیاور اگر از راستگویان هستی.

۱. مریم (۱۹/۲۱).

۲. اعراف (۷/۱۰۶) و ر.ك: شعراء (۲۶/۱۵۴).

﴿فَاتَّا بِمَا تَعْدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.^۱

اگر از راستگویانی به ما بیاور آن را که وعده می‌دهی.

ابو بصیر در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره علت معجزه که خداوند متعال به پیامبرانش عطا فرموده، سؤال می‌کند:

لَيْسَ عِلَّةً أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءً وَرُسُلَّهُ وَأَعْطَاكُمُ الْمُعْجِزَةَ؟

دلیل اعطای معجزه از سوی خداوند متعال به شما و پیامبران و رسولان چیست؟

حضرت در جواب با این که واژه «معجزه» را به کار می‌برد ولی تأکید می‌کند که آن «علامت» است.

لَيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءً وَرُسُلَّهُ وَحْجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ.^۲

تا این که دلیل بر صدق آورنده آن باشد. معجزه علامتی برای خداست که عطا نمی‌کند آن را مگر به پیامبران و رسولان و حجت‌هایش تا به واسطه آن راستی راستگو از دروغ دروغگو شناخته شود.

پس دلالت معجزه به صدق ادعای نبوت همچون دلالت آیات تکوینی بر وجود خداوند متعال و معرفت او است و همان طور که آن‌ها در معرفت خدا فقط جنبه تذکار و یادآوری دارند، در مورد آیات پیامبران هم امر از این قرار است. زیرا روشن است که معرفت پیامبران الهی بدون معرفت خداوند سبحان، معنا و مفهومی ندارد. پس وقتی فردی مدعی نبوت و رسالت از سوی خداوند متعال بود؛ وظیفه اصلی او توجّه دادن به خداوند متعال و یادآوری معرفت او است. و این یادآوری و تنبیه و قتی کامل می‌شود که رسول و نبی بتواند آیه‌ای از آیات الهی را برای مخاطبان خود اظهار و ابراز نماید.

معلوم است مخاطبان در برابر آیات الهی گوناگون‌اند؛ برخی عناد دارند و برخی تسلیم می‌گردند. ولی باید دانست که زنده کردن دل‌ها و اثاره گنج‌های عقول انسانی و

۱. هود (۱۱) / ۳۲؛ احقاف (۴۶) / ۲۲ و ر.ا: عنکبوت (۲۹) / ۲۹.

۲. علل الشرایع ۱/ ۱۲۲؛ بحار الانوار ۱۱/ ۷۱.

توجّه دادن او به معرفت فطری، از معجزات و آیات مهم و اساسی پیامبران است. در مورد اختلاف زمان پیامبران و تأثیر آن در آیات و معجزات آنها، حدیثی از امام رضا علیهم السلام نقل شده است که در این زمینه مفید است. ابن سکیت از امام رضا علیهم السلام از گوناگونی آیات حضرت موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم سوّال می‌کند. حضرت در جواب علوم و فنون روزگار هر یک را دلیل آن دانسته، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عَلَيْهِ الْحُجَّةَ كَانَ الْغَالِبُ عَلَىٰ أَهْلِ عَصْرِهِ السُّحْرَ فَأَتَاهُمْ
مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ
بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ احْتَاجَ
النَّاسُ إِلَى الطَّبْبِ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَحْيَا
لَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.
وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَىٰ أَهْلِ عَصْرِهِ
الْخُطْبَ وَ الْكَلَام... فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ
قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ...^۱

همانا خداوند آن‌گاه که موسی علیهم السلام را مبعوث کرد سحر بر اهل زمان او غالب بود پس او از ناحیه خدا چیزی را آورد که مانند آن از توان خارج بود و به واسطه آن، سحر آن‌ها را باطل کرد و حجت را بر آن‌ها تمام کرد. و همانا خداوند عیسی علیهم السلام را در وقتی مبعوث کرد که فلنج شایع شده بود و مردم نیاز به طبابت داشتند پس از ناحیه خداوند چیزی را آورد که آوردن مثل آن در توان آن‌ها نبود و او چیزی آورد که با آن مردگان را زنده می‌کرد و کور مادر زاد و مرض پیسی را به اذن خدا شفا می‌داد و با آن حجت را بر آن‌ها تمام می‌کرد. و همانا خداوند محمد علیهم السلام را در زمانی مبعوث کرد که بر اهل آن زمان خطبه خواندن و کلام غالب بود... پس از ناحیه خدا مواعظ و حکمت‌هایی آورد که با آن‌ها گفتار آنان را باطل کرد و حجت را تمام کرد.

۱. کافی ۱: ۲۴؛ احتجاج ۲: ۴۳۲؛ بحار الانوار ۱۷: ۲۱۰.

پس انگیزه‌گوناگوئی آیات پیامبران در زمان‌های مختلف، از اختلاف و تفاوت علوم رایج آن زمان‌ها بوده است. و این بدان جهت بوده که توجه مردم در هر زمانی به مسائل خاصی معطوف می‌شده و آیه‌ای که در زمینه همان مسائل خاص می‌آمده در اتمام حجّت و یادآوری و توجّه مردم به سوی خداوند سبحان مؤثّرتر بوده است.

۴. معجزات پیامبران و علم

گفته‌یم «معجزه» آیه و نشانه است که خداوند متعال به پیامبرانش عطا کرده یا آن را به دست آن‌ها ظاهر می‌سازد تا راستی ادعای نبوّت آن‌ها برای مردم روشن شود. آنان با دیدن کارهای فراتبیعی پیامبران متوجه می‌شوند که آنان در ادعایشان صادق‌اند. زیرا به وسیله این «آیات» و نشانه‌ها مردم درمی‌یابند که آنان با خداوند متعال در ارتباطند؛ خدایی که هیچ کاری بی‌ارادة او تحقق نمی‌یابد و اسباب و علل طبیعی، همه محکوم اراده اوست. پس انبیا در حقیقت، مدعی ارتباط خاص با خدایی‌اند که علم و قدرتش بی‌پایان و فراتر از همه علوم و قدرت‌هast و بنابراین هترین نشانه برای راستی این ادعای ارتباط داشتن با خدا، ارائه علم و قدرتی فوق العاده است و به همین دلیل است که آیات و نشانه‌های پیامبران الهی از این دو مقوله‌اند. پس به طور قطع می‌توان گفت که همه آن‌ها نشانه علم و قدرت حق متعال‌اند.

بعضی می‌گویند «معجزه» نشانه قدرتی فراتبیعی است که با اثبات آن غی‌توان صدق احکام و تعالیم معجزه‌گر را نتیجه گرفت، چون مطابقت با واقع از مقوله علم است و معجزه از مقوله قدرت؛ – مثلاً آب کردن فولاد در یک لحظه دلیل قدرت خارق العاده است؛ اما دلیل بر وجود خداویغمبر و بهشت و جهنّم و صحّت احکام و قوانین و تعالیم پیامبران، که همگی از سنخ علم هستند، نیست – این اشکال با بیانی که گفته شد منتفی می‌شود؛ زیرا وقتی اثبات شد که همه معجزات پیامبران نشانه علم الهی و قرینه‌ای قوی برای دانش بی‌کرانه و فراتبیعی معجزه‌گر هستند، صدق گفتار او و صحّت احکام و قوانین و تعالیمش در پیوند با حقایق جهان هستی و دنیا و آخرت، قطعی و یقینی می‌شود. و مخاطبانش یقین و اطمینان می‌کنند که احکام و دستورات و تعالیم او درباره جهان هستی همه از همین ارتباط پدید آمده است.

البته باید توجه داشت که نخستین و مهم‌ترین وظیفه پیامبران الهی توجه دادن انسان به خدای متعال و یاد آوری معرفت فطری خدای سبحان و اثارة گنج‌های هفتۀ عقول آن‌هاست. و بعد از آن است که نبوت خودشان را مطرح کرده، از مردم می‌خواهند به دستورهایی که از سوی خدایشان آورده؛ عمل کنند. و - چنان‌که گفتیم - معرفت نبوت نبی بدون معرفت خدای سبحان تحقیق پیدانی کند. پس کسی که به دعوت پیامبران الهی به خدای تعالی متوجه گردید، آوردن آیه و معجزه برای او یا برای اقام حجت است و یا برای تثبیت ایمان.

اثبات این مطلب که همه معجزات پیامبران نشانه علم الهی است با اندکی توجه و تأمل در معجزاتی که در قرآن و روایات نقل شده، روشن می‌شود؛ چراکه برخی از آن‌ها به طور کلی اعجاز علمی‌اند؛ مانند قرآن کریم برای پیامبر اسلام ﷺ و اخبار از آن‌چه مردم در خانه‌هایشان ذخیره کرده‌اند برای حضرت مسیح؛ و برخی دیگر هم نشانه علم‌اند؛ مانند احیای مردگان و شفای بیماری‌های چاره‌ناپذیر و جاری کردن آب از سنگ و تبدیل نمودن عصا به ماری بزرگ و بیرون آوردن شتر از کوه و سخن گفتن با حیوانات و آوردن تخت بلقیس در یک چشم بهم زدن و امثال و نظایر آن‌ها. روشن است که این امور با علم تحقیق پیدا می‌کند و در آیات و روایات هم این امور مستند به علم شده است نه قدرت. قرآن آصف بن برخیارا که در یک چشم بهم زدن تخت بلقیس را آورد به داشتن علمی از کتاب توصیف می‌کند:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾.^۱

کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من او را پیش از آن که چشم بهم زنی می‌آورم.

و امام صادق علیه السلام در توضیح علم آصف بن برخیا می‌گوید: آصف با یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم که بر زبان جاری ساخت زمین را شکافت و تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و سپس زمین شکافته شده را دوباره به حال نخست

بازگردانید.

اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ تَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا كَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ
فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِي مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَبْعِينَ فَتَنَوَّلَ عَرْشَ بِلْقِيسَ حَتَّى
صَيَّرَهُ إِلَى سُلَيْمَانَ ثُمَّ انبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِي أَقْلَمِ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ.^۱

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که نزد آصف یک حرف از آن بود و به آن تکلم کرد و زمین بین او و سبا برای او شکافته شد و او تخت بلقیس را گرفت و نزد سلیمان آورد سپس زمین در یک چشم بهم زدن بهم آمد.

و حضرت عیسیٰ نیز با دو حرف از حروف اسم اعظم مردها را زنده و کوری

مادر زاد و پیسی را علاج می‌کرد:

وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ وَ كَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَىٰ وَ يُبْرِئُ بِهِمَا
الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ.^۲

و به عیسی از آن‌ها دو حرف داد که با آن دو مردگان را زنده می‌کرد و کور مادر زاد و مرض پیسی را شفا می‌داد.

از سوی دیگر قرآن نیز که «آیه» و معجزه جاوید پیامبر اسلام است خود را حاوی دانش فراوان معرفی کرده؛ و یکی از علومش را سخن گفتن با مردگان و به حرکت در آوردن کوهها و شکافتن زمین معرفی می‌کند:

﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ
الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾.^۳

و اگر قرآن به واسطه آن کوهها به حرکت در آیند یا زمین به واسطه آن تقطیع شود یا مردگان با آن سخن بگویند بلکه امر همه‌اش از برای خداست. معلوم است اگر این علم به موجودی کوچک و خیلی ناتوان هم داده شود همین کارها را با آن انجام می‌دهد.

۱. کافی ۱ / ۲۳۰؛ بحار الانوار ۱۴ / ۱۱۳.

۲. بصائر الدرجات ۱ / ۲۰۸؛ بحار الانوار ۱۱ / ۶۸.

۳. رعد (۱۳) / ۳۱.

خلاصه درس دوازدهم

- زمین هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند. و هر پیامبری مردم روزگار خویش را از حجت و پیامبر آینده، آگاه می‌کند.
- در قرآن کریم به جای واژه معجزه از واژه‌هایی همچون «آیه» و «بینه» استفاده شده و حکمت این امر آن است که معجزات، آیات الهی اند که برای توجه دادن بشر به خدای سبحان و یادآوری او و پایداری ایمان و اطمینان قلبی، و ترسانیدن از عذاب الهی و انگیزه‌هایی دیگر به پیامبران داده می‌شود؛ نه برای قدرت نمایی و ناتوان شمردن دیگران. پس مناسب‌ترین واژه برای بیان این امر همان واژه‌هایی است که در قرآن به کار برده شده است.
- شناخت پیامبران الهی به واسطه شناخت خدای سبحان برای انسان امکان‌پذیر است. انسان بعد از شناخت خداوند متعال به عقل و خرد خویش مدعیان راستین را از دروغ پردازان تشخیص می‌دهد و می‌داند کسی که ریشه‌اش نا سالم و در کردار و رفتارش ناراستی وجود دارد، نمی‌تواند رسول و پیام آور خداوند پاک و منزه باشد و عقل او را تا این حد به شناخت رسولان الهی دلالت می‌کند و برای شناخت بیشتر باید کمر همت به پیروی از آنان بینند تا با اعمال صالح و کردار نیک راه تقریب خویش را به خدا و فرشتگان او، هموار کند.
- واژه معجزه در روایات به ندرت یافت می‌شود. و آن‌جا که به کار رفته نیز جنبه آیه و علامت بودن آن مورد توجه است.
- گوناگونی آیات و معجزات پیامبران – که از دگرگونی مسائل زمان‌ها حکایت می‌کند – برای این بوده است که تذکر و یادآوری و اتمام حجت هر چه کامل‌تر تحقیق باید.
- معجزه به ظاهر نشانه قدرت خداوند متعال است، ولی با دقّت معلوم می‌شود که معجزه نشانه علم او نیز هست.

خودآزمایی

۱. ارتباط شناخت نبی و شناخت خدا را تبیین فرمایید.
۲. مفهوم «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة» را به طور مبسوط بنویسید.
۳. نقش عقل را در تشخیص پیامبران راستین بنویسید.
۴. مفهوم «نصّ پیامبر سابق» – به عنوان یکی از راههای شناخت حجت خدا – را بنویسید.
۵. «معجزه» به چه معناست؟ و تفاوت آن با «آیه» و «بینه» چیست؟
۶. جهت امور خارق العاده‌ای که به دست پیامبران ایجاد می‌شود، را بنویسید.
۷. دلیل گوناگونی معجزات پیامبران مختلف را با توجه به حدیث امام رضا علیه السلام بنویسید.
۸. «معجزه» نشانه علم الهی پیامبران است یا قدرت الهی ایشان یا هر دو؟ توضیح دهید.

بخش دوم

پروتھ خاصه

درس ۱۳

پیامبران پیشین

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس، ضمن آشنایی با منبع صحیح آگاهی از پیامبران پیشین راجع به تعداد پیامبران، پیامبران اولو‌العزم، لغت و زبان پیامبران و کتاب‌های ایشان اطلاعاتی کسب کند.

۱. منبع صحیح شناخت پیامبران پیشین

تنهای منبع صحیح برای اطلاع و آگاهی از پیامبران پیشین، قرآن کریم و اخبار و آثار رسیده از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و اهل بیت ﷺ است؛ زیرا بر مبنای قرآن کریم کتاب‌های پیامبران پیشین هیچ کدام به دور از تحریف به دست بشر امروزی نرسیده است و هیچ یک از آن‌ها به تنها بی و بدون تأیید قرآن کریم برای هیچ‌کس حجت نیست. از آنجایی که تمام آثار پیامبران پیشین به توارث به پیامبر گرامی اسلام ﷺ رسیده است؛ پس برای فهمیدن محتوای کتاب‌ها و شناخت ویژگی‌هایشان چاره‌ای جز مراجعه به قرآن کریم و معصومان ﷺ نداریم.

در بخش کلیات به برخی از جهات اختلاف و تفاوت پیامبران اشاره‌ای گردید و گفته شد که پیامبران درجات و مراتب مختلف دارند و تعدادی از آن‌ها علاوه بر مقام نبوّت و رسالت دارای مقام امامت نیز بودند. و تعدادی از آن‌ها خود دارای شریعت بوده و برخی پیرو شرایع پیامبران دیگر بوده‌اند. در اینجا - علاوه بر اطلاعات کلی و اجمالی درباره آنان - به برخی دیگر از ویژگی‌ها و کیفیّت نبوّت و رسالت آن‌ها اشاره می‌شود:

۲. تعداد پیامبران

در قرآن کریم تنها تعدادی از پیامبران اهلی نام برده شده و تصریح شده که رسولانی هم هستند که ذکری از آن‌ها به میان نیامده است.

﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلٍ وَرُسُلًا لَمْ نَتَصَصَّهُمْ عَلَيْكَ﴾^۱.

و رسولانی که پیش از این آن‌ها را بر تو نقل کردیم و رسولانی که بر تو آن‌ها را نقل نکردیم.

در قرآن کریم تنها نام بیست و شش پیامبر آمده؛ و آنان عبارتند از:
آدم، نوح، ادريس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع،
ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون،
داود، ایوب، سليمان، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد، عیسی و
محمد ﷺ^۲.

پیامبران دیگری نیز بوده‌اند که به صورت مبهم از آن‌ها یاد شده است. مانند:

﴿قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ﴾^۳.

پیامبران به آن‌ها گفت.

﴿أُو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾^۴.

یا مانند کسی که بر آبادی عبور کرد.

﴿وَأَوْصَيْنَا إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ﴾^۵.

و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسپاط وصیت کردیم.

در آخر آیه، «اسپاط» جمع سبط به معنای قبایل بنی اسرائیل است که هر قبیله‌ای را پیامبری بوده است. و تعداد آن‌ها بنابر آن‌چه روایات اهل بیت علیهم السلام بر آن دلالت دارد –

۱. نساء (۴) / ۱۶۴.

۲. منشور جاوید ۱۳۳ / ۱۰؛ پیام قرآن ۷ / ۳۵۸.

۳. بقره (۲) / ۲۴۷.

۴. بقره (۲) / ۲۵۹.

۵. نساء (۴) / ۱۶۳.

دوازده نفر - از فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام - است.^۱

در دعای امّداوود امام صادق علیه السلام تعداد دیگری از پیامبران الهی را نام برده است.^۲

در روایات اهل بیت علیهم السلام مشهور است که تعداد پیامبران الهی صد و بیست و چهار هزار نفرند.^۳

در روایتی تعداد آن‌ها صد و چهل و چهار هزار ذکر شده است.^۴

در حدیثی دیگر سیصد و بیست هزار نبی و سیصد و اندي رسول ذکر گردیده است^۵

و در حدیثی دیگر صد و بیست هزار.^۶

۳. پیامبران اولوالعزم

در تعداد پیامبران اولوالعزم اختلافی نبوده و همه اتفاق دارند که آن‌ها پنج نفر و عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام.

ولی در انگیزه نامگذاری آنان به این عنوان اختلاف است:

در برخی روایات حکمت آن صاحب شریعت بودن آنان عنوان شده است.^۷

در برخی دیگر کمال ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام.^۸

در برخی مبعوث شدن فراگیر آنان به کرانه‌های زمین و جن و انس.^۹

و در برخی دیگر پیشی گرفتن در اقرار به خداوند متعال.^{۱۰}

پس در این‌که این پنج نفر از پیامبران بزرگ الهی‌اند و نسبت به دیگران از درجه و مقامی بالا برخوردارند تردیدی نیست و امام صادق علیه السلام فضیلت و برتری علمی آن‌ها

۱. ر.ك: کفاية الاثر / ۱۴ و ۸۰؛ بحار الانوار / ۳۶ و ۲۸۴ و ۳۱۲.

۲. بحار الانوار / ۱۱ و ۵۹ و ۵۸ و ۳۹۷.

۳. بحار الانوار / ۱۱ و ۳۰ و ۳۲ و ر.ك: مستدرک سفينة البحار / ۹ و ۵۰۶.

۴. بحار الانوار / ۱۱ و ۳۰.

۵. همان / ۶۰.

۶. کافی / ۱ و ۲۲۴.

۷. بحار الانوار / ۱۱ و ۳۴ و ۵۶.

۸. همان / ۳۵.

۹. همان / ۳۳.

۱۰. همان / ۳۵.

را نسبت به پیامبران دیگر به صراحة بیان کرده؛ می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ أُولَى الْعِزَمِ مِنَ الرُّسُلِ بِالْعِلْمِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ.^۱

همانا خداوند رسولان اولوالعزم را به علم بر پیامبران برتری داده است.

۴. سخن و زبان پیامبران

همه پیامبران با واژه و زبان قوم خویش سخن گفته‌اند:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾.^۲

و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش.

از امیر مؤمنان و امام صادق علیه السلام نقل شده که هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد علیهم السلام به زبان عربی سخن می‌گفتند.^۳

و در روایتی زبان حضرت آدم، شیث، ادریس، نوح و ابراهیم علیهم السلام را سریانی و زبان اسحاق، یعقوب، موسی، داود و عیسی علیهم السلام را عبرانی، و زبان هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد علیهم السلام را عربی دانسته است. و بعد فرموده است:

ابراهیم و اسحاق و یعقوب و لوط در یک زمان مبعث شده‌اند.^۴

۵. کتاب‌های پیامبران

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که تعداد کتاب‌هایی که بر پیامبران الهی نازل شده صد و چهار است:

مِائَةَ كِتَابٍ وَ أَرْبَعَةَ كُتُبٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى شَيْئٍ حَمْسِينَ صَحِيفَةً وَ عَلَى إِدْرِيسَ ثَلَاثِينَ صَحِيفَةً وَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عِشْرِينَ صَحِيفَةً وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ.^۵

۱. الخرائج والجرائح ۲/ ۷۹۶؛ بحار الانوار ۲/ ۲۰۵.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۴.

۳. ر.ك: بحار الانوار ۱۱/ ۳۶۳ و ۴۲۶.

۴. بحار الانوار ۱۱/ ۵۶.

۵. الخصال ۲/ ۵۲۴؛ مجموعه ورام ۲/ ۶۷؛ بحار الانوار ۷۴/ ۷۱.

خدا صد و چهار کتاب نازل کرد. پنجاه صحیفه بر شیعیت و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نازل کرد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که مجوس پیامبری داشتند که او را کشته و کتابش را سوزانند. این کتاب در دوازده هزار پوست گاو گرد آمده بود.^۱ قرآن نیز به کتاب برخی پیامبران اشاره دارد:

﴿وَآتَيْنَا دَاوُدَ رَبُورًا﴾.^۲

و بر داود زبور را دادیم.

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى أَبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدَىٰ وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدَىٰ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُسْتَقِينَ﴾.^۳

به دنبال آثار آن‌ها عیسی بن مریم را آوردیم در حالی که تورات را پیش روی خود تصدیق کننده بود و به او انجیل را دادیم در آن هدایت و نور بود و تورات پیش از خود را تصدیق کننده بود و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود.

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصَّحْفِ الْأُولَى * صَحْفُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾.^۴

این در کتاب‌های پیشین موجود است کتاب‌های ابراهیم و موسی.

بدین ترتیب می‌توان پیامبران صاحب کتاب را از این آیات و روایات به اجمال شناخت. مقداری از محتوای آن کتاب‌ها نیز در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام دیده می‌شود اما هرگز نمی‌توان اطلاع کاملی از آن‌ها به دست آورد. بنابر اعتقاد شیعه، اصل همه آن کتاب‌ها نزد حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف محفوظ است.^۵

۱. کافی ۳/۱۶۱ و بحار الانوار ۱۴/۴۶۳.

۲. نساء ۴/۱۶۳.

۳. مائدہ ۵/۴۶.

۴. اعلیٰ ۸۷/۱۸ و ۱۹.

۵. ر.ك: کافی ۱/۲۲۳ - ۲۲۸.

خلاصه درس سیزدهم

- تنها منبع صحیح برای رسیدن به اخبار و حالات و ویژگی‌های پیامبران پیشین، قرآن و آثار اهل بیت علیهم السلام است.
- اسمای بیست و شش نفر از پیامبران الهی در قرآن کریم به صراحت آمده است و در روایات تعداد دیگری نیز بیان شده است.
- مشهور آن است که تعداد پیامبران الهی صد و بیست و چهار هزار است.
- در این‌که حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام پیامبران اولوالعزم‌اند اختلافی نیست. اختلاف تنها در علت نامگذاری آنان به این عنوان است.
- همه پیامبران الهی به زبان قومشان سخن می‌گفتند. و از این میان هود، صالح، شعیب، اسماعیل، و محمد علیهم السلام عرب زبان بودند.

خودآزمایی

۱. منبع صحیح اطلاع از پیامبران پیشین چیست؟
۲. در قرآن کریم نام چند تن از پیامبران آمده است؟
۳. تعداد و نام پیامبران اولوالعزم را بنویسید.
۴. علّتها و انگیزه‌های نامگذاری پیامبران اولوالعزم به این عنوان را بنویسید.
۵. پیامبران با چه لغت و زبانی سخن می‌گفته‌اند؟
۶. براساس حدیث رسول خدا صلوات الله علیه و سلام تعداد کتاب‌های پیامبران چند کتاب بوده است؟
۷. خصوصیات کتاب پیامبر مجوسیان را براساس روایت امام صادق علیه السلام بنویسید.
۸. پیامبران صاحب کتاب و نام کتاب‌های ایشان را با توجه به آیات قرآن بنویسید.

درس ۱۴

پیامبر اسلام

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس با خصوصیات زمان بعثت پیامبر اسلام آشنا گردد و بداند که پیامبر اسلام ﷺ بر همهٔ جهان مبعوث شده است و از همهٔ پیامبران پیش از خود برتر است. همچنین معنای درست امّی بودن پیامبر اسلام را دریابد و در مورد راههای شناخت پیامبر اسلام، ختم نبّوت و جاودانگی شریعت ایشان آگاهی داشته باشد.

۱. زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ

پیامبر اسلام ﷺ زمانی به پیامبری می‌ووثر گردید که حجت‌های الهی در میان مردم حضوری آشکار و فعال نداشتند. مردم در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بردند. از تربیت و اخلاق در میان آن‌ها اثری نمانده و آثار نبوّت و رسالت از میان آنان رخت بربرسته بود. امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينٍ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولٌ هَجْعَةٌ مِنَ الْأَمَمِ وَ انْسِاطٌ
مِنَ الْجَهْلِ وَ اعْتِرَاضٌ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ انتِقَاضٌ مِنَ الْمُبْرَمِ.^۱

او را به هنگام انقطاع رسولان و خواب زدگی طولانی امّتها و فراگیری نادانی و گسترش فتنه و از هم گسستن تار و پود واقعیت‌ها فرستاد.

فترت؛ یعنی ضعف و سستی و انقطاع رسولان. هجعة؛ یعنی خواب‌زدگی و انتقاض مبرم؛ یعنی تحریف حقایق و از هم گسستن تار و پود واقعیت‌ها.

پیش از بعثت پیامبر اسلام ﷺ مردمان حرمت‌ها را می‌شکستند، دانشمندان و حکیمان را خوار می‌شدند و جهل و ناآگاهی و کوردلی و ظلمت‌همه جا را فراگرفته بود:

النَّاسُ يَسْتَحْلُونَ الْحَرِيمَ وَ يَسْتَذَلُونَ الْحَكِيمَ يَحْيَوْنَ عَلَىٰ فَتْرَةٍ وَ

۱. کافی ۱ / ۶۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸؛ بحار الانوار ۸۹ / ۸۱.

يَمُوتُونَ عَلَىٰ كُفْرٍ^۱

مردم مرزها وحریمها را از بین برده بودند و حکیم را خوار می‌شمردند و در انقطاع فترت زندگی می‌کردند و بر کفر می‌مردند.

حضرت زهرا عليها السلام در توصیف زمان بعثت پیامبر کرامی اسلام می‌فرماید:

شما بر لب پرتگاه آتش بودید، جرعة هر آشامنده و فرستی مناسب برای هر آزمند؛ و شعله‌ای برای کسی که به شتاب دنبال آن باشد. زیر پای دیگران لگد مال می‌شدید. و آب‌های گندیده می‌آشامیدید. و برگ درختان می‌چیدید. خوار مایه و زبون و ناتوان بودید و از آن بیم داشتید که مردم از هر سو به شما هجوم آورند.^۲

۲. جهانی بودن بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلّم

در میان پیامبران حق، کمتر پیامبری را می‌توان یافت که بعثت او جهانی باشد؛ اگر چه در روایتی درباره پیامبران اولو‌العزم آمده است که آنان بر شرق و غرب و جن و انس مبعوث شده بودند، ولی این امر درباره حضرت نوح و عیسی عليهم السلام مورد اختلاف است.

اما به تصریح قرآن کریم و به دلالت روایات اهل بیت عليهم السلام رسالت پیامبر اسلام جهانی است.

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَةً لِلنَّاسِ بَشِيرًاً وَ نَذِيرًاً﴾.^۳

ما تو را بشارت دهنده و ترساننده نفرستادیم مگر برای همه مردم.

از سوره جن بر می‌آید که آنان نیز در حیطه هدایت پیامبر کرامی اسلام قرار دارند.

امام صادق عليه السلام در روایتی رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلّم بر همه انسان‌ها و جن‌ها را بیان کرده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا شَرَائِعَ نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ

۱. نهج البلاغه، خطبه / ۱۵۱؛ بحارالأنوار / ۱۸ / ۲۲۲.

۲. الاحتجاج / ۱ / ۱۰۰؛ و بحارالأنوار / ۲۹ / ۲۲۴.

۳. سیا (۳۴) / ۲۸.

عیسی... وَ أَرْسَلَهُ كَافِهً إِلَى الْأَيْضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ.^۱
همانا خداوند متعال محمد را شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی عطا کرد... و او را بر همه سفید و سیاه و جن و انس فرستاد.

۳. افضلیت پیامبر اسلام بر پیامبران دیگر

نبوت پیامبر اسلام ﷺ اگر چه به ظاهر - و از نظر زمان - بعد از همه پیامبران الهی است ولی در حقیقت پیش از همه آن‌ها بوده است. امام صادق علیه السلام در حدیثی به این مسأله اشارت دارد. علی بن معمر می‌گوید:

سَأَلَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى»^۲ قَالَ يَعْنِي بِهِ مُحَمَّدًا ﷺ حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِفْرَارِ بِاللَّهِ فِي الدَّرَّ الْأَوَّلِ.^۳

از امام صادق علیه السلام از آیه «این بیم دهنده‌ای از بیم دهنگان پیشین است» سوال کردم، فرمود: مقصود از او محمد ﷺ است آن‌گاه که آن‌ها را به اقرار به خدا در ذر اول خواند.

او نخستین کسی است که به ربویت پروردگار عالم اقرار کرد. و در جواب قریش که از ایشان درباره پیشی گرفتنش بر پیامبران دیگر سؤال کرده بودند؛ فرمود:

إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيشَاقَ النَّبِيِّنَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَكُنْتُ أَوَّلَ نَبِيًّا قَالَ بَلَى فَسَبَقْتُهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّوَ جَلَّ.^۴

همانا من اولین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم و اولین کسی بودم که اجابت کردم، آن‌گاه که از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر نفس خویش شاهد ساخت «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا» پس من نخستین

۱. کافی ۲/۱۷؛ المحسن ۱/۲۸۷؛ بحارالانوار ۱۶/۳۳۱.

۲. نجم (۵۳)/۵۶.

۳. بحارالانوار ۱۵/۱۶ و ۴/۳۷۲.

۴. بصائرالدرجات ۱/۸۳؛ علل الشرایع ۱/۱۲۴؛ بحارالانوار ۱۵/۱۵.

پیامبری بودم که «بلى» گفتم. پس در اقرار به خدای تعالی بر آن‌ها پیشی گرفتم.

و در جواب شخصی یهودی که از فضل و برتری او و موسی عليهما السلام سؤال کرده بود؛ فرمود: اگر موسی علیه‌الله‌کمال مرا درک می‌کرد و به نبوّت من ایمان نمی‌آورد، ایمان و پیامبری برایش سودی نداشت.

يَا يَهُودِيٌّ إِنَّ مُوسَى لَوْ أَدْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَ بِنُبُوَّتِي مَا نَفَعَهُ
إِيمَانُهُ شَيْئًا وَ لَا نَفَعَتُهُ النُّبُوَّةُ يَا يَهُودِيٌّ وَ مِنْ ذِرَيَّتِي الْمَهْدِيُّ إِذَا حَرَجَ
نَزَّلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِنَصْرَتِهِ وَ قَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ.^۱

ای یهودی همانا اگر موسی مرا درک می‌کرد و به من ایمان نمی‌آورد و نبوّت مرا قبول نمی‌کرد، ایمانش هیچ نفعی به حال او نداشت و نبوّتش نیز نفعی به او نمی‌رساند. ای یهودی مهدی از فرزندان من است آن‌گاه که خروج کند عیسی علیه‌الله‌کمال برای یاری او فرود می‌آید و او را پیش می‌اندازد و پشت سر او نماز می‌خواند.

۴. امّی بودن پیامبر ﷺ

قرآن کریم در دو مورد پیامبر گرامی اسلام را «امّی» معرفی کرده است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الَّتِيَ الْأُمَّى﴾.^۲

آنان که از رسول نبی امّی پیروی می‌کنند.

﴿فَامْنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمَّى﴾.^۳

به خدا و رسولش که نبی امّی است ایمان بیاورید.

از آیات به دست می‌آید که واژه «امّی» - درباره پیامبر گرامی اسلام ﷺ - بدین معناست که آن حضرت پیش از نبوت، سابقه درس خواندن و نوشتن نداشت.

۱. احتجاج ۱/۴۸؛ امالی صدوق/۲۱۸؛ روضة الموعظین ۲/۲۷۲؛ بحار الانوار ۱۶/۳۶۶.

۲. اعراف (۷)/۱۵۸.

۳. اعراف (۷)/۱۵۹.

﴿وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُطْهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْرَتَابَ
الْمُبْطِلُونَ﴾.^۱

و تو پیش از این کتابی تلاوت نکرده بودی و به دست راست خویش ننوشته بودی که در این صورت باطل گرایان شک و تردید می‌کردند.

در این آیه دلیل درس نخواندن و ننوشتن او بیان شده است که اگر چنین نبود در نبوت او شک و تردید پدید می‌آمد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا پیامبر اکرم ﷺ خواندن و نوشتن می‌دانست یا نه؟ در دو حدیث که از امام جواد و امام باقر علیهم السلام نقل شده؛ بیان شده است که حضرتش قادر به خواندن و نوشتن بود و در هر دو حدیث به آیه دوم سوره جمعه استناد شده است که چگونه فردی می‌خواهد تعلیم کتاب و حکمت دهد در حالی که خودش از خواندن و نوشتن محروم است. در این دو حدیث موضوع «امّی» بودن پیامبر ﷺ مطرح شده و معنای آن منسوب بودن ایشان به «ام القری» (=مکه) دانسته شده است.^۲ امام جواد علیه السلام در جواب سؤال از امّی بودن پیامبر و این که مردم می‌گویند او کتابت و نوشتن نمی‌دانست؛ می‌فرماید:

كَذَبُوا عَنِيهِمْ لَعْنَةُ اللهِ أَنَّى ذَلِكَ وَ اللهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «هُوَ الَّذِي
بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَنِيهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ وَ يُعْلَمُهُمُ
الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» فَكَيْفَ كَانَ يُعْلَمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟! وَ اللهُ لَقَدْ كَانَ
رَسُولُ اللهِ ﷺ يَعْرُأُ وَ يَكْتُبُ بِاثْنَيْنِ وَ سَبْعِينِ.^۳

آنان دروغ گفته‌اند خدا لعنتشان کند چگونه می‌شود این امر درست باشد در حالی که خدای تعالی در آیه محکم می‌فرماید: «اوست کسی که در میان امیان رسولی از آن‌ها مبعوث کرد که آیاتش را بر آنان تلاوت می‌کرد و آن‌ها را تزکیه می‌نمود و کتاب و حکمت به آن‌ها تعلیم می‌داد» پس چگونه ممکن است تعلیم دهد چیزی را که نمی‌داند؟! سوگند به خدا رسول خدا ﷺ به هفتاد و دو حرف می‌خواند و می‌نوشت.

۱. عنکبوت (۲۹) / ۴۸.

۲. بحار الانوار ۱۶ / ۱۳۲ و ۱۳۳.

۳. علل الشرایع ۱ / ۱۲۴؛ اختصاص ۲۶۳؛ بحار الانوار ۱۶ / ۱۳۲.

در برخی روایات آمده است که حضرت می خواندند، ولی غنی نوشتند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

کَانَ مِمَّا مَنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَنَّهُ كَانَ أُمِّيًّا لَا يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ الْكِتَابَ.^۱

از آن چیزهایی که خداوند متعال بر پیامیرش ﷺ متن گذاشت این بود که او امی بود کتاب نمی نوشت و می خواند.

معنای این روایت با توجه به روایات سابق روشن است. زیرا معلوم است ننوشتن دلالت بر ناتوانی در آن نیست. و این امر در روایاتی که درباره درون مایه علم پیامبران الهی است به وضوح دیده می شود.

البته باید توجه داشت که امی بودن پیامبر به معنای نداشتن سابقه خواندن و نوشتمن با منسوب بودن او به ام القری منافقی ندارد. و می توان گفت هر دو معنا برای پیامبر گرامی اسلام ﷺ وجود داشته و اعمه علیه السلام در جاهای مختلف و با توجه به خصوصیات مجالس هر یک از آن دو را مورد توجه قرار داده اند.

۵. راههای شناخت پیامبر اسلام ﷺ

پیشتر در مباحث نبوّت عامه گفتم که بهترین ابزار و راه شناخت صدق ادعای نبوّت پیامبران؛ عقل و خرد انسانی است که حجت باطنی خداوند متعال است. این امر در مورد پیامبر گرامی اسلام هم صادق است.

گفتم دومین راه شناخت پیامبران تنصیص و بشارت‌های پیامبران پیشین است. این نیز در مورد پیامبر گرامی اسلام ﷺ روشن و واضح است. قرآن کریم در آیات زیادی به بشارت‌های موجود در کتاب‌های پیامبران پیشین اشاره کرده می فرماید: از پیامبر اسلام در تورات و انجیل سخن رفته است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الْنَّبِيَّ الْأَمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْهُمْ فِي﴾

۱. علل الشرائع ۱/۱۲۶؛ بحار الانوار ۱۶/۱۳۲.

الْتَّوْرَاةُ وَالْأَنْجِيلُ^۱.

آنان که رسول نبی امی را پیروی می‌کنند او را نزد خود در تورات و انجیل مکتوب می‌یابند.

بلکه در انجیل نام او نیز آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ... مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾.

و آن‌گاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل همانا من رسول خدا به سوی شما هستم... بشارت دهنده‌ام به رسولی که بعد از من خواهد آمد و اسمش احمد است.

یا ویژگی‌های او به گونه‌ای یادشده که او را همچون فرزندان خویش می‌شناختند:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾.^۲

آنان که کتاب برایشان دادیم او را مانند پسرانشان می‌شناستند.

این نشان می‌دهد که نبوت پیامبر اسلام در تورات و انجیل مطرح بوده و پیشوایان و بزرگان آنان از این امر آگاه بودند و اورا می‌شناختند. این امر از اسلام آوردن سلمان هم به خوبی فهمیده می‌شود. زیرا او پیش از آن که سلمان شود با راهبان مسیحی آشنا شد؛ و چون پیامبر را دید مقداری خرما به عنوان صدقه به حضرت داد، تا ببیند حضرت تناول می‌کند یا نه. حضرت از آن چیزی خورد و اصحاب تناول کردند. سلمان می‌گوید:

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذِهِ حَصْلَةُ مِمَّا وَصَفَ لِي صَاحِبِي.^۳

در دل خویش گفتم: این صفتی است که صاحبم برایم وصف کرده بود.

بعد هم هنگامی که پیامبر ﷺ را در جایی دیگر مشاهده کرد به دنبال مهر نبوت بود که حضرت خودشان پیراهن خویش را کنار زدند تا حضرت سلمان آن را به چشم

۱. اعراف (۷) / ۱۵۷.

۲. صف (۶۱) / ۶.

۳. بقره (۲) / ۱۴۶؛ انعام (۶) / ۱۵۷.

۴. قصص الانبياء / ۳۰۰؛ بحار الانوار / ۲۲ / ۳۶۴.

بییند. و آن‌گاه جناب سلمان اسلام آورد و یکی از باران خاص پیامبر اسلام گردید.^۱ مرحوم علامه مجلسی در جلد ۱۵ بحارالانوار، صفحه ۱۷۴-۲۴۸ با عنوان «البشارۃ بمولده و نبوّته»، مطالبی از بشارات را جمع کرده است. پیامبر اسلام در کتاب تورات با دو ویژگی فرزند اسماعیل و دارای دیانت راستین معرفی شده است.^۲

بحث درباره بشارات مفصل است. در این زمینه می‌توانید به کتاب‌های «انیس الاعلام» و «محضر الشہود»، و «بشارات عهدهین» و «نقش ائمه در احیای دین» درس ۸ صفحه ۳۱۷-۳۵۸ و پیوست شماره ۴ آخر کتاب که عین متون کتب عهد قدیم و جدید را آورده است؛ مراجعه کنید.

راه سوم برای شناخت صدق و راستی نبوّت پیامبران، آیات و معجزات است. براساس روایات متواتر، پیامبر اسلام ﷺ دارای معجزات فراوانی بود. او نه تنها آیات و معجزات ویژه خود را داشت بلکه همه آیات و معجزات پیامبران پیشین را نیز دارا بود.

همان گونه که در بحث آیات و معجزات پیامبران ذکر شد ریشه و منبع معجزات پیامبران، علم و هبی الهی است که خداوند متعال از میان هفتاد و سه حرف اسم اعظم، هفتاد و دو حرف را به پیامبر گرامی اسلام عطا فرموده؛ در صورتی که حضرت عیسیٰ ﷺ با داشتن دو حرف مردها رازنده می‌کرد و آیات و معجزات دیگر از او ظاهر می‌شد. پس ما در اینجا از این‌گونه معجزات بحث غنی‌کنیم و محور بحث را در این قسمت معجزه مهم پیامبر گرامی اسلام - قرآن شریف - قرار می‌دهیم.

قرآن کریم در آیاتی همه کسانی را که در نبوّت و رسالت پیامبر اسلام ﷺ تردید دارند؛ فرامی‌خواند که سوره‌ای همانند یکی از سوره‌های قرآن - که آورنده آن به شهادت تاریخ نه پیش کسی درس خوانده و نه در مجلس علمی شرکت کرده - بیاورند! «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأُتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِثْلِهِ»^۳

۱. بحارالانوار ۲۲/۳۶۴ و ۳۶۵.

۲. تورات، سفر تثنیه، باب ۱۸ آیه ۱۸.

وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعُلُوا وَلَنْ تَفْعُلُوا فَاقْتُلُوا الْنَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا الْنَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^۱.

اگر در آن چه به بندۀ خودمان نازل کردیم شک دارید پس سوره‌ای از مثل او بیاورید و گواهانی که غیر خدا قبول دارید بخوانید اگر راست می‌گویید. پس اگر نتوانستید و به هیچ وجه نخواهید توانست پروا کنید از آتشی که آتش زنهاش انسان و سنگ است که برای کافران مهیا شده است.

در آئینه دیگر می‌گوید اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند قرآن را بیاورند توان آن را نخواهند داشت:

﴿فُلْ لَئِنْ أَجْمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَاهِرًا﴾.^۲

بگو اگر جنّ و انس جمع شوند تا این‌که مثل قرآن را بیاورند مثل آن را نمی‌توانند بیاورند اگرچه بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را یاور باشد.

چنان‌که می‌بینیم خداوند متعال در این آیات از مردم می‌خواهد که اگر در نبوت پیامبر تردید دارند؛ سوره‌ای همانند یکی از سوره‌های قرآن بیاورند. و یا همه جنّ و انس جمع شوند و کتابی مانند قرآن بیاورند. علت و انگیزه این تحدی در این بخش از آیات نیامده است و بنابراین لازم است برای کشف آن از دیگر آیات قرآن مدد جوییم و معرفی قرآن را از خود قرآن جویا شویم؛ تا از این راه بتوانیم انگیزه تحدی را بایابیم. بیشترین اهمیتی که خود قرآن به خویش داده جنبه هدایتگری و یادآوری و تأثیر آن در دل‌های بندگان الهی و نورانیت بخشیدن به آن‌ها و... است. قرآن خود را کتابی تازه معرفی می‌کند که یکی از آثار آن ایجاد خوف در دل‌های مؤمنان است.

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَسَابِهًا تَقْشِرَ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾.^۳

۱. بقره (۲) / ۲۳ - ۲۴ .

۲. اسراء (۱۷) / ۸۸ .

۳. زمر (۳۹) / ۲۳ .

خداوند بهترین حدیث را کتابی متشابه نازل کرد که از آن پوستهای آنان که از پروردگارشان می‌ترسند، به لرزه می‌افتد.

در آیات دیگری نیز کتاب خود را یاد کرده و از آن به عنوان «حدیث» تعبیر می‌کند^۱ و منکران را به تحدی فرامی‌خواند:

﴿فَلَيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.^۲

پس حدیثی مثل آن بیاورند اگر راستگو هستند.

این نشان می‌دهد که مبنای اصلی تحدی قرآن مطالب علمی و دقایق شناختی و معرفتی آن است که داده‌های بشری از آن بی‌بهره‌اند؛ نه جنبهٔ بلاغت و فصاحت لفظی آن. هرچند نباید آن را نیز نادیده گرفت، اما نه در عرض حقایق و معارف و مطالب علمی نو و بی‌سابقه آن؛ بلکه در درجهٔ بعد از آن. بدین ترتیب روشن می‌شود که آورندهٔ قرآن کسی جز پیامبر اهلی غی تواند باشد.

۶. ختم نبّوت و جاودانگی شریعت

پیش‌تر گفتیم که اعطای نبّوت و رسالت به عده‌ای از بندگان از باب فضل و احسان الهی است و ضرورت و لزومی بر خداوند سیحان ندارد. فرستادن شریعت و احکام و قوانینی که نظام حیات بشر را تأمین کند، نیز تنها نتیجهٔ لطف و احسان و بندهٔ پروری اوست.

از طرف دیگر بدیهی است که هیچ مخلوق نیست که به درجه‌ای از کمال برسد که بالاتر از آن کمای نباشد.

بنابراین نه کمالات الهی را نهایتی است، و نه انسان موجودی است که ظرفیتی خاص و محدود داشته باشد که با رسیدن به حدّ خاص خود دیگر توان دریافت کمالات نداشته باشد.

بنابراین از نظر عقلی هیچ معنی برای آمدن پیامبران جدید وجود نداشته و غی توان

۱. واقعه (۵۶) / ۸۰؛ جاثیه (۴۵) / ۶.

۲. طور (۵۲) / ۳۴.

علت ختم نبوت را تکامل بشر دانست.

با توجه به این مطلب روشن می شود که دلیل اصلی ختم نبوت و شریعت جز مشیت و خواست خداوند متعال امر دیگری نیست. و اگر خداوند متعال می خواست بعد از پیامبر اسلام و آیین او پیامبری و آیینی بر بشر بفرستد هیچ اشکال واستبعادی نداشت. ولی از آنجا که در قرآن و روایات به ختم نبوت و شریعت تصریح شده پس چاره‌ای جز تسلیم و پذیرش آن نیست. در قرآن کریم آمده است:

﴿ما كَانَ مُحَمَّدُ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِجَالِكُمْ وَلِكُنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾.^۱

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است.

«خاتم» به فتحه یا کسره تاء به معنای انتهای امر است. در لسان العرب می‌گوید: ختم القوم وخاتمهم وختامهم آخرهم.^۲ رسول خدا ﷺ نبوت و شریعت خود را آخرین نبوت و شریعت معروفی می‌کند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا سُنْنَةَ بَعْدَ سُنْتِي.^۳

ای مردم پیامبری بعد از من نیست و سنتی بعد از سنت من وجود ندارد.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: خداوند متعال با رسول خدا، پیامبران را، و با کتاب فرآن، کتاب‌های آسمانی را به پایان برده:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيٌّ بَعْدُهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابٌ بَعْدُهُ أَبَدًا.^۴

همانا خداوند متعال پیامبران را با پیامبر شما به پایان رساند پس پیامبری تا ابد بعد از او نخواهد بود. و به کتاب شما کتاب‌ها را ختم کرد پس تا ابد کتابی بعد از آن نخواهد بود.

امام رضا علیه السلام هم پیامبر اسلام ﷺ را آخرین پیامبر و شریعت او را آخرین

۱. احزاب (۳۳) / ۴۰.

۲. لسان العرب ۱۶۴ / ۱۲.

۳. من لا يحضره الفقيه ۴ / ۱۶۳؛ بحار الانوار ۲۲ / ۵۳۱.

۴. کافی ۱ / ۲۶۹.

شريعت و بدون تغيير و تبديل معرفی می‌کند:

إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ...خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ لَا
تَبَدِيلَ لِمِلَّتِهِ وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ.^۱

همانا محمد بنده خداست و... ختم کننده پیامبران و برترین عالمیان است و پیامبری بعد از او نیست و آیین او را تبدیلی نیست و شريعت او را تغییری نیست.

در روایات فراوانی که - با عنوان «حدیث منزلت» معروف شده - تصریح شده است که بعد از پیامبر اسلام پیامبری نیست:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۲
تو از من به منزله هارون از موسی هستی جز این که پیامبری بعد از من نیست.

هم چنین در روایات آمده است که حلال و حرام پیامبر اسلام تا قیامت تغییر نمی‌کند:

حَالَلُ مُحَمَّدٌ حَالَلُ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ.^۳

حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرامش تا قیامت حرام است. غیر او نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد.

پس بدیهی است که اگر کسی بعد از پیامبر اسلام ادعای نبوت و رسالت کند و یا مدعی حلال شدن حرامی یا حرام شدن حلالی باشد؛ هرگز از او پذیرفته نمی‌شود. البته این روایت به تنها بی دلالت ندارد که پیامبری بعد از پیامبر اسلام نخواهد بود، اما آن‌گاه که آن را در کنار روایات قبلی قرار می‌دهیم می‌توان چنین امری را از آن استفاده کرد.

۱. عيون اخبار الرضا علیه السلام ۱۲۲/۲؛ بحار الانوار ۱۰/۳۵۲.

۲. کافی ۱۰۷/۸؛ احقاق الحق ۷/۴۲۷؛ بحار الانوار ۳۷/۲۵۵.

۳. کافی ۱/۵۸. و ر.ک: کافی ۲/۱۷.

خلاصه درس چهاردهم

- تعداد کتاب‌ها و صحیفه‌هایی که برای پیامبران الهی نازل شده است؛ صد و چهار تا است.
- پیامبر اسلام ﷺ موقعي مبعوث شد که مردم در فترت و انقطاع رسولان الهی به سر می‌بردند. از معرفت خدا و توحید و عبودیت و عبادت خدای یگانه خبری نبود و اخلاق و کرامت انسانی از میان آن‌ها رخت بر بسته بود.
- بعثت پیامبر اسلام جهانی است، حتی جن‌ها را هم در بر گرفته است.
- پیامبر اسلام اگر چه در ظاهر خلقت، بعد از همهٔ پیامبران است ولی در باطن و حقیقت، نبوّتش پیش از همهٔ آن‌ها بوده و بر همهٔ پیامبران الهی برتری و فضیلت دارد.
- امّی بودن پیامبر اسلام به معنای منسوب بودن ایشان به «امّ القری» یعنی مکّه است. و او خواندن و نوشتن را می‌دانست ولی بنابر مصالحی نمی‌خواند و نمی‌نوشت.
- یکی از راه‌های شناخت صدق ادعای نبوّت پیامبر اسلام استفاده از عقل و خرد است.
- راه دیگر، تنصیص پیامبران پیشین است. در کتاب‌های پیامبران به ویژه تورات و انجیل به آمدن ایشان بشارت داده شده است.
- راه دیگرآیات و معجزات است. علاوه بر معجزات فراوانی که از پیامبر اسلام ﷺ ظاهر شده، مهم‌ترین معجزه‌اش قرآن کریم است که همگان را به معارضه طلبیده و از آنان می‌خواهد که اگر در نبوّت حضرتش تردید دارند؛ سوره‌ای مانند یکی از سوره‌ها یا کتابی نظیر آن بیاورند.
- روشن است که وجه تحدی قرآن، انحصار به بلاغت و فصاحت آن ندارد بلکه در درجهٔ اول جنبهٔ هدایت و معارف الهی آن مورد نظر است و فصاحت و بلاغت در مرتبهٔ دیگر قرار دارد.
- ختم نبوّت و شریعت به عقل انسانی قابل اثبات نیست. و راه اثبات آن مخصوصاً وحی است. و قرآن و روایات این امر را به وضوح بیان کرده‌اند.

خودآزمایی

۱. اوضاع اخلاقی و فرهنگی زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ را بنویسید.
۲. امّی بودن پیامبر اسلام ﷺ به چه معناست؟
۳. راههای شناخت پیامبر اسلام ﷺ را بنویسید.
۴. وجه اعجاز قرآن را بنویسید.
۵. از آیات و روایات شواهدی بر ختم نبّوت و جاودانگی شریعت پیامبر اسلام ﷺ ارائه فرمایید.

درس ۱۵

وحی (۱)

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس با معنا و حقیقت وحی آشنا شود، اقسام آن را بشناسد و در مورد رسولان الهی و حاملان وحی خداوند اطلاعاتی کسب کند.

۱. حقيقة وحى

«وحى» در لغت به معنای اشاره سریع است. راغب می‌گوید:

«اصل الوحي الإشارة السريعة. ولتضمن السرعة قيل: أمر وحى». ^۱

احمد بن فارس هم القائى مطالبى را به صورت پنهان وحى دانسته، و از معانى آن اشاره، کتاب، رسالت، سرعت و صوت را برشمرده است.

وحى... اصل يدلّ على إلقاء علم في إخفاء أو غيره إلى غيرك.
فالوحى: الإشارة. و الوحي: الكتاب والرسالة. وكلّ ما أقيته إلى
غيرك حتى علمه فهو وحى... الوحي: السريع، والوحى: الصوت. ^۲

پس اصل معنای لغوی وحى القاء مطلبی به دیگری است به صورت پنهان و سریع.
و این معنی در همه موارد استعمال این کلمه در قرآن و روایات مشهود است.
بیشتر مورد استعمال این کلمه در جایی است که فاعل آن خداوند متعال باشد. ولی

گاهی اوقات به غير خدا نیز نسبت داده می‌شود؛ مانند:

﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوْحُونَ إِلَيْكُمْ أَوْلِيَاءِهِمْ﴾. ^۳

همانا شیاطین به اولیای خویش وحى می‌کنند.

۱. المفردات / ۵۱۵.

۲. مقاييس اللغة / ۶ / ۹۳.

۳. انعام (۶) / ۱۲۱.

و امام باقر علیه السلام در جواب این سؤال که آیا خداوند متعال به حضرت موسی و هارون، هر دو وحی می‌کرد؛ فرمود:

کَانَ الْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَى مُوسَى وَ مُوسَى يُوحِيهُ إِلَى هَارُونَ.^۱

وحی بر موسی نازل می‌شد و موسی آن را به هارون وحی می‌کرد.

اماً وحی خداوند متعال گاهی به پیامبران و رسولان است که بیشتر موارد استعمال این واژه در قرآن و روایات ناظر به این صورت است؛ و گاهی به بندگان دیگر؛ مانند:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أُمّ مُوسَى أَنَّ أَرْضِ عِصْيَهِ﴾.^۲

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر دهد.

و گاهی به جانداران؛ مانند:

﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَيْهِ النَّحْلَ...﴾^۳

پروردگارت به زنبور وحی کرد.

و گاهی هم به موجودات بی‌جان؛ که غونه آن‌ها زمین است:

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدَّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا﴾.^۴

آن روز اخبارش را حدیث می‌کند به این که پروردگارت به او وحی کرد.

و گاهی نیز به فرشتگان. امام صادق علیه السلام در مورد بندگان الهی که به چهل سالگی می‌رسند، می‌فرماید؛ خداوند متعال به دو فرشته‌ای که مأمور اعمال او هستند، وحی می‌کند که بعد از این در ثبت اعمال او دقیقت زیاد کرده از هیچ کوششی فروگذاری نکنند:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكِيَّهِ قَدْ عَمِّرْتُ عَبْدِيَ هَذَا عُمْرًا فَغَلَظًا وَ شَدَّدًا وَ تَحَفَّظًا وَ اكْتُبْنَا عَلَيْهِ قَلِيلًا عَمَلِهِ وَ كَثِيرَهُ وَ صَغِيرَهُ وَ كَبِيرَهُ.^۵

خداوند به فرشتگانش وحی می‌کند که من این بندهام راعمری داده‌ام پس بر

۱. تفسیر قمی ۲/ ۱۳۷؛ بحار الانوار ۱۳/ ۲۷؛

۲. قصص (۲۸) / ۷.

۳. نحل (۱۶) / ۶۸.

۴. زلزله (۹۹) / ۵۰۴.

۵. کافی ۸/ ۱۰۸؛ وسائل الشیعه ۱۶ / ۱۰۰.

او در حساب سخت و شدید بگیرید و حفظ کنید و بنویسید کمترین و بیشترین و کوچکترین و بزرگترین اعمالش را.

در همه این موارد روشن است امری که به طوایف مذکور وحی می‌شود مطالب علمی یا عملی است. یعنی به واسطه وحی، علمی به آن‌ها داده می‌شود و یا دستوری به آن‌ها می‌رسد که براساس آن عمل کنند. ولی این مطلب در مورد یک آیه در آغاز امر روشن نیست. زیرا خداوند سبحان در آن آیه از مورد وحی به «روح» تعبیر فرموده است:

﴿وَكَذَلِكَ أُوحِيَنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الإِيمَانُ﴾.^۱

و همین طور وحی کردیم به سوی تو روحی از امر خویش را و نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟

در تفسیر «روح» در ذیل این آیه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که مراد از آن خلق از مخلوقات الهی است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است.

قالَ: خَلْقٌ مِّنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ وَ يُسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ.^۲

گفت: خلقی از خلق خدای تعالی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل همراه رسول خدا علیه السلام بود به او خبر می‌داد و او را کمک می‌کرد و بعد از او همراه امامان است.

در حدیثی دیگر در توضیح این مطلب اضافه می‌کند که وقتی خداوند متعال این «روح» را به پیامبر اسلام علیه السلام وحی نمود، آن حضرت علم و ادراک ویژه‌ای یافت.

فَلَمَّا أُوحِيَهَا إِلَيْهِ عَلِمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ
تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَمَهُ الْفَهْمَ.^۳

۱. سوری (۴۳/۵۲).

۲. کافی ۱/۲۷۳.

۳. همان ۲۷۴/۲۷۴.

آن گاه که «روح» را به پیامبر وحی کرد به واسطه آن علم و فهم را به او داد و آن روحی است که خداوند به هر کس بخواهد عطا می‌کند پس وقتی او را به بندهای عطا کرد فهم را به او تعلیم می‌دهد.

به نظر می‌رسد با توجه به این دو حدیث «روح» مذکور در آیه، نوری است که وقتی به پیامبر و امام داده می‌شود؛ بر معلومات و علوم او افزوده می‌شود. حال که تا اندازه‌ای مفهوم وحی و اطلاقات آن روشن گردید؛ مناسب است تا حدودی هم در حقیقت وحی و کیفیت و آثار آن بحث شود: می‌دانیم که هیچ پیامبری نبود جز این که از سوی خدای تعالی برایش وحی می‌شد و اصل نبوّت و رسالت با وحی آغاز می‌گشت. وحی در قرآن یک نوع تکلم و سخن گفتن خدای تعالی با انسان شمرده شده است.

﴿وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَزَاءٍ حِجَابٌ أَوْ يُرِسلُ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾.^۱

خداؤند با هیچ بشری سخن نمی‌گوید مگر به وحی یا از پشت پرده یا رسولی می‌فرستد و به اذن او هر چه را بخواهد وحی می‌کند.

در آیه شریفه، وحی سخن گفتی، در برابر سخن گفتن از پس پرده و ارسال رسول شمرده شده است. در برخی روایات هم آمده که وقتی وحی مستقیم و بی‌واسطه جبرئیل بود، حضرتش به حالت غشوه و بیهوشی می‌افتاد:

إِذَا كَانَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ لَيْسَ بِيَنَّهُمَا جَبَرِيلُ أَصَابَهُ ذَلِكَ لَقْتُلَ الْوَحْيُ
مِنَ اللَّهِ وَ إِذَا كَانَ بِيَنَّهُمَا جَبَرِيلُ لَمْ يُصِبْهُ ذَلِكَ.^۲

آن گاه که وحی به او از ناحیه خدا بود که بین او و خدا جبرئیل واسطه نبود به خاطر سنگینی وحی از خدا این امر (بیهوشی) به او می‌رسید و آن گاه که جبرئیل واسطه می‌شد این امر (بیهوشی) به او نمی‌رسید.

پس حالت غش در صورتی پدید می‌آمد که خداوند متعال بی‌هیچ واسطه و حجابی

۱. سوری (۴۳) / ۵۱.

۲. بحار الانوار / ۱۸؛ امالی طوسی / ۶۶۳.

با پیامبرش سخن می‌گفت. و آن‌گاه که جبرئیل پیک وحی بود و یا از پس پرده صورت می‌گرفت؛ چنین حالتی برای پیامبر رخ نمی‌داد. در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید این حالت وقتی پیش می‌آمد که خداوند متعال بر پیامبرش تجلی می‌نمود:

ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَلِكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ.

این موقعی بود که بین خدا و او هیچ کسی واسطه نبود. این آن موقعی بود که خدا به او تجلی می‌کرد.

ولی در حدیثی امیر مؤمنان علیه السلام وحی رانیز از پس حجاب دانسته است.

﴿فَإِنَّهُ مَا يَنْبَغِي لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا وَلَيْسَ بِكَائِنٍ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾.

همانا هیچ بشری را نمی‌رسد که خدا با او سخن بگوید مگر به صورت وحی و وحی تحقق پیدا نمی‌کند مگر از پشت پرده.

حضرت در ادامه بیان فرموده که جبرئیل وحی را از اسرافیل و او نیز از فرشته‌ای برتر از خود دریافت می‌کرد؛ اما آن فرشته از کس دیگر نمی‌گرفت، بلکه در دل او انداخته می‌شد.

قالَ يَقْدِفُ فِي قَلْبِهِ قَدْفًا فَهَدَا وَحْيٌ وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوِ وَاحِدِ مِنْهُ مَا كَلَمَ اللَّهُ بِهِ الرُّسُلَ وَمِنْهُ مَا قَدَّفَهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَمِنْهُ رُؤْيَا يُرِيهَا الرُّسُلَ وَمِنْهُ وَحْيٌ وَتَنْزِيلٌ يُتَلَى وَيُقْرَأُ فَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ.

frmود در قلب او انداخته می‌شود. این وحی است و آن کلام خدای تعالی است و کلام خدا به یک صورت نیست بعضی اوقات با رسولان سخن می‌گوید و بعضی اوقات در دل‌هایشان می‌اندازد و بعضی اوقات در خواب به آن‌ها نشان می‌دهد و برخی اوقات وحی و تنزیل است که تلاوت و قرائت می‌شود پس آن کلام خداست.

۱. توحید صدوق / ۱۱۵؛ بحار الانوار ۱۸ / ۲۵۶.

۲. توحید صدوق / ۲۶۴؛ بحار الانوار ۹۰ / ۱۳۶.

۳. توحید صدوق / ۲۶۳؛ احتجاج ۱ / ۲۴۳؛ بحار الانوار ۱۸ / ۲۵۷.

پس اگر چه ظاهر آیه شریفه آن است که این سه نوع تکلم با هم متفاوت اند و هر جا از پشت پرده هست، دیگر وحی و ارسال رسول نیست؛ ولی با توجه به کلام امیر مؤمنان معلوم می شود که پشت پرده بودن قسمیم آن دو تای دیگر نیست بلکه در طول آنها قرار دارد.

۲. اقسام وحی

امیر مؤمنان علیہ السلام وحی را با توجه به کاربردهای قرآنی آن هفت گونه دانسته است:^۱

الف: وحی رسالت و نبوّت

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ». ^۲
همانا ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم.

ب: وحی الهام

«وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّجْلِ». ^۳
پروردگارت به زنبور وحی کرد.
«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمٌّ مُوسَى». ^۴
و به مادر موسی وحی کردیم.

ج: وحی ارشاد

«فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا». ^۵
پس به آنها وحی شد که صبحگاهان و شامگاهان تسبیح گویید.

۱. بحار الانوار ۹۰/۱۶.

۲. نساء (۴)/۶۳.

۳. نحل (۱۶)/۶۸.

۴. قصص (۲۸)/۷.

۵. مریم (۱۹)/۱۱.

د: وحی تقدیر

﴿وَأَوْحِيَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا﴾.^۱

در هر آسمانی امرش را وحی کرد.

ه: وحی امر

﴿إِذَا أُوحِيَتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي﴾.^۲

و آنگاه که به حواریان وحی کردیم که به من و به رسولم ایمان آورید.

و: وحی دروغ

﴿شَيَاطِينَ الْأَنْسِ وَالْجِنِّ يُوَحِّي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ﴾.^۳

بعضی از شیاطین انس و جن به بعضی دیگر وحی می‌کنند.

ز: وحی خیر

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِي قُلَّ الْخَيْرَاتِ﴾.^۴

عمل به خیرات را به آنها وحی کردیم.

۳. روح الامین و روح القدس

گفته‌یم یکی از راههای سخن گفتن خداوند با بشر به واسطه رسولان الهی دو نوع اند: آسمانی، زمینی. یکی از رسولان آسمانی که کلام الهی را به رسولان زمینی می‌رساند، جبرئیل و روح الامین است. و همان گونه که در حدیث امیر المؤمنان علیه السلام دیدیم؛ او کلام الهی را به طور مستقیم دریافت نمی‌کند بلکه او از اسرافیل و اسرافیل از فرشته‌ای بالاتر دریافت می‌نماید. خداوند متعال در توصیف جبرئیل می‌فرماید:

۱. فصلت (۴۱) / (۱۲).

۲. مائدہ (۵) / (۱۱۱).

۳. انعام (۶) / (۱۱۲).

۴. انبیاء (۲۱) / (۷۲).

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾.^۱

همانا آن سخن رسولی کریم است. دارای قوت و مکنت نزد صاحب عرش است، در آن جا از او فرمان بردگ می‌شود و امانت دار است.

امام زین العابدین علیه السلام او را امین دانسته و از مقربان خدا شمرده است:

وَ جَبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحِيلَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَماواتِكَ الْمَكِينُ لَدَيْكَ الْمُقْرَبُ عِنْدَكَ.^۲

جبرئیل که امین وحی تو است، در اهل آسمان‌ها فرمانش اطاعت می‌شود. نزد تو دارای مقام و مکنت است و مقرب درگاه تو است.

فرشته وحی با این عظمت و مقام و منزلتی که نزد خداوند متعال دارد، وقتی به حضور پیامبر ﷺ می‌رسید؛ با تواضع و فروتنی نزد او می‌نشست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

كَانَ جَبْرِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قِعْدَةَ الْعَبْدِ وَ كَانَ لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ.^۳

جبرئیل آن‌گاه که به حضور پیامبر ﷺ می‌رسید به مانند غلامان می‌نشست و بدون اذن بر او وارد نمی‌شد.

در قرآن کریم از جبرئیل به دو عنوان «روح القدس» و «روح الأمين» یاد شده است:

﴿فُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدْسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيَتَبَيَّنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾.^۴

بگو آن را روح القدس از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است تا مؤمنان را استوار سازد.

۱. تکویر (۸۱/۱۹ - ۲۱).

۲. صحیفه سجادیه / ۳۶؛ بحار الانوار ۵۵ / ۲۱۶.

۳. علل الشرایع ۱/۷؛ بحار الانوار ۱۸ / ۲۵۶.

۴. نحل (۱۶/۱۰۲).

درس ۱۵: وحی (۱) □ ۲۰۱

﴿نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾.^۱

روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده تازی بیم دهنگان باشی.

روح القدس به معنای دیگر هم در روایات به کار رفته است که در بخش امامت به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

۱. شعراء (۲۶) / ۱۹۳ و ۱۹۴.

خلاصه درس پانزدهم

- وحی در لغت به معنای القای مطلب به صورت پنهان و سریع است.
- فاعل وحی در کاربردهای قرآن و روایات، بیشتر خداوند متعال است.
- گاهی فرشتگان و شیاطین نیز آورنده وحی نامیده شده‌اند.
- وحی الهی معمولاً بر پیامبران و رسولان بوده؛ و گاهی نیز به انسان‌های دیگر، و جانداران و موجودات بی‌جان و فرشتگان.
- وحی معمولاً به مطلبی علمی یا عملی تعلق گرفته است ولی در آیه‌ای می‌گوید: «ما روحی از امر خود به سوی تو وحی کردیم».
- سخن گفتن خدا سه گونه است: وحی، از پس پرده و با ارسال رسولان.
- از آثار وحی و سخن گفتن مستقیم الهی پدید آمدن حالت غش و بیهوشی بر پیامبر گرامی ﷺ بوده است.
- امیرمؤمنان علیهم السلام وحی در قرآن را هفت گونه دانسته است.
- جبرئیل از جمله رسولان آسمانی است که از مقرّبان خداوند متعال است و از مقامی بس بلند در میان آسمانیان برخوردار؛ با وجود این در برابر پیامبر همچون بنده‌ای متواضع و فروتن بود.

خودآزمایی

۱. معنای «وحی» در لغت و استعمال قرآن و روایات چیست؟
۲. مراد از روحی که به پیامبر اکرم ﷺ وحی شده چیست؟
۳. به هنگام دریافت وحی در چه مواردی حالت غش بر رسول خدا ﷺ عارض شده است؟
۴. اقسام وحی را نام ببرید.
۵. رسولان الهی چند نوع‌اند؟ توضیح دهید.

درس ۱۶

وحی (۲)

اشاره

در این درس پیرامون شرایط مصوبنیت وحی، عصمت پیامبران در اخذه، حفظ و ابلاغ وحی و نیز پیرامون انقطاع وحی و ابعاد آن مطالبی ارائه شده است. انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس از مباحث پیرامون موضوعات یاد شده آگاه گردد. و بداند که همه آن‌چه از پیامبران و اوصیاء آنان رسیده، مستند به وحی است.

۱. مصونیت وحی

وحی الٰهی - همان گونه که گفتیم - گاهی به واسطه رسولان آسمانی به پیامبران می‌رسد. پس علاوه بر عصمت پیامبران الٰهی، عصمت این رسولان هم باید اثبات گردد تا وحی به سلامت به بندگان الٰهی برسد. با توجه به آن‌چه درباره فرشته وحی - روح الامین - جبرئیل گفته شد؛ معلوم گشت که در عصمت و امانت جبرئیل هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد. علاوه بر این، خداوند متعال برای حفظ وحی خویش عده‌ای از فرشتگانش را مأمور ساخته است. خداوند متعال علم غیب را ویژه خود گردانده و آن را از رسولانی که مورد خشنودی او بودند دریغ نکرده است. و برای آن‌ها نگهبانانی از پیش رو و از پشت سر قرار داده است.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^۱

آگاه به غیب است. غیبیش را بر کسی آشکار نمی‌کند مگر رسولی که از او خشنود است، پس از پیش رو و از پشت سر برای او نگهبانی می‌کند.

«رسول» در آیه شریفه اخلاق دارد و شامل همه کسانی است که نوعی رسالت و مأموریت دارند. و معلوم است که جبرئیل نیز از رسولان الٰهی است. علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

از ابن عباس نقل کرده است که هیچ آیه‌ای بر پیامبر ﷺ نازل نمی‌شد جز این که چهار فرشته نگهبان آن بودند تا به پیامبر ﷺ برسانند.

ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ مَعَهُ أَرْبَعَةٌ حَفَظَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا حَتَّى يُؤَدَّوْنَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. ۱

خداؤند هیچ آیه‌ای از قرآن را بر پیامبرش نازل نکرد مگر این که چهار فرشته حافظ آن بودند و آن را نگهبانی می‌کردند تا به پیامبر ﷺ برسد.

اما عصمت پیامبران دربارهٔ وحی در سه مرحله مورد بحث است:

۲. عصمت پیامبران در دریافت وحی

عصمت پیامبران صلوات الله عليهم در وحی وقتی تحقق می‌یابد که آنان به خداوند متعال و فرشتگان وحی معرفت کامل داشته باشند و بدانند آن‌چه به ایشان می‌رسد از سوی خدای تعالی است. به علاوه باید هرگونه القایی را از شیاطین جن و انس به خوبی بشناسند. این مطلب به روشنی در روایات اهل بیت ﷺ بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرماید: خداوند متعال وقتی می‌خواهد کسی را به رسالت انتخاب کند؛ اول بر او سکینه و وقار نازل می‌کند تا به واسطه آن وحی الهی و جبرئیل مثل روز روشن برایش عیان گردد:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا اتَّخَذَ عَبْدًا رَسُولاً أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ فَكَانَ الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ قِبْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلُ الَّذِي يَرَاهُ بَعِينَهِ. ۲

همانا خداوند وقتی بندهای را رسول خویش کند به او سکینه و وقار نازل می‌کند پس آن‌چه از ناحیه خدا برایش می‌آید برای او مثل امری می‌شود که به چشم خود آن را مشاهده می‌کند.

در روایت دیگر می‌فرماید: آن‌گاه که رسولی برای رسالت انتخاب می‌شود پرده‌ها و حجاب‌ها از او برداشته می‌شود:

۱. بحار الانوار ۵۶/۲۰۱

۲. تفسیر عیاشی ۲/۲۰۱؛ بحار الانوار ۱۸/۲۶۲.

کُشِفَ عَنْهَا الْعِطَاءٌ.^۱

از او پرده برداشته می‌شود.

و در دعایی می‌خوانیم:

وَ أَسَأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي كَتَبْتَهُ عَلَى قَلْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَعَرَفَ مَا أُوْحِيَ إِلَيْهِ مِنْ وَحْيٍ.^۲

و تو را به آن اسمت می‌خوانم که آن را بر قلب محمد ﷺ نوشته پس شناخت وحی را که به او کردی.

در حدیثی دیگر می‌فرماید: پیامبر ﷺ به توفیق الہی جبرئیل را تشخیص

می‌دهد:

مَا عَلِمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنَّ جَبَرَئِيلَ لَيَأْتِي مِنْ قِبْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْتَّوفِيقِ.^۳

رسول خدا ﷺ آمدن جبرئیل از سوی خدا را ندانست مگر به توفیق.

در حدیثی دیگر راوی سؤال می‌کند: وقتی پیامبر صدای فرشته را می‌شنود و خود او را نمی‌بیند از کجا تشخیص می‌دهد که این وحی الہی است؟ حضرت در جواب می‌فرماید: خداوند خود به او بیان می‌کند که آن چه به او می‌رسد، حق است.

يَبْيَسْهُ اللَّهُ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ حَقٌّ.^۴

خداوند برای او روشن می‌کرد تا بداند که آن حق است.

و در روایت دیگر پاسخ آن سؤال این‌گونه بیان شده است:

يُوقَّتُ لِذِلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ.^۵

او را بر آن موفق می‌کرد تا بشناسد.

پس روشن می‌شود کسانی که می‌گویند پیامبر ﷺ در آغاز وحی دچار شک و

۱. المحاسن ۲/ ۳۲۸؛ بحار الانوار ۱۱/ ۵۶.

۲. البلد الامین ۱/ ۴۲۱؛ بحار الانوار ۹۰/ ۲۶۶.

۳. توحید صدقوق ۲۴۲/ ۲؛ بحار الانوار ۵/ ۲۰۳.

۴. بصائر الدرجات ۱/ ۳۷۰؛ بحار الانوار ۲۶/ ۷۶.

۵. کافی ۱/ ۱۷۷؛ بحار الانوار ۲۶/ ۷۷.

تردید شد و جبرئیل را نشناخت و خوف و ترس بر او عارض شد و جریان را با حضرت خدیجه علیها السلام در میان گذاشت؛ و اونزد پسر عمومی خویش ورقه بن نوفل رفت و از او در این باره سؤال کرد و ورقه او را به نبوت پیامبر مژده داد؛ به سخنانی بی‌پایه و یاوه دچار شده‌اند؛^۱ هر چند منابع شیعی نیز از این‌گونه نقل‌ها خالی نیست.^۲

چگونه می‌شود پیامبر اسلام جبرئیل را تشخیص ندهد و در وجود او تردید کند در صورتی که امیر مؤمنان علیه السلام حضرتش را به این‌گونه معرفی می‌کند که:

«مدتی از سال را در کوه حرا مجاور می‌شد، تنها من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید... من نور وحی را مشاهده می‌کردم و بوی خوش نبوت را احساس می‌نمودم. در آغاز وحی ناله شیطان را به گوش خود شنیدم و از حضرتش در این باره سؤال کردم و ایشان فرمود: این ناله شیطان بود که از پرستش خویش نالمید شده است».

أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُرِيَّ رِيحَ النُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَّلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ علیه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.^۳

نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم و به تحقیق ناله شیطان را به هنگام نزول وحی بر پیامبر علیه السلام شنیدم و عرض کردم ای رسول خدا این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از عبادتش نالمید شده است.

امام هادی علیه السلام نیز ترس و هراس پیامبر علیه السلام را در آغاز وحی از تکذیب قریش دانسته، می‌فرماید:

وَكَانَ مِنْ أَوَّلِ أَمْرِهِ... أَبْغَضَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَ أَفْعَالُ الْمَجَانِينِ وَ أَقْوَالُهُمْ فَأَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْرَحَ صَدْرَهُ وَ يُشَجِّعَ قَلْبَهُ فَأَنْطَقَ اللَّهُ

۱. ر.ک: صحیح بخاری ۱/۴ کتاب بدء الوحی باب ۳، سیره رسول الله لابن هشام ۱/۲۰۸، ترجمه سیره ابن هشام ۱/۲۶۹، طبقات الكبير ۱/۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. تفسیر ابو الفتوح رازی ۱/۱۲۸؛ تحلیلی از تاریخ اسلام ۱/۳۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ الطراف ۲/۴۱۳؛ بحار الانوار ۱۴/۴۷۵.

الْجِبَالَ وَ الصُّخْرَ وَ الْمَدَرَ وَ كُلَّمَا وَصَلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا نَادَاهُ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.^۱

و از ابتدای امر... مبغوض ترین چیزها نزد او شیطان و کردار و گفتار دیوانگان بود. پس خدای عزوجل خواست که سینه‌اش را گشاده گرداند و قلبش را محکم سازد پس کوهها و صخرهها و سنگ ریزهها و همه چیز را با او هم سخن گردانید؛ به گونه‌ای که از کنار چیزی نمی‌گذشت جز این‌که به خاطر نبوتش او را سلام می‌کرد.

۳. عصمت پیامبران در حفظ وحی

همان گونه که دیدیم خداوند متعال پیامبرانش را پیش از وحی مورد عنایت و توجه خاص خویش قرار می‌دهد و آن‌ها را از مکر و خدعاً شیطان محفوظ می‌دارد. این عنایت خاص در حفظ وحی الهی هم شامل حال آنان است. خداوند متعال به آنان نور و معرفتی ویژه عطا فرموده که با وجود آن، خطأ، سهو، نسیان و غفلت در آن‌ها راه ندارد. درباره این مطلب در بخش ویژگی‌های پیامبران الهی قسمت «عصمت» به تفصیل سخن گفتیم.

۴. ابلاغ وحی

حال با توجه به آن‌چه در مورد عصمت پیامبران ﷺ در دو مرحله قبل بیان گردید و توضیحاتی که از امامان اهل بیت ﷺ در آن دو مرحله یاد شد؛ و نیز با توجه به مطالبی که در بخش ویژگی‌های پیامبران در بحث «عصمت» ذکر گردید که خود شیطان اقرار کرده است که غنی تواند بندگان مخلص الهی را گمراه کند؛ آیا باز هم جای سؤال و تردید هست که بگوئیم ممکن است پیامبران الهی در رساندن وحی دچار مشکل شوند و شیطان هنگام خواندن وحی الهی بر مردم دخالت کرده و مطالبی را بر زبان آنان جاری کند که خداوند متعال برایشان نازل نکرده است؟! روشن است که جواب این سؤال منفی است. چگونه ممکن است با وجود این همه تأیید و تسدید و توفیق و عنایت

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۱۵۶؛ بحار الانوار ۱۸/ ۲۰۵.

الهی چنین امری اتفاق بیافتد؟!

بنابراین معلوم می‌شود مطالی را که برخی از علمای عامه با عنوان افسانه غرائیق در تفسیر آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٌّ إِلَّا إِذَا تَمَّنَّى الْقَوْيُ الشَّيْطَانُ فِي أُمَّيَّسِتِهِ فَيُسَخِّنُ اللَّهَ مَا يُقْرِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلَيْمٌ حَكِيمٌ^۱» مطرح کرده‌اند، چقدر بی‌پایه و یاوه است. چگونه می‌شود خداوند متعال پیامبرش را با مطالی مانند:

﴿مَا ضلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾.^۲

صاحب شما گمراه نشده و فریب نخورده است. و از هوای نفس سخن نگفته است. آن جز وحی نیست که وحی می‌شود.

توصیف کند و از طرف دیگر شیطان بتواند آیاتی را به عنوان وحی بربازان او جاری سازد؟!^۳

۵. انقطاع وحی

از روایات اهل بیت ﷺ به دست می‌آید که گاهی خداوند سبحان ارتباط خویش را با پیامبرانش قطع فرموده، و وحی‌بی به آنان نمی‌فرستاد؛ این که علت این امر چه بوده و خداوند متعال از این امر چه حکمتی را در نظر داشته خیلی روشن نیست. ولی اصل این امر را نمی‌شود محال دانست. وقوع چنین امری اگر بر پایه حکمتی باشد هیچ قبح و استبعادی نخواهد داشت.

می‌دانیم که اصل نبوت و فرستادن پیامبران، بر خداوند سبحان لازم و واجب نیست و او تنها از لطف و کرم خویش چنین احسانی به بندگانش ارزانی داشته است. تداوم و استمرار وحی هم از این اصل مستثننا نیست و انگیزه اصلی آن فضل و احسان

۱. حج (۲۲)/۵۲.

۲. نجم (۵۳)/۳ - ۵.

۳. برای توضیح بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب نقش ائمه در احیای دین ۱/ ۳۶۳ - ۴۵۰.

درس نهم و تفسیر مناهج الیان جزء ۳۰، صفحه ۴۱ - ۵۳.

خداوند است. پس اگر بندگان الهی به دعوت پیامبران جواب مثبت ندهند و آنان را آزار و اذیت کنند، ممکن است خداوند متعال برای مجازات آنان وحی را از پیامبرانش قطع کند. از پیامبرگرامی اسلام درباره حبس وحی سؤال شد؛ ایشان در جواب فرمود: چرا وحی از من بریده نشود در حالی که شما ناخن‌های خویش رانی گیرید و محل آلوده دست‌هایتان را پاک نمی‌کنید:

كَيْفَ لَا يَحْتَسِّ عَنِ الْوَحْيٍ وَ أَنْتُمْ لَا تُقْلِمُونَ أَظْفَارَكُمْ وَ لَا تُنَقُّونَ
رَوَائِحَكُمْ^۱.

چگونه وحی از من محبوس نشود در حالی که شما ناخن‌های خود را کوتاه نمی‌کنید و بوی خویش را پاکیزه نمی‌نمایید.

انقطاع وحی درباره پیامبر اسلام در دو مرد و درباره حضرت موسی علیه السلام یک مورد به مدت چهل یا سی روز اتفاق افتاده است.^۲

۶. ابعاد وحی

با توجه به عصمت پیامبران صلوات الله عليهم و آیه «وما ينطق عن الهوى إن هو الا وحى يوحى» می‌توان گفت وحی الهی در تمام افعال و گفتار پیامبران الهی حضور داشته است. هیچ سخن و کرداری از آنان بر پایه خواهش نفس نبود؛ بلکه منشأ وحیانی و آسمانی داشت. به همین دلیل، قول و فعل و تقریر معصوم علیه السلام حجت است. البته باید توجه داشت که وحی به معنای خاص آن، که وحی نبوت و رسالت است در موارد خاصی صورت می‌گرفت. در مورد پیامبر خاتم محدود به قرآن کریم و احادیث است که به عنوان حدیث قدسی معروفند. ولی این بدان معنا نیست که سایر گفتار او به وحی ارتباط ندارد.

بدین ترتیب می‌توان گفت همه آن‌چه از پیامبران و اوصیایشان رسیده است مستند به وحی الهی اند.

۱. کافی ۶/۴۹۲؛ قرب الاسناد ۲۴/۲؛ بحار الانوار ۱۸/۲۵۵.

۲. ر.ک: کافی ۶/۱۳۹ و بحار الانوار ۱۳/۸ و ۴۲۲/۱۴ و ۶/۱۳۶ و من لا يحضره الفقيه ۳/۳۶۲ و علل الشرایع ۱/۵۶.

خلاصه درس شانزدهم

- مصونیت وحی در صورتی تضمین می‌شود که تمام وسایطی که در رسیدن آن به بندگان الهی دخیل‌اند، معصوم باشند.
- فرشتگان وحی که امنای وحی‌اند از عصمت کافی برخوردارند.
- پیامبران الهی هم در هر سه مرحله دریافت، حفظ و ابلاغ وحی از عصمت الهی برخوردارند. زیرا پیش از آنکه وحی بر آنان فرود آید، مورد توجه و عنایت خاص الهی قرار می‌گیرند و با شناخت کامل درباره خداوند متعال، فرشته وحی و شیطان، با وحی الهی مواجه می‌شوند. پس به هنگام دریافت وحی هیچ گونه تردیدی در تشخیص وحی الهی به خود راه نمی‌دهند.
- در مقام حفظ و ابلاغ وحی نیز، چون از نفوذ شیطان در امانند و به خاطر دارا بودن «روح القدس» و معرفتی ویژه از سهو و غفلت و نسیان و لغزش مبزا هستند؛ پس وحی در این دو مرحله نیز مصون و محفوظ خواهد بود.
- بر پایه روایات اهل بیت ﷺ در مواردی از پیامبر گرامی اسلام و حضرت موسی صلوات الله علیہما انقطاع وحی صورت گرفته است.
- وحی به معنای عام آن، همه افعال و گفتار پیامبر گرامی اسلام را در بر گرفته است. و به معنای خاص قرآن و احادیث قدسی را شامل است.

خودآزمایی

۱. شرایط لازم برای مصونیت وحی را بنویسید.
۲. در مورد مصونیت وحی، عصمت پیامبران در چند مرحله بحث می‌شود؟
۳. عصمت در دریافت وحی را تبیین کنید، آیا ممکن است پیامبران در تشخیص وحی دچار اشتباه گردند؟
۴. مراد از «انقطاع وحی» چیست؟ آیا انقطاع وحی برای پیامبران اتفاق افتاده است؟ آیا این امر قبیح نیست؟
۵. ابعاد وحی را بنویسید.

درس ۱۷

شاعریت

اشاره

از دانشجو انتظار می‌رود که پس از مطالعه این درس بداند که راه رسیدن به کمال انسانی، دین و شریعت انبیاء الاهی است. قلمرو دین تمام اعمال فردی، اجتماعی، عبادی، سیاسی و حکومتی را در بر می‌گیرد. حجتت قرآن به عنوان حاکی وحی نزد همه مسلمانان مسلم است و حجتت روایات معصومان علیهم السلام نیز با اعتبار کتاب‌ها و روایات آن‌ها سنجیده می‌شود.

۱. ماهیّت شریعت

گفتم مهم‌ترین هدف بعثت پیامبران الهی این است که بشر به واسطه آنان به هدفی که خداوند متعال از خلقت او دارد، برسد. روشن است که هدف از خلقت انسان عبادت و معرفت و تقرّب به خداوند سبحان است. عبادت به معنای خضوع و خشوع و فروتنی در مقابل آفریدگار و اطاعت از فرمان‌های حق و پرهیز از اموری است که موجب خشم و غضب او می‌گردد. به همین جهت است که خداوند متعال دین همه انبیای الهی را «اسلام» می‌داند. چراکه اسلام به معنای تسلیم و سرفراود آوردن در مقابل عظمت خداوند متعال و اطاعت از فرموده‌های اوست. و معلوم است کسی که در مقابل عظمت خداوند متعال سرفراود نیاورد و از دستورهای الهی فرمان نبرد در مقابل خدای سبحان تسلیم نیست.

بدین ترتیب روشن می‌شود که حقیقت شریعت، عبارت است از قمام آن‌چه پیامبران الهی از ناحیه خداوند متعال برای رسیدن به این هدف برای بشر آورده‌اند. خداوند متعال دین پیامبر اسلام و شریعت او را در واقع همان می‌داند که به حضرت نوح، ابراهیم، و موسی و عیسی ﷺ توصیه شده است.

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا آلَّدِينَ﴾

وَلَا تَنْقِرُ قُوافِيهِ^۱.

برای شما از دین راه باز کرد آن‌چه را که به نوح وصیت کرد. و آن‌چه به توهی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کردیم این بود که دین را پا دارید و در آن اختلاف نکنید.

دین و شریعت راه رسیدن به کمال انسانی است. به همین جهت خداوند متعال از آن با عنوان شریعت و منهاج یاد می‌کند. زیرا شریعت راهی است برای رسیدن به آب؛ و منهاج راه روشن و آشکاری است که کسی در آن گم نمی‌شود.

﴿لِكُلٌّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا﴾.^۲

برای هر کدام از شما شریعه و راهی قرار دادیم.

۲. حدود قلمرو شریعت

معلوم شد «شریعت» مجموع معارف و دستورها و قوانین الهی است که پیامبران برای رساندن بشر به هدف نهایی خلقت او، آورده‌اند. بدیهی است شریعت اسلام نیز عبارت است از مجموع آن‌چه در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم ﷺ و اوصیای معصوم به دست ما رسیده است.

البته منظور از حدیث نیز معنای گسترده آن—قول و فعل و تقریر معصوم—است و ما می‌توانیم مسائل دینی—و آن‌چه به حوزه دین مربوط است—را از سیره عملی آنان استنباط و استخراج کنیم.

ممکن است این جا سؤالی طرح شود. و آن این‌که با توجه به این‌که پیامبر و امامان معصوم ﷺ مانند سایر انسان‌های عادی زندگی کرده، و در کنار آن مسئولیت و رهبری دینی مردم را هم بر عهده داشتنند؛ با وجود این، آیا همه کارها و گفتارهای آنان ملاک و مناطق دین و شریعت تلقی می‌شود؛ یا باید تفکیک نمود و آن‌چه مربوط به مسئولیت الهی آن‌ها است، از دین محسوب کرد؟

۱. سوری (۴۳/۱۳).

۲. مائدہ (۵/۴۸).

در پاسخ باید گفت چون پیامبران و امامان معصوم‌اند و بر مبنای هوا نفی سخنی غنی‌گویند و کاری نمی‌کنند؛ بنابراین هیچ گفتار و کرداری از آن‌ها صادر نمی‌شود جز این‌که برای دیگران حجت بوده و از دین الهی به شمار می‌آید.

بدین ترتیب روشن می‌شود قلمرو دین تمام اعمال و رفتار فردی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، سیاسی و حکومتی را دربر گرفته و در مورد همه آن‌ها وظيفة انسان را به خوبی بیان کرده است. به همین جهت خداوند متعال از قرآن به عنوان «تبیان» (= روشنگر) همه امور یاد می‌کند.

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾.^۱

کتاب را برای تو، بیان و توضیح هر چیزی نازل کردیم.

امام صادق علیه السلام در بیان دین می‌گوید: دین را حدودی مانند حدود خانه من است.

إِنَّ لِلَّهِيْنِ حَدَّاً كَحْدُودِ يَبْتَئِيْ هَذَا وَأَوْمَّا يَبْدِيْ إِلَيْ جَدَارِ فِيهِ.^۲

دین را حدی خانه من هست و به دست خویش به دیوار خانه اشاره کرد.

در حدیثی دیگر می‌گوید: چیزی نیست که مردم به آن احتیاج داشته باشند و حکمی از خدا و رسول درباره آن نیامده باشد.

مَا مِنْ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمٌ إِلَّا وَقَدْ خَرَجَتْ فِيهِ السُّنْنَةُ مِنَ اللهِ وَمِنْ رَسُولِهِ.^۳

همه آن‌چه فرزند آدم به آن نیاز دارد سنت در آن از خدا و رسول وارد شده است.

در حدیثی دیگر آمده است که مردی در مکه به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: شما گمان می‌کنید که چیزی نیست جز این‌که آن را حدی هست؟ حضرت تصدیق کرد و فرمود:

۱. نحل (۱۶)/۸۹.

۲. المحاسن ۱/۲۷۲؛ بحار الانوار ۲/۱۷۰.

۳. بصائر الدرجات ۱/۵۱۷؛ بحار الانوار ۲/۱۶۹.

إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ صَغِيرًا وَكَبِيرًا إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ حَدًّا إِذَا
جُوَزَ بِهِ ذَلِكَ الْحَدُّ فَقَدْ تُعْدِي حَدًّا اللَّهُ فِيهِ.^۱

هیچ مخلوق کوچک و بزرگ خداییست مگر این که خداوند برای آن حدی قرار داده است هرگاه از آن تجاوز شود حد الهی در آن، مورد تجاوز قرار گرفته است.

سپس آن شخص از حد سفره‌ای که باز شده بود، پرسید. حضرت حد آن را بیان داشت. و بعد از حد کوزه‌ای که از آن آب می‌نوشیدند، پرسید و حضرت حد آن را نیز بیان فرمود.

فقال: فَمَا حَدُّ مَائِدَتِكَ هَذِهِ؟

قالَ: تَذَكُّرُ اسْمِ اللَّهِ حِينَ تُوضَعُ وَ تَحْمَدُ اللَّهَ حِينَ تُرْفَعُ وَ تَقْتُمُ مَا تَحْتَهَا.

قالَ: فَمَا حَدُّ كُوزِكَ هَذَا؟

قالَ: لَا تَشْرِبُ مِنْ مَوْضِعِ أَذْنِهِ وَ لَا مِنْ مَوْضِعِ كَسْرِهِ فَإِنَّهُ مَقْعُدُ
الشَّيْطَانِ وَ إِذَا وَضَعْتَهُ عَلَى فِيكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ وَ إِذَا رَفَعْتَهُ عَنْ فِيكَ
فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ تَنَفَّسْ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَنْفَاسٍ فَإِنَّ النَّفْسَ الْوَاحِدَ يُكْرَهُ.^۲

گفت حد این سفره تو چیست؟

فرمود: آن گاه که سفره باز می‌شود اسم خدا یاد شود و وقتی سفره بسته می‌شود حمد خدای گفته شود و خرد طعامها ریخته شده در سفره خورده شود. گفت: حد این کوزه چیست؟

فرمود: از طرف گوش آن آب نخوری واژ قسمت شکسته آن نیز آب نخوری که نشیمنگاه شیطان است و آن گاه که از دهان برداشتی حمد خدای گویی و آن را با سه نفس بخوری پس با یک نفس خوردن مکروه است.

بنابراین درباره احکام زندگی مردم، هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست؛ مگر این که خداوند متعال درباره آن حکمی مقرر کرده است. امام صادق علیه السلام فرماید:

۱. المحاسن ۱ / ۲۷۴؛ وسائل الشيعة ۲ / ۴۳۳؛ بحار الانوار ۲ / ۱۷۱.

۲. المحاسن ۱ / ۲۷۵؛ بحار الانوار ۲ / ۱۷۰.

إِنَّ عِنْدَنَا لَصَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا إِمَلَاءٌ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَطٌّ عَلَيْهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ مَا مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ إِلَّا وَهُوَ فِيهَا حَتَّى أَرْشُ الْخُدُشِ.^۱

همانا نزد ما صحيفه‌اي است که طول آن هفتاد ذراع است. آن را رسول خدا علیه السلام املا کرده و علی علیه السلام به دست خوش نوشته است. هیچ حلال و حرامی نیست مگر این که در آن موجود است حتی ارش خدش.^۲

«ارش» قیمت خراشی که در بدن کسی ایجاد می‌شود، که حکم آن نیز از طرف خداوند، بیان شده است. بنابراین احکام و حدود الهی هیچ کاستی‌یی ندارند و همه چیز بیان شده است. به امید روزی که حاکمیت دین‌الاهی همه جوامع بشری را فراگیرد. و صاحب و خلیفه الهی اجرای حدود و احکام دین را عهده‌دار شود.

حضرت امام صادق علیه السلام در این زمینه نیز سخنی دارد:

يَا حُمَرَانُ إِنَّ فِي هَذَا الْبَيْتِ صَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِخَطٌّ عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَإِمَلَاءٌ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ وَلِينَا النَّاسَ لَحَكَمَنَا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَمْ نُعْدُ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ.^۳

ای حمران، همانا در این خانه صحيفه‌ای به طول هفتاد ذراع هست به خط علی علیه السلام و املاء رسول خدا علیه السلام اگر ولایت مردم به ما واگذار شود به آن‌چه خدا نازل کرده حکم می‌کنیم و از آن‌چه در این صحيفه است تجاوز نمی‌کنیم.

پس معلوم است که وقتی خداوند متعال در مورد هر چیزی حکمی و قانونی دارد، اگر کسی عملی را بدون توجه به حدود و احکام‌الاهی آن انجام دهد؛ هرچند خیر هم بوده باشد؛ عملی صالح و دینی محسوب نخواهد شد.

كُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ يَجْرِي عَلَى غَيْرِ أَيْدِي أَهْلِ الِاصْطِفَاءِ وَ

۱. بصائرالدرجات ۱/۱۴۲؛ بحارالانوار ۲۶/۲۲.

۲. یعنی تفاوت صحیح و معیوب. دست سالم و دست خراش برداشته.

۳. بصائرالدرجات ۱/۱۴۳؛ بحارالانوار ۲۶/۲۳.

عُهُودُهُمْ وَ حُدُودُهُمْ وَ شَرائِعُهُمْ وَ سُنُنُهُمْ وَ مَعَالِمُ دِينِهِمْ مَرْدُودٌ غَيْرُ
مَقْبُولٍ.^۱

هر عمل خیری که به دستان غیر برگزیدگان الهی و بر غیر بیعت و حدود و شرایع و سنت‌ها و معالم دین‌شان، انجام شود، مردود و غیر مقبول است.

۳. حجّیت و اعتبار شریعت

در حجّیت و اعتبار اصل وحی و گفتار و کردار پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام—بعد از اثبات مصونیت وحی و احراز عصمت پیامبران و امامان جای—هیچ گونه شک و شبھه‌ای نیست. تنها بخشی که وجود دارد در متون موجود دینی است و از این میان استناد قرآن موجود به وحی الهی و حجّیت آن نزد همه مسلمانان مسلم بوده؛ و هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد. اما اعتبار روایاتی که سخنان معصومان علیهم السلام یا گفتار آنان را حکایت می‌کند، از اعتبار کتاب‌ها و راویان آن‌ها مشخص می‌شود. و این امر بر عهده علم «رجال و درایه» است که از جهت سند و متن حدیث را مورد ارزیابی و نقد و بررسی قرار داده و حدود اعتبار آن را معین می‌کند.

۱. وسائل الشیعۃ / ۲۷؛ بحار الانوار / ۶۵ / ۶۵۶؛ بحار الانوار / ۷۴ / ۲۷.

خلاصه درس هفدهم

- حقیقت شریعت عبارت است از تمام آن‌چه پیامبران الهی برای رسیدن به غایت خلقت انسان از ناحیه خدای تعالی برای او آورده‌اند.
- قلمرو دین تمام اعمال و رفتار فردی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، سیاسی و حکومتی، دنیوی و اخروی انسان را در برگرفته است. در متون دینی در مورد همه آن‌ها دستورات و وظایفی بیان شده است. پس هیچ چیزی در خارج وجود ندارد جز این‌که در شریعت حدّ و حدود آن بیان شده است.
- در حجّیت و اعتبار اصل وحی و گفتار و اعمال معصومان علیهم السلام جای شک و شباهی نیست. استناد قرآن موجود به وحی الهی مسلم است. اعتبار متون روایی هم در دو علم رجال و درایه مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرد.

خودآزمایی

۱. آیا همه گفتار و کردار پیامبران مستنده به وحی نبوّت و رسالت است؟ توضیح دهید.
۲. حقیقت شریعت چیست؟
۳. قلمرو شریعت چه اموری را شامل می‌شود؟
۴. حجّیت متون دینی که حاکی وحی هستند چگونه مشخص می‌شود؟

فهرست منابع

١. قرآن کریم.
٢. نهج البلاغه.
٣. احقاق الحق؛ تستری؛ نورالله؛ قم؛ مطبعه خیام، ١٤٠٣ هـ.
٤. الاختصاص؛ مفید؛ محمدبن محمد نعمان؛ قم؛ کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ هـ.
٥. الاحتجاج؛ طبرسی؛ احمدبن علی؛ قم؛ انتشارات اسوه، ١٤٢٢ هـ.
٦. الاقتصاد الهدایی الى طریق الرشاد؛ طوسی؛ محمدبن حسن؛ تهران، مکتبه جامع چهلستون، ١٣٥٩ هـ.
٧. الامالی؛ طوسی؛ محمدبن الحسن؛ تهران؛ دارالكتب الاسلامیه، ١٣٨١.
٨. المیزان فی تفسیر القرآن؛ طباطبایی؛ محمد حسین؛ قم؛ موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ١٣٩٣ هـ.
٩. انیس الاعلام؛ فخر الاسلام؛ محمد صادق؛ تهران؛ مرتضوی، ١٣٥١.
١٠. اوائل المقالات من مصنفات شیخ مفید؛ مفید؛ محمدبن محمد بن نعمان؛ المولمر العالمی لالفیه شیخ المفید، ١٤١٣ هـ.
١١. بحار الانوار؛ مجلسی؛ محمد باقر؛ تهران؛ دارالكتب.
١٢. البرهان فی تفسیر القرآن؛ بحرانی؛ سید هاشم؛ بیروت؛ انتشارات موسسه البعله، ١٤١٩ هـ.
١٣. بصائر الدرجات؛ صفار قمی؛ محمدبن الحسین؛ قم؛ مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ هـ.

١٤. **البلد الأمين؛ عاملی کفعمی؛ ابراهیم بن علی؛ چاپ سنگی.**
١٥. **پیام قرآن؛ مکارم شیرازی؛ ناصر؛ دارالکتب - ۱۳۸۱.**
١٦. **تأویل الآیات الظاهره؛ حسینی استرآبادی؛ سید شرف الدین؛ قم؛ انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ هـ.**
١٧. **تحف العقول؛ بحرانی؛ ابن شعبه؛ قم؛ جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.**
١٨. **تحلیلی از تاریخ اسلام؛ شهیدی؛ سید جعفر؛ تهران؛ نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹.**
١٩. **تصنیف غرر الحكم و درر الكلم؛ أمدی؛ عبدالواحد بن محمد؛ قم؛ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۸ هـ.**
٢٠. **تفسیر امام عسکری علیہ السلام؛ امام حسن عسکری علیہ السلام؛ قم؛ انتشارات مدرسه امام مهدی(عج) ۱۴۰۹ هـ.**
٢١. **تفسیر عیاشی؛ عیاشی؛ محمدبن مسعود؛ قم.**
٢٢. **تفسیر قمی؛ قمی؛ علی بن ابراهیم بن هاشم؛ قم؛ موسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ.**
٢٣. **توحید المفضل؛ جعفی کوفی؛ مفضل بن عمر؛ قم؛ انتشارات مکتبه الداوری، ۱۹۶۹ م.**
٢٤. **التوحید؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ قم؛ جامعه مدرسین.**
٢٥. **حسن و قبح عقلی؛ سبحانی؛ جعفر؛ قم؛ مؤسسه امام صادق علیہ السلام، ۱۳۸۱.**
٢٦. **الخرائج والجرائح؛ راوندی؛ قطب الدین؛ قم؛ مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ هـ.**
٢٧. **الخصال؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ قم؛ جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ هـ.**
٢٨. **دلائل الامامة؛ طبری؛ محمدبن جریر؛ قم؛ موسسه البعله، ۱۴۱۳ هـ.**
٢٩. **روض الجنان وروح الجنان؛ رازی؛ ابوالفتوح؛ تهران؛ کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۵۶.**
٣٠. **روضه الوعظین؛ نیشابوری؛ محمدبن الفتال؛ قم؛ منشورات الرضی.**
٣١. **السیره النبویه؛ ابن هشام؛ عبداللهبن یوسف؛ بیروت؛ دارالکتاب العربي، ۱۴۱۰ هـ.**
٣٢. **صحیح البخاری؛ بخاری؛ محمدبن اسماعیل؛ دارالفکر، ۱۴۱۱ هـ.**
٣٣. **الصحیفه السجادیه؛ امام سجاد علیہ السلام؛ قم؛ دفتر نشر الهدای، ۱۳۷۶.**
٣٤. **الطبقات الكبير؛ کاتب الداقدى محمدبن سعد؛ بیروت؛ دارصادر.**
٣٥. **الطرائف؛ سیدبن طاووس؛ علی بن موسی؛ قم؛ انتشارات خیام، ۱۴۰۰ هـ.**

فهرست منابع ۲۲۵

- . ۳۶. عدل الهی؛ مطهری؛ مرتضی؛ مجموعه آثار، ج اول، صدراء، تهران، قم، ۸۶ - ۱۳۸۰.
- . ۳۷. عقائد الامامیه؛ مظفر؛ محمد رضا؛ قم؛ مؤسسه امام علی علیهم السلام، ۱۳۷۵.
- . ۳۸. علل الشرایع؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ نجف؛ المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵.
- . ۳۹. عيون اخبار الرضا علیهم السلام؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ مشهد؛ ۱۳۶۳ هش.
- . ۴۰. غور الحكم و درر الكلم؛ تمیمی آمدی؛ عبدالواحد بن محمد؛ قم؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
- . ۴۱. الغیبیه؛ نعمانی؛ محمدبن ابراهیم؛ تهران؛ مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ هق.
- . ۴۲. فلاح السائل؛ سیدبن طاووس؛ علی بن موسی؛ قم؛ دفتر تبلیغات.
- . ۴۳. قرب الإسناد؛ حمیری قمی؛ عبداللهبن جعفر؛ تهران؛ انتشارات کتابخانه نینوی.
- . ۴۴. قصص الأنبياء للطہرانی؛ راوندی؛ قطب الدین؛ چاپ بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ هق.
- . ۴۵. الكافی؛ کلینی؛ محمدبن یعقوب؛ تهران؛ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
- . ۴۶. کشف المراد في شرح تجرید الاعتقاد؛ طوسی؛ نصیرالدین؛ قم؛ مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۰۷ هق.
- . ۴۷. کفايه الأثر؛ خزار قمی؛ علی بن محمد؛ قم؛ انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ هق.
- . ۴۸. کمال الدین و تمام النعمه؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ تهران؛ مکتبه الصدوق، ۱۳۹۰ هق.
- . ۴۹. کنز الفوائد؛ کراجکی؛ ابوالفتح؛ بیروت؛ دار الااضواء، ۱۴۰۵ هق.
- . ۵۰. لسان العرب؛ ابن منظور؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربي، ۱۴۱۶ هق.
- . ۵۱. متشابه القرآن؛ ابن شهرآشوب؛ مازندرانی؛ انتشارات بیدار، ۱۳۲۸ ه.ش.
- . ۵۲. مجموعه ورام؛ ورامبن ابی فراس؛ قم؛ انتشارات مکتبه الفقیه.
- . ۵۳. المحاسن؛ برقی؛ احمدبن محمد؛ المجمع العالمی لاهل البيت ۱۴۱۶ هق.
- . ۵۴. محضر الشهود في رد اليهود؛ قزوینی یزدی؛ حاج بابابن محمد اسماعیل؛ قم؛ مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حضور، ۱۳۷۸.
- . ۵۵. مستدرک الوسائل؛ نوری طبرسی؛ میرزا حسین؛ قم؛ تحقیق ونشر؛ مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۷ هق.

۵۶. مستدرک سفینه البحار؛ نمازی شاهروودی؛ علی؛ قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ هـ.
۵۷. مشکاه الأنوار؛ طبرسی؛ ابوالفضل علی بن حسن؛ نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ هـ.
۵۸. مصباح الأصول؛ خویی؛ ابوالقاسم؛ ناشر مکتبه الداوری، ۱۴۲۲ هـ.
۵۹. مصنفات الشیخ المفید؛ مفید؛ محمدبن محمدبن نعمان؛ ج ۱۰، النکت الاعتقادیه، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۳۷۲.
۶۰. معانی الاخبار؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۶۱. معجم مقایيس اللげ؛ ابی الحسین احمدابن فارس؛ قم: دارالکتب العلمیه.
۶۲. المفردات فی غریب القرآن؛ راغب اصفهانی؛ حسینبن محمد؛ تهران: مکتبه المرتضویه.
۶۳. مناهج البيان فی تفسیر القرآن؛ ملکی میانجی؛ محمد باقر؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ هـ.
۶۴. منشور جاوید؛ سبحانی؛ جعفر؛ قم: موسسه امام صادق علیهم السلام، ۱۳۸۳.
۶۵. من لا يحضره الفقيه؛ صدوق؛ محمدبن علی؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ هـ.
۶۶. نقش ائمه در احیای دین؛ عسکری؛ سید مرتضی؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۶۳.
۶۷. النهایه فی غریب الحديث والاثر؛ ابن اثیر؛ مبارکبن محمد؛ قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۷ هـ.
۶۸. وسائل الشیعه؛ حرّ عاملی؛ محمدبن الحسن؛ چاپ مهر، ۱۴۰۹ هـ.

